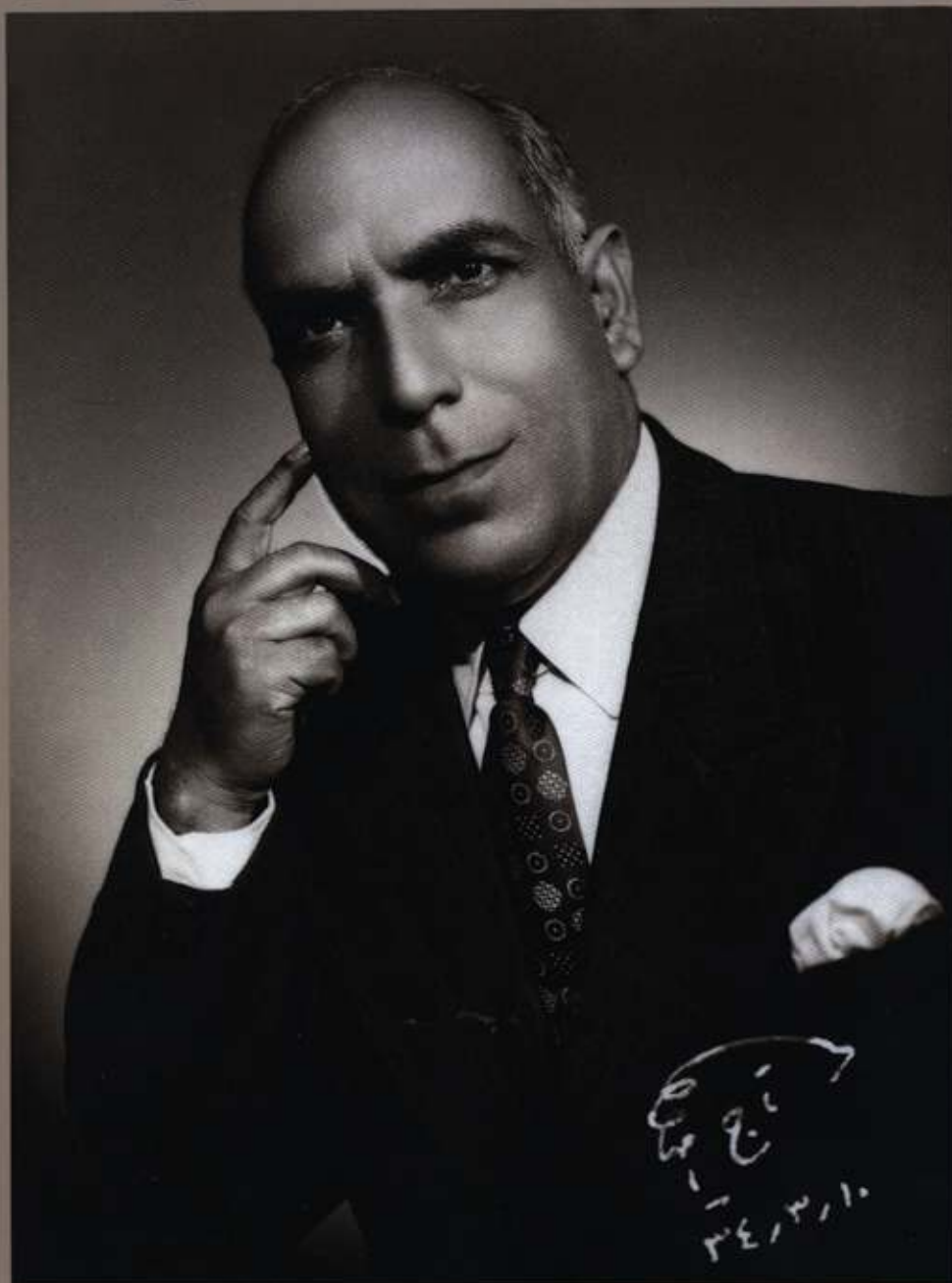


درک

فصلنامه فقهی و حقوقی اجتماعی اقتصاد

ویژه سی امین سالگرد درگذشت استاد جلال تاج اصفهانی



با آثار و گفتاری از:

- خسرو احتشامی هونه گانی
- اسماعیل ادیب خوانساری
- جلال تاج اصفهانی
- همایون تاج اصفهانی
- نغمه دادور
- محمدعلی دادور (فرهاد)
- مهدی روضاتی
- مجید زهتاب
- ساسان سپنتا
- عباس سجادی
- تقی سعیدی
- علی اصغر شاهزیدی
- محمد شفیعی
- محمدرضا ضیاء
- منوچهر قدسی
- محمدجواد کسائی
- نادر گلچین
- ابوالحسن مختاباد
- مهران مهرنیا
- علیرضا میرعلی نقی
- شهرام ناظری
- نوید نوروزی
- جلال همایی
- و...

برسم مبارک و سعید و مستوفی
روز: روز سه شنبه ۱۳۹۰/۱۰/۳۰

فرانگ

انقلاب اسلامی ایران

۱۳۵۷

گفتگو فکر
آآن

گفتگو فکر
آآن

اداره کل آمار و ثبت احوال

۵۰



شنا



النجاشی تبرکات



سال هشتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۳۹۰

مدیر مسؤول:

حسین ملاتی

جانشین مدیر مسؤول:

دکتر سید ابراهیم جعفری

سردبیر:

مجید زهتاب

شورای نویسندگان:

دکتر نعمت الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری

جویا جهانبخش، سید محمود حسینی

دکتر سید محسن دوازده امامی، دکتر محسن رنایی

مجید زهتاب، دکتر عبدالحسین ساسان

دکتر مصطفی عمادزاده، دکتر محمدرضا نصر

دکتر گلپر نصری

همکاران این شماره:

محمدرضا ضیاء، بهزاد قدسی، کریم کبانی

پویان محسنی، علی مهباری

امور روابط عمومی:

مرجان منصوری

طرح روی جلد:

سپیده زهتاب

مدیر هنری و طراح گرافیک:

محمدعلی بیگدلی

ISSN: 1735-8035

چاپ و نشر:

مؤسسه‌ی نشر دریچه نو

۱-۶۶۴۳۳۷۸ (۰۲۱)

بها: ۵۰۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه، بازگردانده نمی شود.

فصلنامه، در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه اداری امیرکبیر،

مؤسسه مالی و اعتباری فردوسی، طبقه دوم

دفتر فصلنامه دریچه

امور مشترکین: ۲۶۶۷۲۱۵ (۰۲۱)

www.daricheonline.com

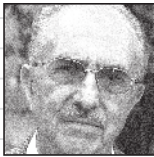
E-mail: info@daricheonline.com

dariche.magazine@yahoo.com



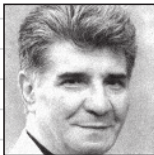
سرمقاله / مجید زهتاب / ۴

آذرماه هزار و سیصد و نود هجری است و درست سی سال از خاموشی پهلوان اسطوره‌ای آواز ایران، جلال تاج اصفهانی، می‌گذرد. این سالها، برای مردم ایران، سالهایی پر از ماجرا و فراز و فرود و آشوب و آرامش بود؛ اما، برای موسیقی ملی، سالهای خمول و خاموشی و انزوا!



تاج آواز ایران / ساسان سپنتا / ۵

صدای دلنشین و نیکو یکی از نعمت‌های خداداد است. خواننده‌ای که واجد آن است می‌تواند با حسن سلیقه و دارا بودن استعداد موسیقی و طی آموزش مناسب آن را پرورش دهد. از طرفی روشهای استفاده صحیح از صدا و محافظت آن، از تمهیداتی است که یک استاد با تجربه و شایسته ...



عندلیبی درستان اصفهان / نادر گلچین / ۱۱

پس از ظهور و حضور صنعت ضبط و پخش صدا در کشورهای اروپایی و نیز در ایران عندلیبان بسیاری در نستان‌های پرگل ایران به نغمه‌سرایی پرداختند و عطر و رایحه خوش آنها به مشام مردم مشتاق و عاشق پیشه ایران رسید و اصوات داوودگونه‌ای که در نطفه‌های پاک پدران و مادران ...



پا بر چکاد هنر، سردر آسمان اخلاق / گفتگو با علی اصغر

شاهزیدی و تقی سعیدی / ۱۵

چهارشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۹۰ را در منزل استاد شاهزیدی در خدمت ایشان و آقای سعیدی بودیم و آنچه پیش رو دارید، حاصل گپ و گفتی است دوساعته با دو تن از شاگردان استاد تاج ...



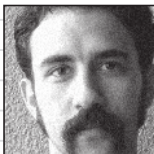
تحولات آواز ایرانی / شهرام ناظری / ۲۳

بررسی وجه آوازی موسیقی ایران، در یک صد سال اخیر نشان می‌دهد موسیقی و آواز، همچون تمام عناصر رومانی، با تأثیرپذیری از تغییرات زیربنای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به صورت‌ها و جلوه‌هایی جدید (در ارائه و اجرا) و چشم‌اندازها و تفکراتی نو (در نگاه و رویکرد) دست یافته‌است: ...



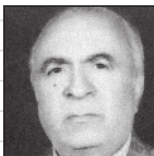
تاجی بر سر آواز ایران / مهرا مهرانیا / ۲۷

نگارنده در این یادداشت به جای واژه «مکتب» از واژه «شیوه» بهره برده‌است، چراکه از نظر من مکتب یعنی مجموعه خصوصیتی که در یک پدیده قابل نگارش (کتابت) و ثبت علمی است. و از نظر من تنها مکتب قابل توجه، مکتب ردیف دستگاهی ایران است که هر هنرمندی با شیوه و ...



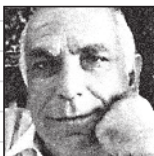
تبیین هنر و شخصیت تاج اصفهانی / محمدرضا ضیاء / ۳۱

سی سال است تعدادی مخاطب تقریباً ثابت، می‌نشینند پای صحبت‌های سخنرانهای تقریباً ثابت و حرف‌های تکراری درباره هنر جلال تاج می‌شنوند. این است خلاصه عموم بزرگداشت‌هایی که در این سی سال برای تاج برپا شده‌است. این جلسات دیگر شده‌است چیزی شبیه به شاهنامه ...



تاج روحانی / گفتگو با مهدی روضاتی / ۳۷

شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۹۰ را همراه با دکتر فضل‌الله صلواتی در منزل حاج‌آقا مهدی روضاتی، با گپ و گفتی درباره هنر و پیش از آن خلق و خوی جلال تاج اصفهانی گذرانیدیم که حاصل آن را در ادامه خواهید خواند ...



برگی از تاریخ معاصر در خاطرات تاج / شیخ تاج و شیخ خزعل

گفتگوی دکتر بقراطیان با استاد تاج / ۴۳

... بنده یک وقتی دلم خواست و چند تا دوست بودیم و رفیقیم ناصریه. آن زمان اسم اهواز، ناصریه بود. دوستان رفتند دنبال کار خودشان و من رفتم به دزفول. یک قطب‌السادات در دزفول بود ...



نمایندهٔ مکتب اصفهان چه کسی است / ابوالحسن مختاباد / ۴۷

گزارش‌مقالهٔ زیر ضمن بررسی پیشینهٔ بحث‌ها دربارهٔ «شویه‌مکتب» آوازی و نمله‌های آن به گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان موسیقی در این زمینه می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش است که آیا دیدگاه واحدی دربارهٔ واژهٔ «شویه‌مکتب» وجود دارد یا اختلاف نظرها به گونه‌ای است که ...



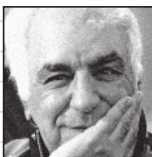
من، تو، او و نسل بی ترائهٔ فردا / نغمه دادور / ۵۳

چقدر از هم دور افتاده‌ایم! نوبت من، هشتاد و چند سال بعد از تو بوده است «بابا»! تو زادهٔ سالهایی بوده‌ای که موسیقی داشته جان می‌گرفته و من زادهٔ سالهای گلوله و موشک باران. تو در فضایی بالیدهای که آواز اصیل ایرانی حرمتی داشته، دورانی که موسیقی کوچک‌بازاری راه خودش را ...



تاج از نگاه ادیب / سخنرانی ادیب خوانساری در مورد تاج / ۵۹

متی ذیل سخنرانی منتشر نشده‌ای است از مرحوم استاد ادیب خوانساری که در سال ۱۳۵۵ از رادیو ایران پخش گردیده است. موضوع این سخنرانی «جلال تاج اصفهانی» است. و اما راجع به آقای تاج؛ آقای تاج اصفهانی که فعلاً معاصر هستند، پسر مرحوم نیم‌تاج بودند که ...



مشترکات روحی و اخلاقی شیخ شیراز و تاج اصفهان

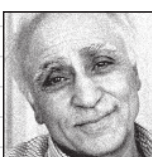
خسرو احتشامی هونه گانی / ۶۱

مشروطیت نه تنها یک تحول سیاسی در جغرافیای ایران است که نوعی رستاخیز ادبی، تجدد در صنعت، قیام در جهان بینی و عصیان در موسیقی زنگ زدهٔ قاجاری است. آبراهای میرزادهٔ عشقی، عاشقانه‌های ...



در ستایش یک ذات شریف / علیرضا میرعلی نقی / ۶۷

سی سال پیش، در سرمای آذر، ماه آخر پاییز، جلال تاج آواز اصفهان، از نفس افتاد و حنجرهٔ فلک فرسایش، دیگر صدایی را طنین افکن نشد. ایام جنگ تحمیلی بود و موسیقی، خاموش‌ترین دورهٔ خود را می‌گذراند. موسیقیدانان، گوشه‌نشین و افسرده حال بودند و استاد هشتاد و چند ساله نیز ...



بابا تاج / گفتگو با همایون تاج / ۶۹

یک ساعتی را در روز پنج‌شنبه ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۹۰ از همایون تاج، از خاطرات ناب پدرش شنیدیم. آنچه می‌خوانید حاصل این گفتگوست.



در اندوه موسیقی، در اندوه تاج / جواد کسایی / ۷۵

اصفهان، شهری در حاشیه کویر... و اصفهان امروز، شهری که خشک رود از میان آن می‌گذرد. شهری که گرد و غبار روزگار بر آن نشست است. شهری که از مردان بزرگ رفته رفته خالی شده و در آرزوی بسیاری چیزهای از دست رفته در تب و تاب است. دریغا که آه را دودی نیست که اگر ...



آواز تاج در تاج آواز / سید عباس سجادی / ۸۱

«تاج‌زاده! اول تحویل و بعد تحریر.» شاید این مهمترین سفارش استاد به شاگردش بود که بارها توسط استاد جلال تاج اصفهانی از استادش سید عبدالرحیم اصفهانی نقل شده و امروزه سینه به سینه به ما منتقل شده است. به راستی این همه پیش‌درآمد، درآمد، مقدمه، اوج، فرود، تحریر و ...



هر که شد محرم دل در حرم یار بماند / نگاهی به زندگی و کارنامهٔ

هنری استاد جلال تاج / نوید نوروزی / ۸۵

سترگ مرد آواز ایران، استاد جلال تاج اصفهانی در سال ۱۳۸۲ خورشیدی در یک خانوادهٔ روحانی و متدین در اصفهان دیده به جهان گشود. اجداد وی تا چند نسل همه از هنرمندان کاشی‌ساز ...

۱. آذرماه هزار و سیصد و نود هجری است و درست سی سال از خاموشی پهلوان اسطوره‌ای آواز ایران، جلال تاج اصفهانی، می‌گذرد. این سالها، برای مردم ایران، سالهایی پر از ماجرا و فراز و فرود و آشوب و آرامش بود؛ اما، برای موسیقی ملی، سالهای خمول و خاموشی و انزوا!

گرچه نباید این همه جشنواره‌های رنگارنگ موسیقی، بزرگداشت و نکوداشت بزرگان موسیقی، اعطای نشان درجه یک هنر به بزرگانی چون حسن کسایی و... را هم از نظر دور داشت، ولی باید دانست امروز هم محدودیت‌هایی که همه می‌دانیم، و ذکر آن موجب ملال است، نفس موسیقی ایران را به شماره انداخته و روح رنجیده استادان بزرگ موسیقی را آزاده‌است. فقط کافی است در نظر آوریم که در دهه چهارم پس از انقلاب اسلامی هنوز هم نمایش سیمای ساز، در سیمای ملی حرام و ممنوع است!

درست است که در این سالها از بزرگانی چون حسن کسایی و جلال تاج اصفهانی، به‌خوبی و رسماً اعاده حیثیت شده و به قول همایون تاج -فرزند استاد- حتی حقوقهای معوقه پس از اخراج تاج از رادیو اصفهان را هم سالها پس از مرگش به خانواده‌اش تقدیم کرده‌اند؛ برای تاج از تریبونهای متعدد، حتی از اداره ارشاد اسلامی، بزرگداشت برگزار کرده‌اند؛ اما هنوز ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها و نادانسته‌ها در مورد این استاد بزرگ بسیار است. و هنوز هم حتی بخشی از حق بزرگی که این مرد بر گردن هنر این سرزمین دارد ادا نشده‌است. این شماره از دریاچه که به مناسبت سی‌امین سال درگذشت استاد جلال تاج اصفهانی، فراهم آمده، عهده‌دار روشن کردن بخش کوچکی از تاریکی‌های زندگی، شخصیت و هنر این مرد بزرگ است.

۲. توجه دادن خوانندگان عزیز به این نکته ضروری است که در این شماره از آثار و گفتار افراد متعدد و افکار متنوعی بهره برده‌ایم؛ از استادان بزرگ موسیقی گرفته تا پژوهشگران جوان حوزه هنرو ادبیات. بنابراین اختلاف نظر فراوانی را می‌توان در این آثار مشاهده کرد که البته در عالم تضارب افکار و آرا اتفاق مبارکی است.

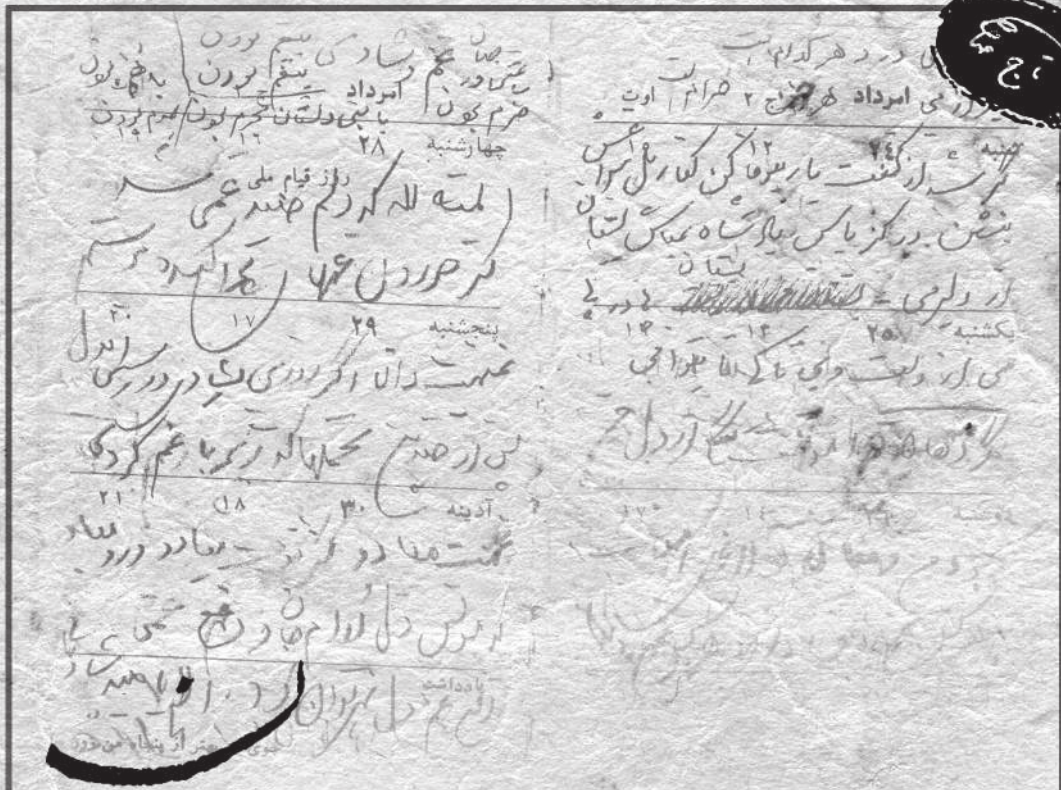
۳. طبیعی است، همه کسانی که در وصف این استاد بزرگ قلمی فرسوده‌اند، ایشان را از منظر نگاه خود نگریسته‌اند. وقتی از زاویه‌های دید گوناگونی بر یک حقیقت نگریسته شود، قاعدتاً آنچه دیده می‌شود، مثل هم نیست و تواند بود که چندان تطابقی با یکدیگر نداشته‌باشد. لذا می‌بینیم که استادی بزرگ، تأیید بی‌دریغ استاد تاج را حتی از آواز انسانهای بدصدا از منظر اخلاق می‌نگرد و می‌ستاید و پژوهنده‌ای جوان همین پدیده را از منظر نقد هنری می‌نگرد و می‌نکوهد. و ما هردوی این نظرات را بی‌کم و کاست آورده‌ایم و قضاوت نهایی را برعهده خوانندگان گرامی گذاشته‌ایم.

۴. گذر زمان کار خود را کرده، و گاه کسانی که خاطره‌ای از این استاد داشته‌اند، از یک خاطره واحد، روایت‌هایی متفاوتی کرده‌اند. جدای از این به قول شادروان محبوب «هرکس در امری شهرت یافت و ذکر جمیلش در افواه عوام افتاد، رفته‌رفته ذهن خلاق مردم و احساسات ستایش‌آمیز آنها نسبت بدو، او را در هاله‌ای از افسانه می‌گیرد و شخصیتی تازه بوجود می‌آورد.» ما نیز با علم به این نکته از بسیاری از روایت‌های اینگونه در خصوص حضرت تاج -که از قضا کم هم نیستند- درگذشته‌ایم و پس از سی سال گرچه همه قلمها، زبان به ستایش ایشان گشوده‌اند، ولی از نقد شیوه و دیدگاه‌های ایشان هم ابایی نداشته‌ایم.

۵. متأسفانه تکرار، یکی از عیوب این‌گونه مطالب است. نویسندگان محترم بی‌خبر از مقالات دیگر دوستان و همکاران بوده‌اند؛ لذا بسیاری مثلاً اینکه... «فرزند تاج‌الواعظین و شاگرد سید رحیم و... بود...» را تکرار کرده‌اند. از خوانندگان بخاطر ملال این تکرارها پوزش می‌طلبیم و عذر تقصیر را به گردن امانت‌داری از مقالات دوستان می‌گذاریم.

۶. مرحوم استاد منوچهر قدسی از دوستان نزدیک استاد تاج بوده‌اند. تمامی عنوانهای مقالات و گفتگوها را از خط خوش ایشان (بازسازی رایانه‌ای) استفاده کرده‌ایم.

۷. از همه کسانی که ما را در فراهم آوردن این مجموعه یاری رسانده‌اند کمال تشکر را داریم. در این میان سپاس ویژه از آن‌ها و همایون تاج، نوید نوروزی، جواد کسایی، جواد زهتاب، گلپر نصری، نغمه دادور و فریناز زرین‌مکان است.



تاج کردار لیرا

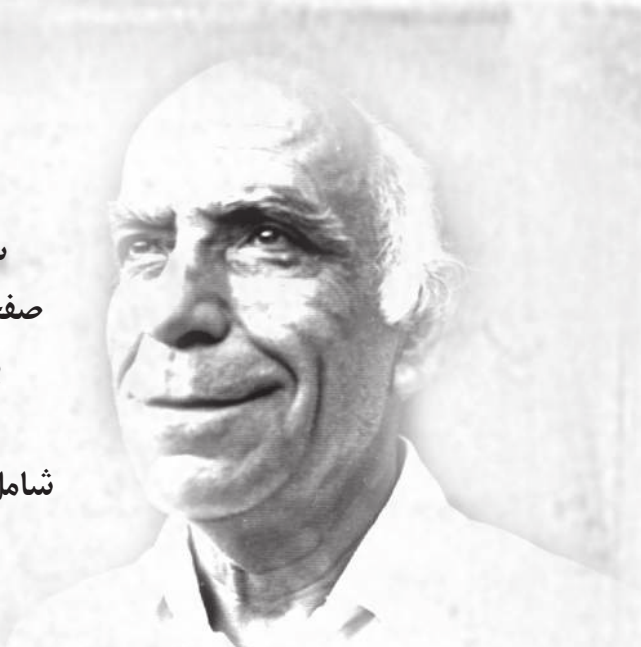
دکتر ساسان سپینتا

استاد دانشگاه اصفهان - نوازنده - پژوهشگر موسیقی

صدای دلنشین و نیکو یکی از نعمت‌های خداداد است. خواننده‌ای که واجد آن است می‌تواند با حسن سلیقه و دارا بودن استعداد موسیقی و طی آموزش مناسب آن را پرورش دهد. از طرفی روشهای استفاده صحیح از صدا و محافظت آن، از تمهیداتی است که یک استاد با تجربه و شایسته به هنرجویان علاقمند می‌آموزد. در طول تاریخ موسیقی ایران روایات مختلفی از هنر آواز خوانندگان در دست است، اما همانگونه که روایتهای اغراق‌آمیز در تذکرها برای بسیاری از شاعران متوسط نوشته شده، برخی توضیحات مجامله‌آمیز نیز برای نوازندگان و خوانندگان نه چندان ماهر به رشته تحریر در آمده است. تفاوت شعر و موسیقی در آن است که بر اثر مطالعه اشعار شاعر می‌توان روایتهای غلوآمیز را

از واقعیت تشخیص داد ولی در مورد آواز و موسیقی چنین نیست، بلکه فقط از زمانی می‌توان نسبت به واقعیت آن روایتها اظهار نظر نمود که اثری صوتی از خواننده یا نوازنده در دست باشد. در تاریخ آواز ایران اولین آثار صوتی به هنرمندان دوره ناصرالدین شاه مربوط می‌شود. و بعد از این دوره است که با اختراع ادیسن آثار صوتی قابل ضبط گشت. بدیهی است در این مسیر تاریخی هر مقدار از زمان حال به گذشته می‌رویم تعداد آثار صوتی کمتر و معدودتر و دسترسی به آن مشکلتر و بازیابی آن مستلزم تخصص ویژه می‌باشد. آنگونه آثار نه فقط در ایران بلکه در خارج نیز جزو آثار نفیس تاریخ موسیقی محسوب می‌شود. تاج از خوانندگانی است که خوشبختانه از سه دوره





تاج از خوانندگانی است که خوشبختانه از سه دوره تاریخ ضبط صفحه، یعنی دوره ضبط صفحات بدون برق و دوره بعد از آن که صفحات با دستگاههای الکترونیک ضبط شده و نیز در دوره ضبط نوار مغناطیسی آثاری از آواز او که شامل دوره جوانی، دوره میانسالی و کهن سالی او می شود، در دست است

۱۳۳۹ آن ماهنامه چاپ شده بود و در آن برای اولین بار نحوه تحریرهای حبیب شاطر حاجی را شرح داده بودم، مورد توجه تاج قرار گرفته بود. در سالهای بعد به مناسبت بستگی سببی که با پزشک ادیب، مرحوم دکتر رضا بقراطیان پیدا کرده بودم غالباً محفل‌های دوستانه‌ای با تاج داشتیم و از هنر و خاطرات و نکته‌های تخصصی موسیقی که بیان می‌داشت بهره مند می‌شدم. دکتر بقراطیان از دوستان صمیمی و پزشک خانواده تاج بود. به قول حافظ

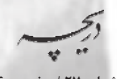
عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیرگاهیست کز این جام هلالی مستم

تاج در ۱۲۸۲ در اصفهان در یک خانواده روحانی تولد یافت. او از نوجوانی و جوانی نزد حاج عندلیب، نایب اسدالله، سیدرحیم، میرزا حسین ساعت ساز و حبیب شاطر حاجی آواز و موسیقی آموخت.

تاج همواره از استادانش با حق شناسی و احترام یاد می‌کرد. تاج در دوران جوانی اولین کنسرت خود را در تهران برگزار کرد. او در آن کنسرت ابتدا غزلی از فرخی یزدی را خواند و سپس تصنیف مشهور «مرغ سحر» را به گوش حاضران رسانید. تاج در مناسب خوانی، تلفیق شعر و موسیقی، اجرای تحریرهای مناسب در محل‌های صحیح، شناخت وزن و خلاقیت در ساختن قطعات ضربی آواز، احاطه به گوشه‌های دستگاههای موسیقی ایرانی استادی کم نظیر بود. از دوره‌ای که آثار صوتی از خوانندگان آواز در دست هست، فقط عدد معدودی از نظر موارد زیباشناسی موسیقی و آواز دارای چنین ویژگی‌هایی بودند.

تاریخ ضبط صفحه، یعنی دوره ضبط صفحات بدون برق و دوره بعد از آن که صفحات با دستگاههای الکترونیک (با برق) ضبط شده و نیز در دوره ضبط نوار مغناطیسی آثاری از آواز او که شامل دوره جوانی، دوره میانسالی و کهن سالی او می‌شود، در دست است. تاج از خوانندگانی است که توانست از صدای خود تا سنین سالمندی مراقبت کند. بنابراین در محدوده زمانی بیش از ۵۰ سال آثار صوتی از آواز تاج در دست است. در مورد آثار تاج و شیوه خوانندگی او در حدی که حجم مقاله اجازه بدهد در پایان مقاله موارد تخصصی را یاد آور خواهیم شد.

از آنجا که من از دیرگهان با تاج، هنرش و خاطراتش آشنایی داشتم، بی‌مناسبت نیست چند جمله‌ای درباره چگونگی این آشنایی و انگیزه نگارش این مقاله یاد آور شوم. من از دوران نوجوانی از چند جهت با تاج و آثارش آشنایی داشتم. پدرم، شادروان عبدالحسین سینتا از دوستان صمیمی تاج بود و نظر به علاقه‌ای که از نوجوانی به موسیقی داشتم غالباً در محفل‌های دوستانه او با تاج شرکت داشتم. و از هنر تاج بهره مند بودم. علاوه بر آن بر اثر آموختن موسیقی نزد استادانی چون علینقی وزیری و روح الله خالقی و به‌ویژه فرا گرفتن ویلن نزد ابوالحسن صبا و محمود تاجبخش، گاه با آواز تاج هم‌نوازی داشتم. از طرفی در حدود پنجاه و چهار سال پیش شروع به نگارش مقاله‌های پژوهشی خود در ماهنامه تخصصی «موزیک ایران» نمودم. در آن ماهنامه چهره‌هایی چون: ابوالحسن صبا، روح الله خالقی، دکتر هرمز فرهنگ، دکتر مهدی برکشلی، موسی معروفی، علی تجویدی و تعدادی دیگر مقاله می‌نوشتند. تاج که از خوانندگان آن ماهنامه بود با مقالات من نیز آشنایی داشت، بویژه مقاله من زیر عنوان: «تحریرهای متنوع در آواز ایران» که در شماره اردیبهشت





سید عبدالرحیم اصفهانی



حبیب شاطر حاجی



میرزا حسین ساعت ساز

تاج به من
یاد آور می شد که
سید رحیم هنگام
آموزش آواز به
او توصیه می کرد
که در موقع
خواندن توازن و
تناسب صدا را
در قسمت های
مختلف آواز
حفظ کند، سعی
کند تحریرهای
مناسب را در
آخر مصراع های
شعر و بویژه در
آخر بیت اجرا
کند

شاخص نیز از نظر اجرا در آن شهر بوجود آمدند. در شیوه اصفهان تحریرهای زیاد و ناسنجیده رایج نبود و استواری صدا را از بین می برد. آواز و گفتار همیشه در حالت بازدم تولید می شود؛ به همین دلیل کنترل نفس در بازدم لازم است. از طرفی خواننده باید سر جای صدای خودش بخواند و صدا باید بدون فشار به اندامهای آوایی خارج شود، در آن صورت است که صوت حاصله مطبوع و دلچسب خواهد بود. به این دلیل است که خوانندگانی چون تاج از خواندن در محدوده صوتی بالاتر از صدای طبیعی خود همواره پرهیز داشتند، اگرچه تاج نزد خوانندگانی چون سید رحیم و حبیب آواز آموخته بود، ولی سرانجام سبک خاص خود را باز یافت و آواز را به شیوه خاص خود می خواند.

تاج با ادبیات فارسی و اشعار شعرای خوش قریحه بخوبی آشنا بود و از این رو همواره شعر مناسب با اقتضای آهنگ و موقعیت را با حسن سلیقه انتخاب می کرد. خوانندگان شیوه اصفهان چون سید رحیم، حبیب شاطر حاجی و ادیب خوانساری بر اثر همنشینی با شعرای خوش قریحه همواره گلچینی از اشعار زیبا و مناسب را حفظ بودند. آنها بر اثر آشنایی با مفاهیم شعر، اشعار را با احساس تحویل می دادند. از طرفی واژه های شعر را با وضوح تلفظ می خواندند. نکته دیگری که تاج به من یاد آور شد، این بود که در اجرای آواز، هجاهای کلمه جدا از هم فاصله پیدا نکند که در آن صورت معنی آن دچار ابهام می گردد. به طور مثال بین کلمه های «چراغان» یا «بیابان» وقفه حاصل نشود که در آن صورت به صورت «چرا-غان» یا «بیابان» به گوش می رسد.

تاج هم در آواز بدون وزن متریک و هم در تصنیف ها و ضربی ها که طبیعتاً دارای وزن متریک است، دارای مهارت بود.

استاد تاج، مرحوم سید رحیم از خوانندگان برجسته و شاخص اواخر عهد قاجار بود. صدای سید رحیم وسیع و توانا و تحریرهای او مشخص و شمرده و متنوع بود. در دوره تحصیل در دانشگاه تهران من دانشجوی کلاس «صناعات ادبی» استاد جلال همایی بودم. ایشان وزن شعر، فنون بلاغت و بدیع تدریس می کردند. ایشان معتقد بودند که سید رحیم آخرین یادگار موسیقی دانان قدیم بود. عموم خوانندگان و نوازندگان هنر او را ستایش می کردند و در مناسب خوانی بی نظیر بود. یکی دیگر از استادان تاج همانگونه که یادآور شدم حبیب شاطر حاجی بود. حبیب از خوانندگان مشهور بود و با عارف قزوینی مانوس بود و عارف آواز او را تحسین می کرد و او را مرجع باصلاحیتی برای روایت تصنیف های خود می دانست. استاد علینقی وزیری در حدود سال ۱۲۸۲ شمسی آواز حبیب را در اصفهان شنیده بود و از حسن سلیقه و آواز حبیب یاد می کرد. او بارها گرمی و گیرایی و قدرت صدای حبیب را به من یاد آور شده بود. از آنجا که استاد با نظر مشکل پسند خود کمتر بدون شایستگی کسی را تحسین می کرد، ارزش هنری حبیب مورد توجه ایشان واقع شده بود. شادروان محمد طاهرزاده (طاهرپور) آواز حبیب را شاهکار هنر آواز می دانست.

تاج به من یاد آور می شد که سید رحیم هنگام آموزش آواز به او توصیه می کرد که در موقع خواندن توازن و تناسب صدا را در قسمت های مختلف آواز حفظ کند، سعی کند تحریرهای مناسب را در آخر مصراع های شعر و بویژه در آخر بیت اجرا کند. شیوه هنری تاج همان شیوه آواز اصفهان بود. اصفهان حدود دو قرن پایتخت صفویه و مرکز هنرمندان برجسته بود و به همین دلیل، موسیقی دانان



ابوالحسن وزیری



درویش خان



ابوالحسن صبا

استاد جلال همایی گوید:

سرود سعدی و آواز تاج و ساز صبا
به تاج و تخت کیانی مده که مختصر است

تاج از صدای استادانی چون عبد الحسین صدر (صدر المحدثین) واعظ و خطیب مشهور، و حُسن آواز او بارها به تحسین یاد کرده بود و این نمونه‌ها را به‌عنوان مثالی برای صدای رسا، شفاف و مطلوب ذکر می‌کرد. خود او توصیه می‌کرد که در آواز هیچگاه تا سر حد خستگی نخوانید و از نواختن ساز نوازندگان استاد، حُسن استفاده کنید. او می‌گفت آواز رسا خواندن با جیغ زدن و فشار آوردن به گلو و فریاد بر آوردن بسیار تفاوت دارد. سازی که با آوازتان همراهی می‌کند، باید از نظر کوک با صدای طبیعی شما هماهنگ باشد. در اینجا شایان ذکر است که جیغ زدن و بالاتر از صدای خود با زور خواندن در بین بسیاری از خوانندگان دوره قاجار مرسوم بود. استاد وزیری گاهی در بیانات خود از اینگونه خوانندگان انتقاد می‌کرد. ایشان می‌گفتند: «آنها شعری نیم جویده و تکه پاره شده و تودماغی تحویل می‌دهند که حتی خودشان هم معنی آن شعر را درک نمی‌کنند، آنها فکر می‌کردند مهارت در آواز، هرچه بیشتر زیر خواندن است؛ این ست که صدای مردانه کمتر بگوش می‌رسد.» در بین صفحاتی که از نوازندگی نی نایب ضبط شده است، خواننده‌ای به نام حسین تعزیه خوان با صدای باریک و زیر زنانه و تحریرهای مسلسل کنترل نشده خوانده است! ایکاش نی نایب در آن صفحات به صورت (سلو) تنها ضبط شده بود. در صورتی که در بین استوانه‌های مومی حافظ الاصوات که نگارنده حدود پنجاه و اندی سال پیش، پس از حدود شصت سال رکود و سکوت، با پشتوانه اطلاعات فنی خود و تمهیدات لازم برای اولین بار بازیابی صوتی نمودم، آثاری از نی نایب همراه با آواز سید رحیم یافتم که خواننده به‌طور سنجیده با صدای طبیعی خود با مهارت و متانت آواز خوانده است که اثری

او توصیه می‌کرد
که در آواز
هیچگاه تا سر حد
خستگی نخوانید
و از نواختن ساز
نوازندگان استاد،
حُسن استفاده
کنید. او می‌گفت
آواز رسا خواندن
با جیغ زدن و
فشار آوردن
به گلو و فریاد
بر آوردن بسیار
تفاوت دارد

مغتنم از دو استاد بر جسته موسیقی بشمار می‌رود. تاج و ادیب خوانساری که برآمده از آموزش سید رحیم و شیوه اصفهان بودند و هر دو دارای صدای مردانه، گرم و مطلوب بودند. در مورد آثار تاج و شرح ویژگیهای آواز او مختصری در این مقاله خواهم نوشت و در حدی که حجم مقاله اجازه دهد، نکاتی را یاد آور خواهم شد ولی برای توضیحات مشروح موارد را در کتاب «چشم انداز موسیقی ایران» چاپ ۱۳۸۲ و «تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران» چاپ ۱۳۷۷ (چاپ ماهور تهران) توضیح داده‌ام. تحقیقات صوت شناختی و آزمایشگاهی که انجام داده‌ام و تصویر طیف نگاشته‌های صوتی تاج (و برخی دیگر) در کتاب اولی آمده است.

امروز در بین خواننده‌های آواز از آن صداهای استوار و مطلوب کمتر به گوش می‌رسد، آنچه در این چند دهه به گوش می‌رسد، به جز تعداد معدودی، بقیه بیشتر به همان سیاق تقلیدی، با صدای باریک و نازک و ناتوان و ناستوار با تحریرهای نامناسب که گهگاه گویی لرزهای سرماخوردگی در آن هست به اصطلاح آواز می‌خوانند! آنها از بس تحسین نابجا شنیده‌اند، امر بر خودشان هم مشتبه شده است.

موسیقی خود یک رشته تخصصی است و اظهار نظر در مورد اجراهای آن کار هرکس نیست که بر سبیل تفنن قلم به دست بگیرد و به مجامله و تحسین‌های تبلیغاتی بپردازد.

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

خوانندگان شاخص از رسایی صدا بر خوردار بودند. گاه در شب‌های بهار، هنگامی که نور نقره‌گون ماه بر آبهای زاینده‌رود پرتو می‌افکند، صدای رسای دلنشینی از بیشه‌زارها و باغهای حاشیه زاینده‌رود به گوش می‌رسید، آن صدای تاج بود که شعر مناسبی انتخاب کرده و می‌خواند مانند این شعر سعدی:



حسن کسایی، درگاهی، همایون پور
ادیب خوانساری، مرتضی محجوبی



**صدای او پر دامنه و رسا بود و از
استواری لازم برخوردار بود. تحریر
مشهور او در گوشه بیداد در صفحه
همایون که خود تاج به من می گفت
این تحریر، تحریر «فلکی» است
طبق برآورد نگارنده بر محور ۲۳۹
هرتز شروع شده و تا ۵۲۰ هرتز
تداوم یافته است**

باد بوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
در دکان به چه رونق بگشاید عطار
تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار
آدمی زاده اگر در طرب آید چه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار

تاج تصنیف‌ها و آوازهای چندی را در صفحات گرامافون خوانده است، تصنیف‌های خوانده شده توسط او بیشتر در صفحات شرکت «هیز ماستر زویتس» در حدود ۱۳۱۱-۱۳۱۲ بیشتر با گروه همناواری مرتضی محجوبی خوانده شده است.

بسیاری از اجراهای آن زمان از نظر آواز و آهنگ و نوازندگی و سازبندی ارکستر بر آنچه امروز بدون مطالعه و عجولانه اجرا می‌شود، ترجیح دارد. گروههایی که برای همناواری، امروز به‌طور خلق الساعه دور هم گرد می‌آیند و بدون وقت کافی برای تمرین، خیلی زود از هم متفرق می‌شوند. حدود صدای تاج بر حسب سنجش‌های آزمایشگاهی نگارنده حتی از محدوده «تنور» هم فراتر است و بیشتر بر محور ۳۹۰ هرتز به راحتی تحریرهای مناسب و متنوع آواز خود را اجرا کرده است، صدای او پر دامنه و رسا بود و از استواری لازم برخوردار بود. تحریر مشهور او در گوشه بیداد در صفحه همایون که خود تاج به من می گفت این تحریر، تحریر «فلکی» است طبق برآورد نگارنده بر محور ۲۳۹ هرتز شروع شده و تا ۵۲۰ هرتز تداوم یافته است. آن اجرا با پیانو مرتضی محجوبی، ویلن حسین باحقی و تار ارسلان درگاهی بوده است. اولین صفحات او حدود ۱۳۰۵ ه. ش. ضبط شده است. گزیده تصنیف‌هایی که خوانده است چون: شکایت معشوق، رنگهای طبیعت، مهر گل (بیشتر با آهنگهای عبدالحسین براننده) و گروه همناواری مرتضی محجوبی بوده است. تعدادی از صفحات دوره بعد خوانندگی او (قبل از جنگ جهانی دوم) در حلب (سوریه) ضبط شده است: جفای گلچین و آواز عشق و صفحه دو دلدا که ملکه برومند و تاج با هم خوانده‌اند.

تاج از خوانندگانی بود که پس از افتتاح رادیو با آن همکاری کرد و در برخی کنسرت‌های انجمن موسیقی ملی با ارکستر به رهبری روح‌الله خالقی آواز خواند و عضو آن انجمن بود. از بدو تأسیس رادیو اصفهان حدود سال ۱۳۲۸ نیز با آن همکاری داشت و آثار ماندگاری همراه با ساز استادان، جلیل شهنواز (تار) حسن کسایی (نی) عباس سروری (تار) سعادت الله نورده (ویلن) و چند تن دیگر روی نوار از او ضبط شده است. در حدود سالهای پیرامون ۱۳۲۸ برنامه‌هایی از آواز او همراه با تار دلنشین و استادانه اکبر خان نوروزی از رادیو اصفهان شنیده می‌شد که به‌صورت زنده پخش می‌گشت. من از دوران نوجوانی از کنسرت‌های تاج و آواز او حضوراً بهره‌مند بودم. تاج با حالتی آرام و خوش منظره آواز می‌خواند و هیچگونه ژست‌های تصنعی و به خود پیچیدنی که اکثر خوانندگان امروز از خود بروز می‌دهند نه در تاج و نه در هیچیک از خوانندگان مشهور دیگر مانند: ادیب، قمر، روح‌انگیز، سیدمحمد طاهرزاده و از این قبیل وجود نداشت. تاج در تمام طول عمر خود به خوبی از صدای خود مراقبت کرد. او هیچگونه اعتیادی نداشت، هیچگاه غیبت کسی را نکرد و با عزت نفس و گشاده‌دستی آنچه را می‌دانست، به شاگردان خود تعلیم می‌داد. او در ۱۳ آذر ۱۳۶۰ در اصفهان گذشت. روانش شاد و آثارش ماندگار باد.

استاد احمد عبادی: هیچکس را ندیدم که از لحاظ دیکلماسیون و ادای کلمات شعر به پای او برسد و از خودش شنیدم که پدرش به او وصیت کرده بود: جلال اول شعر را تحویل بده بعد تحریر بده. بنابراین هرگز شعر را فدای آواز نمی‌کرد. هر چه خاطره از او دارم شیرین است و قیافه نجیب و دوست داشتنی او همیشه در جلو چشمم مجسم است.

جلال دولت عشق شنایان

محمدعلی دادور (فرهاد)

به مستی آتشم پر باز کرده‌است
جنون اندیشه پرواز کرده‌است
غمی آتش به داغ لاله‌ام ریخت
گلایی در می چل ساله‌ام ریخت
در این جنگل که هر آنی پلنگی
زخون آهویی تر کرده چنگی
پلنگستان بود شب در نگاهم
کنار جویبار خون گیاهم
به جرم اینکه بر آتش سپندم
زکین از شهر بیرون می‌کنندم
گر آرایم بساط خودفروشی
زلب بردارم این مَهر خموشی
چه با جانم کنند این حق‌ستیزان؟
همان در صورت از معنی گریزان
ز تحسین کسان معذور دارم
به حق، حق هنر را می‌گزارم
به کامش باده نوشین چون شکر باد
که با ته جرعه‌ای کرد از دلم یاد
نمی‌دانم چه در پیمان‌هام ریخت
همین دانم که آتش در من انگیخت
مرا از بام دل آواز دادند
کلید قلعه‌های راز دادند
گه آن شد که شورم پا بگیرد
جنونم دامن صحرا بگیرد

جوابش داد آن پیر سخندان
که ای هم‌راز دل، همسایه جان
ز استادم همین یک نکته یاد است
مخالف‌خوان و خارج‌خوان زیاد است
من این تحسین شوق اوست دارم
زبان عاشقی را دوست دارم
که مشتاقی به کف آسان نیاید
نیاید تا که بر لب جان نیاید
به کوی کام‌از این خلوت‌دری نیست
در این ره غیر بی‌برگی بری نیست
در این ره عاشقی باید سرانداز
که نالد هر رگش هم چون رگ ساز
خوشا عشقی که زاید ذوق موزون
توان آموخت ماهور و همایون
چکاوک پیر شد در سینه من
غباری ماند بر آینه من
پس از عمری که می‌نالد روانم
صدایم گشته زنجیر گرانم
ز هر بندم تراود ناله چون نای
ز مشتاقی نمی‌دانم سر از پای
نیارم فرق کردن دلکش از شور
همایون را نمی‌دانم ز ماهور
نوا خان و نواآموز عشقم
شهید شعله جان سوز عشقم

شنیدم تاج آن سلطان آواز
چراغ محرمان کوچه راز
جلال دولت عشق آشنایان
حریف صحبت دردآزمایان
شبی در محفلی سر زیر پر داشت
میان جمع، دل جایی دگر داشت
به مستی تار و نی در دل‌نوازی
حریفان گرم می‌در زخمه‌سازی
جوانی با سری پرشور می‌خواند
همایون را به کز، ماهور می‌خواند
فرود آمد چو زان بانگ عنان‌پیچ
نگفت از بهر تحسینش کسی هیچ
مگر استاد کاو در آفرینش
زبان بگشاد و بگرفت از زمینش
که شور عاشقی در سینه داری
فروغ صدق در آینه داری
بخوان! میراث داوودی به کامت
همایون طلعت، فرخنده نامت
به طنزش گفت یار هم‌نواپی
چو غم با پرده دل آشنایی
که از بس گرم و سرکش خواند آواز
درید از نعمه او پرده ساز
به تعظیمش بکوش ای یار دل‌بند
که از مستی (هماهوری) پی افکند

۱. ترکیبی از همایون و ماهور

دیح

شماره ۲۷ / صفحه ۱۰



چهارشنبه ۲۲ مهر
 پنجشنبه ۲۳ مهر
 شنبه ۲۴ مهر
 یکشنبه ۲۵ مهر
 دوشنبه ۲۶ مهر
 سه‌شنبه ۲۷ مهر
 چهارشنبه ۲۸ مهر
 پنجشنبه ۲۹ مهر
 شنبه ۳۰ مهر
 یکشنبه ۳۱ مهر

باده خرد لاگلت کادکست رودی
 این کهنه که ۲۳ که در دست صبا افلاک
 درت گر زنگت ن بود نه میز از نا که حال
 کس نراند استخوان ن در کی افلاک
 حیرت دارم که این شکل از حد جنت
 یاد خود اسلم در کبریا از علم
 حیات با حال
 در کبریا از علم
 حیات با حال

دعوی میری در آن سوی
 ای تا که خرمعای کردی
 ز گشتی در امان سفری صفت
 ای کردی بار از کرمعت
 آمدن از طعام جا دار
 تا در آن تر مرتب می
 می از کلمتی نعلت آن
 که بودی در طعام تا هستی

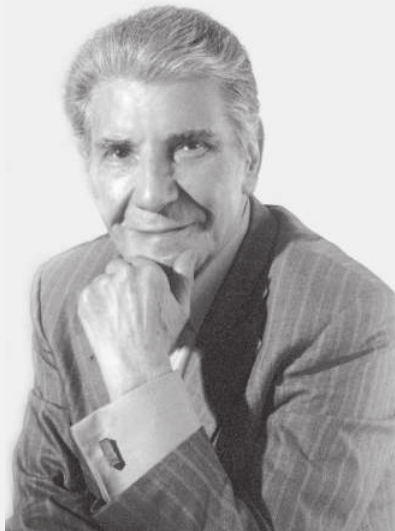
باده خرد لاگلت کادکست رودی

عند پرده تاج

نادر گلچین
 خواننده

پس از ظهور و حضور صنعت ضبط و پخش صدا در کشورهای اروپایی و نیز در ایران عندلیبان بسیاری در بستان‌های پرگل ایران به نغمه‌سرایی پرداختند و عطر و رایحه خوش آنها به مشام مردم مشتاق و عاشق پیشه ایران رسید و اصوات داوودگونه‌ای که در نطفه‌های پاک پدران و مادران شکل گرفته بود، همچون غنچه‌های سرخ بهاری به گل نشست و ثمر داد. در ایران عزیز ما هیچ گلستانی پر بارتر از گلستان‌های شهر زیبای اصفهان نبود. این بهشت خدا بر روی زمین چه فرشتگانی را که در خود نپروراندید و چه انسان‌های بی‌بدیلی را در شوون مختلف هنری پرورش نداد. جهان متحیر از صنع الهی شد و اصفهان همچون نصف جهان، مردان بزرگ تاریخ هنر: حسن کسایی، جلال تاج اصفهانی، علی تجویدی، جلیل شهناز و مردان بزرگ دیگری را از متن خود به ملت بزرگ ایران بلکه به همه جهانیان تقدیم کرد.

صحبت از ظهور فونوگراف یا همان گرامافون به میان آمد؛ گویی تا آن زمان این فرشتگان خوش صدا و خوش صورت و سیرت خداوند خفته بودند که ناگاه بیدار شدند و به کمک این صنعت نوظهور بشر داستانسرایی کردند و با بهره‌گیری از مراسم الهی صدای بلبل گونه و نواها و استعدادهای اعجاب انگیز خود را به گوش مشتاقان موسیقی و دل‌باختگان ادب پارسی رساندند. برای رفتگان از این دیار، علو درجات و حاضرین در جهان هستی



نادر گلچین

در سال‌های پیش از انقلاب در اولین روز بهاری و به بهانه حلول سال نو و نوروز باستانی عازم شهر اصفهان شدم تا در این موقعیت خوب سال دست بزرگان اهل هنر را بوسه زده و تکریم لازم را به جا آورم. خوشبختانه در این سفر چندروزه زیارت مرحوم تاج اصفهانی در منزل جناب رضا کسایی نصیبم گردید. در این روز پرخاطره مرحوم تاج اصفهانی و استاد جلیل شهنواز و استاد علی اصغر بهاری و استاد محمد موسوی حضور داشتند. پس از صرف ناهار، استاد تاج به همراه تار جناب شهنواز قطعه‌ای در افشاری خواندند که لذت مصاحبت و میهمانی و بهار و نوروز را صدچندان نمود. هنوز این نوای جانسوز مخصوصاً در گوشه عراق در همه وجود من طنین‌انداز است. به قول استاد جلیل شهنواز: «ما در ایران صدایی قوی‌تر و رساتر از مرحوم تاج اصفهانی نداشتیم.» روحش شاد باد. در زمان اوج و شهرت تاج اصفهانی من کودکی بیش نبودم، ولی رفته رفته در سنین نوجوانی به موسیقی رو آوردم و با صدای خوانندگان از طریق گرامافون آشنا شدم. ما این ابزار صوتی را در اختیار نداشتیم اما چون بشخصه با افراد مرفه شهر آشنا بودم، با استفاده از این وسیله بسیاری از صفحات ضبط شده آن زمان در اختیار من بود و من از آنها

صحت و سعادت آرزومندم. از حقیر خواسته شد تا در محدوده وسیع و توانایی خود و با توجه به بیش از ۵۰ سال تجربه با اندوخته‌های ناچیز خود سخنی پیرامون استاد بزرگ آواز ایران تاج اصفهانی بگویم و بنویسم ولی خدا را شاهد و گواه دارم که پس از پشت سرگذشتن بیماری مهلکی که سالها اسیرش بودم توان اندیشه و تفکر و ذوق پرداختن به موسیقی از هر سبک و سلیقه‌ای از من سلب و ساقط گردیده و اگر این مختصر مقبول طبع و پسند خوانندگان آن بیفتد شانس بزرگی است که نصیبم شده. و اما جلال تاج اصفهانی؛ به حق کلام خواننده‌ای را سراغ دارید که چندین بار صدای تاج اصفهانی را در قالب دستگاه همایون شنیده باشد و از آن همه صلابت و زیبایی و ظرافت بحدّ توان خود بهره نبرده باشد؟ ارزش کار و اهمیت اجرای تاج اصفهانی بر هیچ اهل فن و صاحب ذوقی پوشیده نیست، مخصوصاً زمانی که در کنار استادان بزرگی همچون حسن کسایی و جلیل شهنواز به اجرای آواز می‌پردازد. این افتخارآفرینان والای موسیقی که عمرشان به دنیا دراز باد، از جمله نوابی هستند که در حال همانند و نظیری ندارند؛ تا بعد از این خواست پروردگار چه باشد. اکنون با بیش از ۵۰ سال تجربه در شعر و موسیقی نتیجه‌ای حاصلم شد که ذیلاً به عرض می‌رسانم.

هنر خوانندگی در درون انسان و در ضمیر پنهان اوست که ناگهان بروز و ظهور می‌کند و نمایان می‌شود. همانند دانه‌ای که در خاک است و کسی از وجود آن باخبر نیست، رفته رفته سر برمی‌آورد و آشکار می‌شود و اگر پامال و لگدکوبش کنی حاصلی نمی‌دهد و بالعکس اگر آبیاری و دلجویی شود سروری می‌شود بلندقامت تا جایی که بر جهان سروری می‌کند. مرحوم تاج اصفهانی مصداق روشنی است بر این مدعا. او همچون یک دانه در سرزمین پربار و مستعد اصفهان سر برکشید و تا آنجا رسید که باید می‌رسید. صدایی رسا، بیانی واضح و آشکار، حنجره‌ای توانا، انتخابی بجا و بموقع با گویشی شیرین و بالاخره پدیده‌ای بی‌نظیر در آواز ایرانی.

او همچون یک دانه
در سرزمین پربار
و مستعد اصفهان
سر برکشید و تا
آنجا رسید که باید
می‌رسید. صدایی
رسا، بیانی واضح و
آشکار، حنجره‌ای
توانا، انتخابی بجا
و بموقع با گویشی
شیرین و بالاخره
پدیده‌ای بی‌نظیر در
آواز ایرانی



با اینکه سبک و
روش خوانندگی
من به لحاظ
طبیعت اولیه صدا
با صدای مرحوم
تاج اصفهانی
مغایرت کلی
داشت، مع الوصف
با استفاده از
مرتب‌خوانی
استاد و دیگر
خصلت‌هایی که
در اجراهای این
استاد بزرگ بود،
همچون شاگردی
مطیع با گوش‌های باز
و هوشی سرشار
از شور و شیدایی
پای صحبتش
می‌نشستم و
استفاده می‌کردم



حسن کسایی



علی تجودی



جلیل شهناز

می‌کنند ولی خود قادر به اجرا نیستند. گفتیم دانایی اساس کار نیست. پس چیست که اینهمه سینه‌چاک دارد؟ عشق! عشق! عشق است که از پرده برون می‌ریزد! عشق است که رسوا می‌کند. دل در سینه می‌تپد و رنگ از رخساره می‌پرد و کلام منظوم در جان بی‌تاب شنونده جای خود را باز می‌کند و زبان برای گفتن مرحبا و آفرین در فضای دهان به چرخش درمی‌آید و شبی تاریخی و یا روزی به یادماندنی ورق می‌خورد و یا به اصطلاح رقم می‌خورد. خواننده در پرده عشاق بی‌اختیار با بیان آه... شروع می‌کند و شنونده را به دنبال خود می‌کشد. کلماتی همچون عزیز من، حبیب من، خدا و دوست و نظائر آنها از زبان و بیان خواننده بیشتر از هر شخص دیگری اثرگذار است.

مرد جاودانه و تک‌تاز آواز ایران از مطلع کار تا پایان آن همچنان درخشید تا غروب جسمانی جسمش بخاک سپرده شد، ولی روح بلندش همچون صدای پرتنینش در فضای خانه‌ها و در دل و جان مشتاقان او پیچیده است. مرد نکونامی که در همه جای میهن عزیزمان ایران و بلکه جهان از او به نیکی یاد می‌شود. نام پرافتخار تاج اصفهانی یادآور نام‌های بسیاری از افتخارآفرینان

بهره‌ها می‌بردم. آواز همایون و افشاری در بین این صفحات از اجراهای مرحوم تاج بیش از ده بار در روز مورد استفاده قرار می‌گرفت. مردم شهرستان رشت اکثراً از صدای خوش بهره‌مند هستند و بسیاری از آنها آوازها و گوشه‌ها را می‌شناسند. با تشکیل جمعیت‌ها و گروه‌های هنری سعی کردیم تا این هنر والای انسانی و احساسی موسیقی آوازی را در شهر رواج دهیم، تا اینکه خود در سنین ۱۶ سالگی به تنها تئاتر شهر راه یافتم و راه تعالی بیشتر و بهتر باز شد و با اینکه سبک و روش خوانندگی من به لحاظ طبیعت اولیه صدا با صدای مرحوم تاج اصفهانی مغایرت کلی داشت، مع الوصف با استفاده از مرتب‌خوانی استاد و دیگر خصلت‌هایی که در اجراهای این استاد بزرگ بود، همچون شاگردی مطیع با گوش‌های باز و هوشی سرشار از شور و شیدایی پای صحبتش می‌نشستم و استفاده می‌کردم. خدایش بیامرزد. خوانندگی یک کار ساده و یا یک صنعت و حرفه نیست- تنها عالم بودن به علم موسیقی هم کفایت نمی‌کند؛ دانایی اساس کار نیست. بسیاری از مردم موسیقی آوازی را می‌شناسند و به محض شنیدن صدای خواننده آن را تشخیص داده و به سایرین معرفی



نام پرافتخار تاج
اصفهانی یادآور
نام‌های بسیاری از
افتخارآفرینان هنر
موسیقی ناب ایران
همچون حسن کسایی،
جلیل شهنواز، علی
تجویدی و بسیاری
از هنرمندان بزرگ در
رشته‌های مختلف هنری
است.

استاد تاج اصفهانی
هنرمندی بذله‌گو و
ساده‌زیست و بی‌تکلف
بود. او به شهر و محل
زیست خود علاقه
فراوانی داشت؛ به
تهران آمدن او صرفاً به
منظور ضبط صدا و دیدار
با هنرمندان پایتخت
کشور بود و لاغیر

هنر موسیقی ناب ایران همچون حسن کسایی، جلیل شهنواز، علی تجویدی و بسیاری از هنرمندان بزرگ در رشته‌های مختلف هنری است. استاد تاج اصفهانی هنرمندی بذله‌گو و ساده‌زیست و بی‌تکلف بود. او به شهر و محل زیست خود علاقه فراوانی داشت؛ به تهران آمدن او صرفاً به منظور ضبط صدا و دیدار با هنرمندان پایتخت کشور بود و لاغیر. این گفته‌ها از زبان دوستان نزدیکش شنیده شده است و الا همه آشنایی ما با این بزرگوار از ساعت ۱۲ ظهر یکروز بهاری شروع شد و تا غروب همان روز ادامه داشت، اما چه روز پُرباری چون در مکتب استاد ده‌ها چیز آموختم. افتادگی و تواضع و فروتنی این استاد بی‌همانند بعدها به وسیله حقیر نقل هر محفلی شد، لحظه‌ها و روزهای خوش با او بودن بی‌بازگشت است، ولی کاش خدا یاری کند تا هنرمندانی که بعد از این استادان پا به عرصه موسیقی، آن هم از نوع اصیلش می‌گذارند، خواسته و یا ناخواسته در لباس اینچنین انسان‌هایی ظاهر شوند که پس از گذشت سالیان خود الگو و نمونه‌ای باشند برای آیندگان. انشاء الله.

با ارادت مخلصانه: نادر گلچین

استاد محمدرضا لطفی: اگر هنرمندانی چون قمر، ظلی، ادیب خوانساری و تاج اصفهانی نام و مقامی والاتر و ارزشمندتر از دیگران داشته‌اند علاوه بر مقام هنری به خاطر خصلت مردمیشان نیز بوده است که متأسفانه این خصلت در دوران پهلوی و تسلط سرمایه‌داران بین‌المللی ارزش خود را از دست داد و اینگونه هنرمندان به جز چند نفر، راهی کافه‌ها و مجالس اشرافی شدند و اغنیا را بر فقرا و خواص را بر توده‌ها ترجیح دادند.



تقی سعیدی، استاد تاج، علی اصغر شاهزیدی

**استاد تاج یک عارف
به تمام معنا بودند.
زمانی که ما استاد
را ملاقات کردیم،
ایشان دهه هفتم
زندگی خود را سپری
می کردند. استاد
حداقل بیش از نیم
قرن از عمر خود را،
با نخبه ترین افراد
جامعه فرهنگی و
هنری حشر و نشر
داشتند. حاصل
آن سالها این
افتخار را نصیبم
کرد که به رایگان
و بدون پرداخت
هیچ هزینه ای،
هم از ایشان آواز
آموختم هم اخلاق و
تجاربشان را**

بج

شماره ۲۷ / صفحه ۱۶

و نشر داشتند. حاصل آن سالها این افتخار را نصیبم کرد که به رایگان و بدون پرداخت هیچ هزینه ای، هم از ایشان آواز آموختم هم اخلاق و تجاربشان را. خود من هم بارها و بارها به هنرآموزان خودم یادآوری می کنم که دیناری در ازای کسب این مهارتها و تجارب پرداخت نکردیم. چرا؟! چون نظام فرهنگی ما به گونه ای بود که این هنرها تولید داشتند.

یعنی استادان نیازمند شهریه گرفتن از هنرجویان خود نبودند؟

(شاهزیدی) رسم بر این نبود! هنرمندان هم دون شأن خود می دانستند که از کسی هزینه بگیرند. هنر بیش از اینها در نظر ایشان گرمی و با ارزش بود و نمی پسندیدند کسی از قبل هنر درآمدی داشته باشد و زندگی اش را اداره کند.

طبیعتاً این هنرمندان مشاغل دیگری داشته اند. آقای تاج چگونه؟

(شاهزیدی) استاد تاج کارمند استانداری بودند و سپس شهرداری.

(سعیدی) استاد از محل رادیو هم درآمد داشتند. از همین کلاسهایی که در مرکز فرهنگی محل صدا و سیما تشکیل می دادند، درآمد داشتند. آن زمان ماهیانه هشتصد تومان حقوق داشتند که حقوق نسبتاً خوبی به حساب می آمد.

آقای شاهزیدی به نظر شما میراث استاد تاج در وادی هنر ایران زمین چیست؟ آیا میان آنچه استاد تاج از استادان خود دریافت کردند و آنچه برجای گذاشتند تفاوتی وجود داشت؟

بله! خوشبختانه یکی دو اثر ضبط شده از سید رحیم -استاد آقای تاج- موجود است که فرم و شخصیت هنری ایشان را تقریباً مشخص می کند. به صراحت می توان گفت تاج تا زمانی که شاگرد ایشان بوده، تنها کسی است که پیرو نظر استاد بوده است. البته با انواع تحریهای مختلف و متعدد که در حنجره ایشان مقدور بوده است. ایشان از

موفق به حضور در کلاسهای استاد نشدم. همان سال با رفتنم به خدمت نظام مصادف شد و پس از بازگشت از خدمت سربازی در مهرماه ۱۳۵۰ بار دیگر آزمونی در همان مرکز با حضور استاد تاج، استاد کسایی، آقای ستوده و جناب شاهزیدی برگزار شد.

در واقع تست صدا بود؟

بله! تست صدا بود. به هر حال محبت کردند و من را پذیرفتند.

آقای سعیدی به یاد دارید چه شعری خواندید؟

شعرش در خاطر من نیست. قبل از آمدن به این مرکز هم تا حدودی در این زمینه نزد پدرم و مرحوم میرزا علی آقا نیم تاج، تمرین داشتم. چندان هم خام نبودم؛ اما پس از دیدار استاد محو در وجود ایشان شده بودم. ابهت ایشان خیلی زیاد بود. به خاطر دارم ظهرهای جمعه یک ربع مانده به اذان، صدای استاد از رادیو پخش می شد و اعضای خانواده که شدت اشتیاق من را به شنیدن آن می دیدند، در این ساعت خاص هیچ کاری به من محول نمی کردند! یادم هست که یک رادیوی ترانزیستوری داشتم و در گوشه ای صدای استاد را می شنیدم و الآن می توانم بگویم که صدای استاد من را منقلب می کرد.

پس شما با استاد شاهزیدی هم در همین مرکز فرهنگی آشنا شدید؟

بله! از همان جلسات اول در سال ۱۳۵۱ افتخار آشنایی با جناب شاهزیدی را هم داشتم. به یاد دارم ایشان را با کت و شلوار سرمه ای و ظاهری آراسته -همانند امروزشان ملاقات کردم.

جناب سعیدی! شما آقای تاج را در اولین ملاقات چگونه یافتید؟

استاد تاج یک عارف به تمام معنا بودند. زمانی که ما استاد را ملاقات کردیم، ایشان دهه هفتم زندگی خود را سپری می کردند. استاد حداقل بیش از نیم قرن از عمر خود را، با نخبه ترین افراد جامعه فرهنگی و هنری حشر



تقی سعیدی و علی اصغر شاهزیدی

**آقای تاج شعر را می‌فهمیدند.
فهم و درک ادبی بسیار بالایی
داشتند. فهم شعر برای
خواننده لازمه کار است؛ یعنی
اگر خواننده در شعر غرق نشد،
نمی‌تواند عصاره و چکیده شعر
را درک کند. ایشان در انتخاب
شعر بسیار دقت می‌کردند.
سکوت‌ها، چرخش شعر در
دهان، تحریرهای خاص،
نکات دستوری، همه را در نظر
می‌گرفتند. هیچ خواننده‌ای
همانند تاج این نکات را رعایت
نمی‌کرده است**

تاج

شماره ۲۷ / صفحه‌ی ۱۷

است. زمان، مکان و استادان برجسته؛ تنها به این نیست که من خدمت استاد برسم و ردیف‌های استاد را یاد گرفته و به امان خدا رها شوم. پس از آن من نیازمندم به حشر و نشر با ساز جلیل شهناز، حشر و نشر با ساز کسایی، آموختن در محضر حسین عمومی و شنیدن صداهای علی محمد قاضی عسگر، سید رحیم و...

خوانندگان مطرح در زمان آقای تاج را به یاد بیاورید؛ سید رحیم، حبیب شاطر حاجی، میرزا حسین ساعت‌ساز، ادیب خوانساری، صدرالمحدثین، طاهرزاده، طاهرپور و... . آقای تاج همه اینها را درک کرده و با توجه به همه اینها خواسته راهی را که دربردارنده چارچوبهای کلی مکتب اصفهان است، با سبکی که خود ابداع می‌کند، ادامه دهد.

جناب سعیدی! شما هم در همین چارچوب حرکت می‌کنید؟ معتقدید چارچوب دیگری وجود ندارد؟

بله! چون چارچوب دیگری نیست. آواز چارچوب دیگری غیر از مکتب اصفهان ندارد! استاد شجریان هم می‌گویند درصد بالایی از خواندن من الهام گرفته از شهناز است. پارسال که در محضر ایشان بودم، گفتند من هرچه دارم از اصفهانی‌ها دارم! این حرف را یک خواننده ملی مطرح کرده است.

آیا ما مکتب سیستان و بلوچستان داریم؟ مکتب اهواز داریم؟ تبریز مرحوم اقبال السلطان را داشته و تمام شده. بعد از ایشان چیزی ادامه پیدا نکرده. هنر استاد تاج در این بوده که در میان این همه سبک‌ها و استادان مختلف، «تاج» شده است.

آقای تاج شعر را می‌فهمیدند. فهم و درک ادبی بسیار بالایی داشتند. فهم شعر برای خواننده لازمه کار است؛ یعنی اگر خواننده در شعر غرق نشد، نمی‌تواند عصاره و چکیده شعر را درک کند. ایشان در انتخاب شعر بسیار دقت می‌کردند. سکوت‌ها، چرخش شعر در دهان، تحریرهای خاص، نکات دستوری، همه را در نظر می‌گرفتند. هیچ خواننده‌ای همانند تاج این نکات را رعایت نمی‌کرده است.

آقای سعیدی این ویژگی استاد تحت

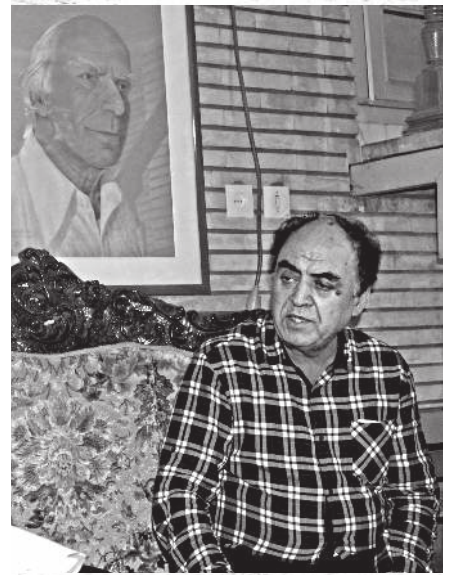
جایی که خود را شناخته بوده‌اند، سبکی را ابداع کردند که به موجب آن، شعر بایست شمرده و صحیح خوانده می‌شد. حق معانی شعر ادا می‌شد، اعراب رعایت می‌شد و شعر به گونه‌ای ادا می‌شد که مستمع بتواند آن را به تمامی دریافت کند و حتی به‌درستی بنویسد.

آقای شاهزیدی! آیا این شیوه از ابداعات مرحوم تاج است، یا سنتی ریشه‌دار در مکتب اصفهان؟

نه، این شیوه استاد تاج است. آثار پیشین هیچ یک شبیه به سبک ایشان نبوده‌است؛ یعنی شعر را در اوج، دکلمه کردن! این منحصر به ایشان است و اگر دیگران از چنین روشی پیروی کرده‌اند، متأثر از استاد تاج بوده‌اند. مانند خانم دلکش، همایون پور و ایرج. اینها از عاشقان استاد بوده‌اند. یا داریوش رفیعی که بی‌قرار آقای تاج بود. درواقع بنیانگذار صحیح‌خوانی شعر و تحریر و تنوع تحریر، آقای تاج است. ایشان سبکی را از ریشه بنا کردند و خواستند در این زمینه حرف خود را بزنند.

آقای سعیدی! به گفته جناب شاهزیدی، تاج چندان اهل تقلید نبود؛ حتی زمانی که شاگرد سید رحیم بود. من از گفته‌های استاد شاهزیدی این‌طور فهمیدم که تاج به جز اندک زمانی در بدایت کار، چندان پایبند به چارچوب‌های خاص استادشان سید رحیم نبوده. تاج شاگرد سید رحیم بود؛ ولی تکرار او نبود، بلکه خود تبدیل به هنرمندی منحصر به فرد شد. به نظر می‌رسد که این ویژگی در نحوه شاگردپروری مرحوم تاج نیز مراعات می‌شده است. بطوریکه شاگردان تاج، نه عیناً چون آقای تاج می‌خوانند و نه شبیه به هم. مثلاً سبک و سیاق آقای شاهزیدی با آقای سعیدی متفاوت است. فکر می‌کنید چگونه این سبک ایجاد شده؟

به گفته استاد صبا، شروع هر هنر با تقلید است؛ اما هنرمند می‌بایست از تقلید بپرهیزد و این کار، کار ساده‌ای نیست. این کار نیازمند عوامل درونی و بیرونی بسیاری



برای من و آقای سعیدی و دیگران مخصوصاً برای بنده و ایشان افتخار بزرگی بود که تا آخرین لحظه زندگی آقای تاج همراه ایشان بوده‌ایم. خود من یک ربح قبل از رحلت با ایشان حرف زدم

تأثیر چه کسی بوده است؟

پدر آقای تاج از فقها و وعظ معروف بوده‌اند و استاد با علما و دانشمندان عصر خود ارتباط داشته است. مثلاً در حال حاضر ممکن است که آقای شاهزیدی تحصیلات آکادمیک ادبیات نداشته باشند، بنده هم این افتخار را نداشته باشم؛ اما با استادان طراز اول این حوزه مثل مرحوم دکتر نواب، استاد جلال همایی، استاد منوچهر قدسی، تا استاد نوریان، استاد مظاهری و دیگر این فضلا، سالها همنشین بوده‌ایم. آقای تاج هم به مناسبت جایگاه هنری و اجتماعیشان همنشینان فاضلی داشته‌اند که از آنها بهره برده‌اند.

به گمان من اینقدر این قصه جا افتاده است که اگر بخواهیم ویژگی‌های مکتب اصفهان را احصاء کنیم، یکی از آن ویژگی‌ها همین است که خوانندگان - حتی نوازندگان - اصفهان، قبل از هر چیز ادیب‌اند و شعر را خوب می‌فهمند و می‌شناسند. اما در میان خوانندگان جوان کسانی را می‌بینیم که شعر را درست نمی‌خوانند؛ چون درست نفهمیده‌اند! اما بدون استثناء کسانی که در این مکتب پرورش یافته‌اند از استادان شما گرفته تا خود شما و حتی شاگردانتان شعر را خیلی خوب می‌فهمید. گویا این خصیصه نهادینه شده مکتب اصفهان باشد.

(سعیدی) این به تأکید استادان برمی‌گردد؛ یعنی وقتی کسی در کلاس جناب شاهزیدی حاضر می‌شود در ابتدا ایشان سؤال می‌کنند: آیا شما در خانه دیوان حافظ دارید؟ سعیدی دارید؟ نظامی دارید؟ و به نوعی اجبار پیدا می‌کنند که با شعر آشنا شوند.

(شاهزیدی) اجازه دارم در این خصوص به نکته‌ای اشاره کنم؟

خواهش می‌کنم! بفرمایید!

اول از همه این که این نیروهای تازه نفس به اقتضای سن محضر استادانی را که نام آنها رفت، درک نکرده‌اند. برخی از آنها هم که محدودیت سن نداشته‌اند، آسایش را ترجیح داده و به دنبال کسب فیض نبوده‌اند. ما اولین چیزی که به هنرجو آموزش می‌دهیم، فهم معنای شعر است. درگاه موسیقی نیازمند خضوع است. نیازمند تأکید است. نیازمند سلحشوری است و هنرجو آواز و شعر را توأمان می‌آموزد. دیگر مسأله تلفیق شعر و موسیقی است. نه اینکه هر شعر را با هر آوازی بخوانی.

این گوشه چه شعری می‌خواهد؟ و این آواز را با چه شعری باید بخوانی؟ اینها هم از مشخصه‌های سبک اصفهان است. و متأسفانه از دید بسیاری از هنرمندان ما این مسأله پنهان مانده است. من به حال کسانی که فرصت درک حضور استاد تاج را نداشته‌اند، افسوس می‌خورم. برای

من و آقای سعیدی و دیگران مخصوصاً برای بنده و ایشان افتخار بزرگی بود که تا آخرین لحظه زندگی آقای تاج همراه ایشان بوده‌ایم. خود من یک ربح قبل از رحلت با ایشان حرف زدم.

جناب شاهزیدی! سالیان سال است که در روز ۱۳ آذر بر مزار استاد تاج مراسمی برگزار می‌شود؛ از ویژگی‌های این مراسم این است که بدون کمک هیچ نهاد یا سازمان دولتی و حکومتی برگزار می‌شود و البته شما بسیار در برقراری این مراسم همت می‌کنید؛ اما به نظر می‌رسد این کار به جایی رسیده که حتی اگر شما هم کاری نکنید، هزاران نفر از سراسر ایران سالانه جمع می‌شوند. گویا چیزی فراتر از شعر و موسیقی در این حضور وجود دارد که نشانگر نوعی دلدادگی مردم به استاد تاج است. خوب شما بارها فرموده‌اید و دیگران نیز گفته‌اند که ایشان ملکات اخلاقی ویژه‌ای داشته‌اند و به نوعی عارف بوده‌اند. به نظر شما این گردهمایی خودجوش و مردمی به چه میزان نشأت گرفته از هنر استاد و چه میزان ناشی از فضایل اخلاقی ایشان است؟

چیزی را که می‌توانم از قول خودم و دیگران عرض کنم، این است که بسیاری از دوستان آقای تاج که اهل معرفت هم بودند مطلب را به این شکل تفسیر می‌کردند که آواز خواندن بی‌نظیر استاد تاج و هنر ایشان در مقابل اخلاقیات و شخصیت بی‌نظیرشان در رده‌های چهارم و پنجم قرار دارند.

جناب زهتاب عزیز! وقتی می‌گویم «خواندن بی‌نظیر استاد تاج» یعنی کسی باید خیلی خوب بخواند و آواز را خوب بفهمد، شعر را بفهمد و طوری تحریر بدهد تا بفهمد که آقای تاج چه کرده است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که این سطح خواندن و این شیوه آواز و این اندازه محفوظات شعری در تاریخ آواز ایران بی‌نظیر است. به خاطر دارم کسی به استاد گفت که محفوظات شعری شما به روایتی بیش از ۱۵۰۰۰ بیت است و استاد فرمودند این رقم نه، ولی چیزی حدود ۱۲۰۰۰ بیت.

وقتی هنر ایشان با این ویژگیها، نسبت به شخصیت اخلاقی‌شان در رده چهارم، پنجم قرار گیرد، شما قیاس کنید که به لحاظ فضیلت و ملکات اخلاقی باید در چه جایگاهی باشند! نکته دیگر اینکه این جمعیتی که سالهاست در مراسم استاد ملاحظه می‌فرمایید، بسیار جوانند و بیشتر پس از مرگ استاد متولد شده‌اند. خوب این جاذبه چیست که این افراد را به سمت استاد می‌کشاند؟! این برمی‌گردد به همان صفات و ملکات انسانی آقای تاج.

(سعیدی) نکته دیگری که مغفول ماند و من به این محسنات اضافه می‌کنم، این است که آقای تاج مزد



این سطح خواندن
و این شیوه آواز و
این اندازه محفوظات
شعری در تاریخ آواز
ایران بی نظیر است.
به خاطر دارم کسی
به استاد گفت که
محفوظات شعری
شما به روایتی بیش
از ۱۵۰۰۰ بیت است
و استاد فرمودند این
رقم نه، ولی چیزی
حدود ۱۲۰۰۰ بیت

شنیده‌ایم؛ اما به یاد دارم روزی در مرکز دانشگاه پردیس در جلفا، کلاس آقای تاج و آقای کسایی برگزار می‌شد. تابستان بود. خانم و آقای جوانی هم وارد کلاس شدند. پس از اتمام کلاس آقای تاج پرسیدند: شما از دانشجویان این دانشگاه هستید؟ گفتند: خیر! استاد پرسیدند: شما آواز می‌خوانید؟ گفتند: بله!

مرحوم تاج پرسیدند: چه کسی شما را تشویق کرده به اینجا بیایید؟ مرد جوان گفت: مادرم! گفتند: احسنت بر ذوق و سلیقه این مادر! سلام تاج را هم به مادر برسانید. بعد پرسیدند: شما چگونه می‌خوانید؟ تقلید می‌کنید یا...؟ مرد جوان گفت: من مانند عارف می‌خوانم! آقای تاج با آن ظرافت خاص فرمودند: عارف قزوینی؟ مرد گفت: خیر! عارفی که آواز می‌خواند. تاج فرمود: من هم بسیار صدای عارف را دوست دارم! و شروع به تعریف کردن نمود.

مرد شروع به خواندن کرد و چه اندازه بد می‌خواند! به حدی که من دستهایم را روی گونه‌ها فشار می‌دادم تا نخندم. پس از اتمام آواز آقای تاج گفتند: به‌به! چه صدای گرمی! صدا هر سه مرحله را خوب می‌خواند. آرام و وسط و اوج را! شعری که خواندید کار استاد بود؟ خیلی صدا گرم است...

با تعریف‌های جناب تاج تو گویی که این مرد جوان در آسمان‌ها پرواز می‌کرد و پس از اتمام کلاس این زن و مرد جوان، بسیار محبت‌آمیز - برخلاف زمان ورودشان - مکان را ترک کردند. از در که بیرون آمدیم، به آقای تاج عرض کردم: استاد می‌دانید با این زوج جوان چه کردید؟ گفتند: چه کردم، پدرم؟ گفتیم: اگر اینها چند مرتبه به دادگاه خانواده رفته بودند که از هم جدا شوند، دیدید که با صحبت‌های شما به چه شکل دست در دست هم از این در بیرون رفتند؟ گفتند: اگر من به ایشان نمی‌گفتم که چه خوب می‌خوانی و صدا گرم است و شعر کار استاد است، آنوقت به جلال تاج چه می‌دادند؟

از میان ده‌ها خاطره‌ای که از استاد دارم، این را بدین دلیل عرض کردم که ما وقتی در جایی شعری می‌خوانیم و آوازی و موسیقی‌ای اجرا می‌کنیم، به مردم فخر فروشی نکنیم! حد و مرز خود را بشناسیم و به جای کوبیدن دیگران گاهی دلجویی کنیم. اینها درس‌هایی بود که آقای تاج دایم با رفتار و گفتار خویش به ما می‌آموختند.

آقای سعیدی! شما چه خاطره ویژه‌ای از استاد به یاد دارید؟ آنچه شخصاً اشک از چشمان شما جاری کرده باشد؟

به یاد دارم سال ۱۳۵۴ که من معاونت شعبه بانک نجف‌آباد را داشتم، آقای تاج روزی تشریف‌فرما شدند و رییس ما مرحوم بیات نامی بود. آقای تاج را شناخت. من که از حضور استاد در نجف آباد بال در آورده بودم. همگی مشعوف شده بودیم. نزدیک ظهر من از استاد

خواندن خود را حالا می‌گیرند. ایشان در زمان حیات نه کنسرتی دادند که یک شبه پانصد میلیون تومان درآمد داشته باشند، نه جایی رفتند که چک یک میلیاردی به ایشان بدهند، نه جایی رفتند که یکصد سکه طلا بگیرند. در اصفهان برای این مردم خواندند و به رایگان وجودشان را در اختیار آنها قرار دادند. این بزرگوار حتی گاهی با تنگدستی گذران امور می‌کردند. به گمانم حالا هم پروردگار، پاداش استاد را اینگونه ادا می‌کند و گرنه چرا برای هنرمندان دیگر اینگونه نبود؟ چرا برای کسانی که در دربار می‌خواندند چنین اتفاقی نیفتاد؟ چرا برای خوانندگانی که در خدمت زر و زور بودند، چنین نمی‌شود؟ آقای تاج ابلاغ ۳۰۰ ریالی برای یک برنامه دارد، ۱۵۰ ریال، ۲۰۰ ریال، ۲۵۰ ریال، حتی ۱۰۰ ریال. در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۷ هم که لشکر اصفهان فرستنده‌ای گذاشته بود و آقای ارحام‌صدر هم مجری بودند و برنامه زنده اجرا می‌کردند، استاد هر از گاهی ۱۰ یا ۱۵ ریال می‌گرفتند و می‌خواندند. برای همین است که می‌گویم استاد تاج مزد حقیقی زحمات خویش را در روزگار ماست که می‌گیرند. (شاهزیدی) واقعاً همین‌طور است! من هم همیشه گفته‌ام که تاج این بذر را در زمان حیاتش پاشید و رفت. (سعیدی) روزگاری اهل موسیقی را مطرب خطاب می‌کردند. مثلاً در مصر ام‌کلثوم را «مطرب‌الکبیر» می‌گفتند؛ اما مطرب کبیری که ۳۷ رییس‌جمهور در مراسم تشییع او شرکت کردند. حالا کدام مطرب را دیدید که در مملکت ما بقعه داشته باشد؟ درست است که همت امثال شما و آقای جوادی و دیگران هم بود؛ اما این حق آقای تاج بود که مقبره‌ای باشکوه در تخت پولاد داشته باشند.

(شاهزیدی) ما می‌گوییم مطرب؛ اما شما در رسانه خود بنویسید هنرمند! (خنده)

نمونه بارز این قضیه را در سطح ملی و شاید در سطح جهانی در فردوسی می‌بینیم. فردوسی اواخر عمر خود را در فقر و مسکنت گذراند. آنگونه که خود می‌گوید: «پراکنده شد مال و برگشت حال» اما اکنون پس از گذشت هزار سال از مرگ وی، می‌بینیم که روز به روز بر اهمیت او افزوده می‌گردد. قطعاً هرکس روزگاری به خاطر انسانیت یا حفظ عزت نفس از حطام دنیا گذشت، جایی دیگر به اضعاف آن را دریافت خواهد کرد.

من نمی‌خواهم به مرور خاطرات بپردازیم چون به قدر کفایت به آنها پرداخته شده است؛ اما جناب شاهزیدی از شما می‌خواهم که به نکته‌ای از استاد تاج اشاره کنید که بر دل شما بسیار تأثیرگذار بوده باشد و شما هرگز آن را فراموش نخواهید کرد.

(شاهزیدی) خاطره که از آقای تاج بسیار دیده و



**از دیگر خصوصیات ایشان
علاقه شدید به خانواده و
فرزندان بود. خانم آقای تاج
کمی در خرید سختگیر بودند.
شب عید بود، همراه آقای تاج
برای خرید میوه و... رفتیم.
برای خرید سیب سه بار ما
رفتیم و برگشتیم و آقای تاج
بدون اینکه خم به ابرو بیاورند
به خنده می گفتند: خانم سیب
خوب می خواهد! سعه صدر و
ظرفیت ایشان مثال زدنی بود!**



جلیل شهناز، منوچهر غیوری، حسن کسایی، تقی سعیدی
رضا کسایی، حبیب الله چایچی

تاج

ایشان، تاج را به خاطر صدا نمی خواستند، آقای تاج می فرمودند: آشنایان! مثلاً وقتی می پرسیدم آقای تاج دیروز خانه نبودید، می فرمودند جایی با جمعی از آشنایان بودیم. نه کسی می دانست آشنایان چه کسانی هستند، نه کسی می دانست آن مکان کجا بوده!

اما افرادی که آقای تاج به نام دوست از ایشان یاد می کردند: مرحوم منوچهر قدسی، مرحوم دکتر محمد شفیعی، مرحوم استاد جلال همایی، حاج آقا رضا ارحام صدر، استاد کسایی و استاد شهناز بودند و تلقی این بزرگواران به عنوان دوست را من و آقای سعیدی بعینه دیدیم و درک کردیم. کسان دیگری هم بودند. مثلاً شاطر رمضان، آقای تاج ایشان را دوست خطاب می کردند و دیگری هم آقا ادیب خوانساری بودند.

آقای تاج و آقای ادیب به هم علاقمند بودند و برای هم احترام ویژه ای قائل بودند. با هر کدام که صحبت می کردی خود را در مقابل دیگری می شکست و می انداخت درحالی که اینگونه نبود و هر دو بر قله آواز ایران ایستاده بودند.

البته مثلاً آقای ادیب خوانساری راست هم می گفت که در تحریر دادن ها و آن اوج ها و آن حالات واقعاً تاج بی نظیر بود؛ اما در مجموع می خواهم بگویم، مبنای دوستی آقای تاج با ایشان و دیگر کسانی که نام بردم معنویات بود، خلیقات انسانی بود.

برای نمونه موردی را عرض می کنم؛ آقایان کمال جناب و جمال جناب از دوستان آقای تاج بودند. کمال برای من تعریف کرد که روزی به آقای تاج زنگ زدم و گفتم: آقای تاج! امروز ظهر خانه فلان کس ناهار به صرف آبگوشت مهمانیم. ایشان گفتند: ای وای! من منزل تیمسار ... ناهار دعوت دارم و ماشین شخصی ایشان نیم ساعت مانده به ظهر دنبال من می آید. کمال جان شما یازده و ربع اینجا بیا تا ببینم چه می شود کرد. کمال جناب می گفت من در این ساعت خدمت تاج حاضر شدم، داخل رفتم و دیدم حوله بزرگی دور گردن آویخته اند! پرسیدم: این حوله دیگر چیست؟ گفتند: چیز خاصی نیست تا ساعت نیم به ظهر که در خانه زده شد و آقای تاج با همان حوله دور گردن در را بر روی راننده تیمسار که به همراه افسری آمده بود، باز کردند.

افسر گفت: جناب تاج بفرمایید. ایشان با صدایی گرفته گفتند: بگویید جلال مریض است

خواهش کردم که برای ناهار هم تشریف داشته باشید. موقع رفتن فرمودند: پدرم من از صبح که اینجا حضور دارم، متوجه شده ام که کار شما در اینجا کار سخت و سنگینی است و با ظرافتی که در کارهای هنری شما می بینم، چندان سازگار نیست! ولی پدرم تو این حرف را با به عنوان نصیحت یک پیر باتجربه و یا به عنوان وصیت کسی که ارتباط نزدیکی با شما دارد، قبول کن که مبادا شغلت را از دست بدهی! در این مملکت نمی توان با هنر ارتزاق کرد. تو به این کار و این سختی و ریاضت افتخار کن و آن را تحمل کن. بارها تصمیم می گرفتم که از شغلم استعفا بدهم، اما فوراً آقای تاج می گفتند که این زرق و برقها چندان با دوام نیست. به به و چه چه این مجالس پایدار نیست! ارتزاق آبرومندت را داشته باش! در کنار آن هنرت را هم داشته باش! و من روزی که بازنشسته شدم، تا هنگام رسیدن به خانه در راه به یاد آقای تاج گریه می کردم.

ایشان به بانک آمده بودند تا وام بگیرند؟
(سعیدی، با خنده) بله! البته من نمی خواستم این مسأله را عنوان کنم. منزل آقای تاج بارها رهن بانک بود.

(شاهزیدی) و تا آخرین نفس هم خانه رهن بانک بود!
(سعیدی)

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند!
**جناب شاهزیدی! لطفاً از حلقه خاصان
تاج بفرمایید؛ چه همرده های ایشان، چه
استادانشان و چه شاگردان.**

(شاهزیدی) راستش شاگرد، با حلقه و خواص متفاوت است. اگر نقل شاگردان باشد که ایشان هنرجو زیاد داشتند که بسیاری از ایشان هم هیچگونه تناسب روحی، خلقی و اخلاقی با ایشان نداشتند.

خواص اطراف ایشان؟

از خواص در اطراف جناب تاج که چند نفری را دوست عزیزم آقای سعیدی ذکر کردند. نکته ای که در اینجا باید عرض کنم اینست که آقای تاج تا حدود سال ۱۳۵۷ همه را دوست می خواندند؛ با دوستان فلان مکان بودیم! با دوستان منزل فلان دوست بودیم! و ...

اما از بعد از انقلاب که معیار دوستی بسیاری از این دوست نمایان مشخص شد و روشن شد که



**وقتی هنر ایشان با
این ویژگیها، نسبت به
شخصیت اخلاقی شان در
رده چهارم، پنجم قرار
گیرد، شما قیاس کنید
که به لحاظ فضیلت و
ملکات اخلاقی باید در چه
جایگاهی باشند!**

جامعه داشتند مثلاً عرفای بی سواد «خوشا آنان
که هرّ از برّ ندانند.»

یعنی مجذوب سالکها!

(سعیدی) احسنت! مثلاً مرحوم مصمصام، که
بارها و بارها آقای تاج می گفتند که مصمصام سید
بزرگواری است. می دانید که قدیم، خانه‌ها بدون
حمام بود. نقل می کرد که سحرگاهی به همراه
تاج عازم حمام بودیم و رفتگرها پیش از شروع
تردد مردم با سطل در کوچه‌های خاکی آب
می پاشیدند. یکی از آنها رو به آقای تاج کرد و
گفت: آقای تاج شما برای ما نمی خوانید؟ همانجا
آقای تاج پای خود را بر لبه سکویی گذاشت و
شروع به خواندن کرد و این دو نفر غرق در لذت
و شگفتی که آیا این خود تاج است که برای ما
می خواند؟!

از دیگر خصوصیات ایشان علاقه شدید به
خانواده و فرزندان بود. خانم آقای تاج کمی در
خرید سختگیر بودند. شب عید بود، همراه آقای
تاج برای خرید میوه و... رفتیم. برای خرید سیب
سه بار ما رفتیم و برگشتیم و آقای تاج بدون
اینکه خم به ابرو بیاورند به خنده می گفتند:
خانم سیب خوب می خواهد! سعه صدر و ظرفیت
ایشان مثال زدنی بود!

(شاهزیدی) ببخشید! من سه چهار نفری را
قصد دارم به آن مجموعه اضافه کنم. آقای رضا
کسایی، آقای اسماعیل نواب صفا، آقای حسین
مرنندی، دکتر خلیل رفاهی، آقای تقی روضاتی،
آقای کمال هوایی، آقای حاج غلامحسین غزل گو،
آقای عباس غزل گو و مهدی فقهی.

استادا! هیچ وقت عصبانیت مرحوم تاج را دیدید؟

(شاهزیدی) اولاً از ویژگی‌های آقای تاج
باید عرض کنم که اگر آدم ضعیفی سیلی هم
به صورت ایشان می زد، می گفت پدرم چقدر
دستت گرم و نرم است! یکی هم اینطرف بزن.
اما اگر با آدم‌های گردن کلفت برخورد و نقاری
پیدا می کرد، در مقابلشان ایستادگی می کردند.

به یاد دارم سال ۱۳۵۳ آقای تاج مدت هفت
ماه به آلمان سفر کردند. به صدا و سیما نوشتند
که در نبود من کلاس را اصغر شاهزیدی اداره
می کند و در غیاب ایشان، شخص دیگری را
درین جایگاه گذاشتند و گفتند حقوق آقای تاج
در نبودشان به ایشان تعلق بگیرد. درین مدت
من هر روز با منزل ایشان تماس می گرفتم که

و صدایش گرفته! افسر به همراه راننده رفت.
موقعی که در را بستند، تاج حوله را به گوشه‌ای
پرتاب کرد و گفت کمال جان برویم و آبگوشت را
بخوریم. کمال گفت به خانه‌ای رفتیم که تقریباً
تا هفتاد سانتی دیوار نم زده بود، یک فرش
نخنما و کتری و قوری و قابلمه‌ای بر سر چراغ
خوراک‌پزی و ...

احتمالاً با رفتن به خانه آن تیمسار جناب تاج
حدافل ۱۵ تا ۲۰ هزار تومان دستمزد دریافت
می کردند؛ اما همان گونه که آقای سعیدی اشاره
کردند، آقای تاج هیچ گاه به خاطر پول نخواندند!
**آقای سعیدی! از حلقه خاصان کسی از
قلم افتاد که شما اشاره کنید؟**

(شاهزیدی) تا فراموش نکرده‌ام از خواص، آقای
میر زین العابدین نعمت‌اللهی!
(سعیدی) بله! از اقطاب دروایش نعمت‌اللهی،
آقای تاج دوستی به نام آقای مجلسی در شیراز
داشتند.

(شاهزیدی) او که شاه دوستان ایشان بود!
(سعیدی) بله! او دوستی بود که خوان نعمت
بی دریغش همه‌جا گسترده بود. مثلاً برای جشن
هنر ۳۰ نفر از هنرمندان خاص را در خانه‌های
متفاوت و با هم مسلک‌هاشان، اسکان می داد. مثلاً
آقای تاج با آقای کسایی و آقای شهنواز و ...

او عاشق آقای تاج بود و آقای تاج هم می گفتند:
«پدرم! مثل «مجلسی» دیگر نخواهد آمد.» از
دیگر دوستان ایشان که از عوام سرمایه‌دار بودند؛
حاج آقا کریم صیرفی‌پور بود که نظر لطفی هم
به آقای تاج داشت. ایشان هم همواره از آقای
صیرفی‌پور به نیکی یاد می کردند.

از دیگر دوستان ادیب و فاضل ایشان تنی
چند از طبقه روحانیان بودند که آن زمان ما
نمی دانستیم؛ ولی از عرفا بودند و جناب تاج
حشر و نشری با ایشان داشتند. از دیگر دوستان
ایشان که من هرگز ندیدم، آقای انشایی بود؛ یک
کارمند بازنشسته ساده. اما آقای تاج به دنبال
خصایص ویژه‌ای در آدم‌ها بودند. همان گونه که
می دانید امروزه ساطع شدن تشعشعات و امواج
ویژه از افراد در علم روان شناسی تأیید شده. این
امواج جاذبه و دافعه را ایجاد می کند. آقای تاج
هم اهل تشخیص بودند و بسیار در این زمینه
زیرک. با یک نگاه می فهمیدند که آیا باید با این
شخص صحبت کرد یا نه و به دنبال اهل دل
بودند. ایشان حتی دوستانی از طبقات پایین



استاد عبادی و استاد کسایی در میان، سایرین از جمله: شاهزیدی، کریم زاده، غیوری، استاد ارحام صدر، شاطر رمضان، سعیدی و ...

نیمه‌دولتی را از استخدام آقایان حسن کسایی، جلال تاج و جلیل شهنواز منع کرده بود!
(شاهزیدی) البته این اسامی بالغ بر سی و نه نفر بودند که مابقی از اعضای ساواک بودند!
(سعیدی) و وقتی نامه را به ایشان نشان دادم، آهی کشیدند و گفتند عجب! به جرم اینکه ما بهترینیم ما را استخدام نکنند، آن وقت من هشتادساله را کجا می‌خواهند استخدام کنند؟! همین زمان آقای کسایی این شعر را سروده بودند:

دگر این را نمی‌خواندیم هرگز
به جرم بهترین بودن مرخص
هنر در ملک ما ننگ است آوخ
برای تاج و من بود این مشخص

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست
که ترک‌کنم سرانگشت و صفحه بشمارم
روزی بود که پس از سی سال ذکر خیر این مرد
بزرگ همه ما را شاد کرد و ان شاءالله این دیدار به
اطلاع اهالی فرهنگ و دوستداران ایشان می‌رسد و
همه از این مجلس بهره می‌برند.
(شاهزیدی) نکته آخر این که ایشان آنقدر بزرگ و بزرگوار
بودند که توصیفشان مثنوی هفتاد من کاغذ است. واقعا
زبان از بیان شخصیت ایشان قاصر است.
از هر دوی شما بزرگواران به خاطر وقتی که گذاشتید
سپاسگزارم.

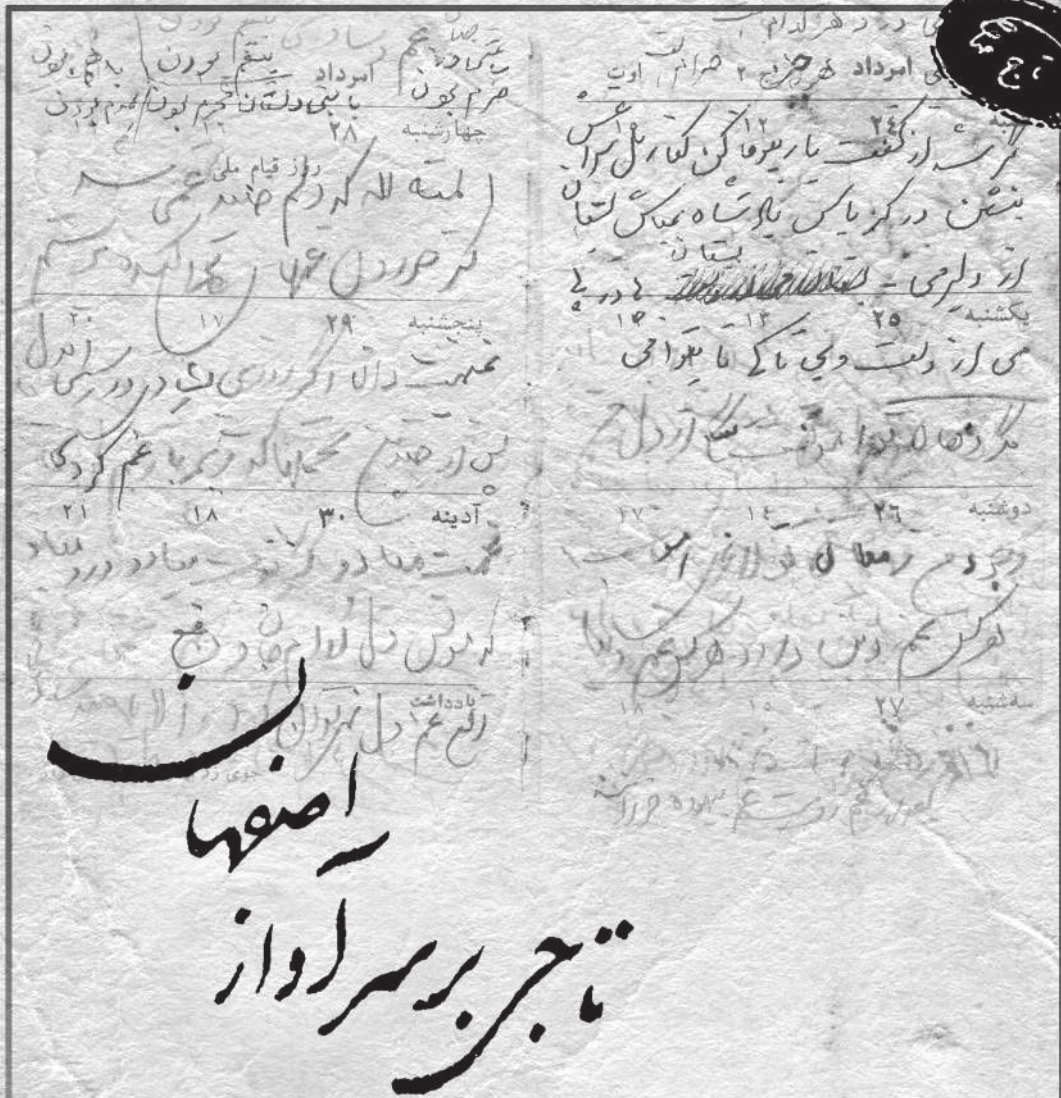
از رسیدن ایشان باخبر باشم و درین سفر ایشان میهمان
آقای فقهی بودند، گذشت تا آقای تاج از آلمان آمدند و از
من پرسیدند پدرم کلاسها به کجا رسیده و من هم شرح
ماجرای دادم.

روز شنبه به اتفاق رفتیم صدا و سیما. مدیر صدا و سیما
شخصی بود به نام آقای شهپری. آقای تاج گفتند: آقای
شهپری! حقوق کلاسهای بنده را نریختند به حساب؟ گفت:
نخیر! نریختند. پرسیدند: چرا نریختند؟ مگر کلاس را آقای
شاهزیدی اداره نکرده است؟ گفت: خیر آقا! پول به فلان
کس پرداخت شده، چون ایشان کلاس را اداره می‌کرده
است. پرسیدند: مگر ایشان آوازه‌خوان است؟ گفت: به
هر حال ایشان کلاس را اداره کرده است. گفتند: من از
شما سؤال می‌کنم مگر ایشان خواننده است؟ وقتی جواب
درست نشنیدند با تغییر و عصبانیتی که من تا آن روز ندیده
بودم رو به من کردند و گفتند: آقای شاهزیدی! ایشان
می‌گویند همان کسی که صدا ندارد و آواز هم نمی‌تواند
بخواند، باید پول را بگیرد و با چنان شدتی در را پشت سر
خود به هم زدند که من واقعا ترسیدم! تنها جایی که من
عصبانیت آقای تاج را دیدم، وقتی بود که حقی از کسی
ضایع شده بود.

آقای سعیدی! شما چطور؟ چیزی مشاهده کردید؟
(سعیدی) بله! البته عصبانیت نبود و یک حالت خشم
نهفته عجیبی بود و ماجرا مربوط می‌شد به نامه‌ای که بر
اساس آن دادگاه انقلاب، کلیه ادارات دولتی، خصوصی و

از ویژگی‌های آقای
تاج باید عرض کنم
که اگر آدم ضعیفی
سیلی هم به صورت
ایشان می‌زد،
می‌گفت پدرم
چقدر دستت گرم
و نرم است! یکی
هم اینطرف بزن.
اما اگر با آدم‌های
گردن کلفت
برخورد و نقاری
پیدا می‌کرد، در
مقابلشان ایستادگی
می‌کردند

استاد شجریان: با مرگ تاج صدایی خاموش شد که بیش از ۷۰ سال در همه جا و به
خصوص شهر اصفهان، شهر نور و گنبدهای فیروزه‌ای رنگ، طنین افکن بود. صدایی
که سالها و سالها در محافل انس و خلوت یاران صافدل و پاکدل به سادگی و صداقت
جاری بود. این صدا در بیشه‌زارها و باغهای حاشیه زاینده‌رود از آبریز چلگرد بر ناحیه
زردکوه تا کشتزارهای ورزنه در کنار بستر زنده‌رود یعنی مرداب گاوخونی همانسان
جاری بود که در روستاهای خشک و بی‌آب حاشیه کویر تا مرز همسایگی یزد.



مهران مهنیا

پژوهشگر موسیقی

طاهرزاده» که برخی وی را پرچمدار آواز مکتب اصفهان می‌نامند، این است که طاهرزاده علاوه بر اینکه در نوجوانی به تهران مهاجرت نمود، هیچگاه معلم موسیقی اصفهانی نداشت.

او به محض ورود به تهران تحت تعلیم «حسام السلطنه» قرار گرفت و سپس همنشینی با میرزا عبدالله، سماع حضور درویش خان و باقرخان باعث تکامل هنرش گردید. به عبارت دیگر طاهرزاده بیش از هر خواننده دیگری تحت تعلیم ردیف میرزا عبدالله و موسیقی رسمی تهران قرار گرفت.

خود این استاد گرانقدر در پاسخ روح الله خالقی درباره سبک آوازخوانی اش می‌گوید: آوازهای دیگران را می‌شنیدم، هر جا که آنها بد خوانده بودند، من اصلاح می‌کردم و سپس با شنیدن صدای ضبط شده‌ام در

پیش از آغاز مطلب ذکر دو نکته را ضروری می‌دانم:
 ۱. نگارنده در این یادداشت به جای واژه «مکتب» از واژه «شیوه» بهره برده‌است، چراکه از نظر من مکتب یعنی مجموعه خصوصیتی که در یک پدیده، قابل نگارش (کتابت) و ثبت علمی است. و از نظر من تنها مکتب قابل توجه، مکتب ردیف دستگاهی ایران است که هر هنرمندی با شیوه و سلیقه خود آن را به اجرا درآورده. به تصور من واژه «مکتب» بی هیچ فایده‌ای طی یک دو دهه گذشته استفاده شده و تنها اثرش گمراهی خیل عظیمی از هنرجویان موسیقی آواز ایران از شاهراه هنر ایران بوده و با محدود ساختن ذهن هنرجو به یک یا دو شیوه خاص، امکان بهره‌گیری آنان را از تمام گنجینه هنر آواز از بین برده‌است.

۲. دلیل نام نبردن نگارنده این مطالب از استاد «حسین



است. حتی نمونه‌های مشهوری چون اقبال، دوامی، قمر، ملوک ضرابی، بنان و... همگی شاگردان بزرگانی چون میرزا حسینقلی و درویش و نی داوود بوده‌اند و شجریان و گلیا و... شاگردان برومند.

بر همین پایه آوازخوانی گروه دوم (غیر اصفهانی‌ها) سازی‌تر و کمتر وابسته به شعر است. حتی بسیاری از فرمها و تحریرهایی که در این شیوه‌ها به کار می‌رود، از فرمهای سازی و خصوصاً ساز تار تقلید می‌گردد. اما آواز اصفهان متکی به کلام و مفاهیم آن است و مِترِ آواز کندتر و کشیده‌تر است.

در این فضا بزرگانی پا به عرصه ظهور نهادند که یکی تاج بود. «جلال تاج» درست در زمانی متولد شد که زمان پختگی استادان نسل قبل از او، آغاز شده بود. حبیب شاطر حاجی، حسین خضوعی، سیدرحیم، خوانندگان بزرگ آواز اصفهان بودند که تاج توانست از همگی آنها بهره ببرد و از آن مهمتر تاج محضر نایب اسدالله نوازنده نابغه نی را نیز درک نمود. نایب که همنشین آقا حسینقلی در تهران بود، توانست بر تواناییهای اجرایی تاج بیفزاید.

وی با شور و شعور بالا کار خود را در رادیو به اوج رساند. همکاری او با صبا بزرگ و ارسلان خان درگاهی و اکبر نوروزی روز به روز بر اعتبارش افزود. صدای تاج همه ویژگیهای خوانندگان حاشیه کویر را دارا بود. صدایی قوی و رسا که امکان هر کاری را به صاحبش می‌داد. تاج سالها با حسن کسایی همنشین و همکار بود و آوازهایی بسیار شنیدنی از خود به یادگار گذارد. شاید مهمترین مشخصه آواز او همان ویژگی آواز اصفهان باشد که در درک و اجرای درست شعر در موقعیت مناسب خلاصه می‌گردد. آنچه که خود اصفهانیها به آن مناسب خوانی می‌گویند. روایتهای فراوانی از آوازخوانی استادان آن خطه موجود است که در شرایط خاص شعری را به آواز خوانده‌اند که دقیقاً گویای وضع موجود بوده است. اینکه چنین رفتاری چقدر به هنر موسیقی ارتباط دارد و چقدر محصول روح محافظه‌کارانه اصفهانی است، بحثی جدا می‌طلبد. چرا که شهر اصفهان پایتخت دربار صفوی بوده است؛ درباری که هنر و استبداد را همزمان دوست



فونوگراف کارم را تصحیح نمودم. جالب اینکه تنها کسی را که به شیوه وی آواز می‌خوانده «قمر» معرفی کرده است. عجیب‌تر اینکه تمایل طاهرزاده برای بهره‌گیری از آواز سید رحیم اصفهانی نیز با پاسخ سرد و منفی سید رحیم به جایی نرسید.

اگر به شباهتهای فراوان آواز طاهرزاده و اقبال آذر در سفر تفلیس گوش دهیم، متوجه می‌شویم این بزرگان هیچ اعتقادی به این مرزبندیهای امروزی نداشته‌اند. مرزبندیهایی که بجای ایجاد لذت و شوق برای هنرجو و هنرمند، تنها باعث فخرفروشی و کدورت گردیده و ابزاری شده برای تحقیر و سرکوب هنرمندانی که مثل ما نمی‌اندیشند.

اگرچه تعبیر «اصفهان، نصف جهان» را هیچ‌گاه باور نکردم، اما بی‌شک آواز اصفهان نیمی از آواز ایران است. شهری که پایگاه آواز و پایتخت نی‌نوازی ایران نیز هست. به تعبیری اصفهان تنها شهر ایران است که همه در آن یا خواننده هستند یا می‌خواسته‌اند خواننده باشند. بی‌تردید نی‌نوازی نیز در این شهر ملهم و تحت تأثیر آواز است.

جالبتر اینکه در این خطه خوانندگان، استاد خوانندگان بوده و هستند. اتفاقی که خلاف سنت معمول دیگر مناطق ایران زمین است. در واقع آواز در اصفهان همه موسیقی است و شعر سروده می‌شود که با آواز خوانده شود. در مناطق دیگر فارسی‌زبان و حتی آذربایجان نظریه‌پردازی و آموزش موسیقی بر عهده نوازندگان

**اگرچه تعبیر
«اصفهان،
نصف جهان»
را هیچ‌گاه باور
نکردم، اما
بی‌شک آواز
اصفهان نیمی
از آواز ایران
است. شهری
که پایگاه آواز
و پایتخت
نی‌نوازی ایران
نیز هست**

می‌داشته و شاهانش شیفته تملق شنیدن بوده‌اند. پس بعید نیست که هنرمند آن دیار برای ادامه حیات، خود را وادار به مدح و ثنایی می‌کرده که هنرمندانه باشد و این خصیصه به مرور تبدیل به یک سنت گردیده است.

اما یک چیز را با اطمینان می‌توان گفت، که چنین کاری نیازمند حافظه عالی، حضور ذهن عالی، تکنیک عالی و هوش بالا است. موادی که تاج همه آنها را یکجا دارا بود.

از آنجا که روایت‌های متعددی از مناسب خوانی بزرگان این شیوه موجود است، من در این یادداشت ذکری از آنها به میان نخواهم آورد و خوانندگان را به خاطرات و یادداشتهای جناب کسای ارجاع می‌دهم.

نکته‌ای که بیشتر مایلم به آن بپردازم، همانی است که در ابتدای این یادداشت اشاره‌ای بدان کردم. و آن تفاوت آواز در اصفهان و سایر مناطق فارسی زبان ایران است.

بی‌مناسبت نیست که اشاره کنم اصفهان بسیار دیرتر از نقاط دیگر ایران نوازندگان را به عنوان شهروند درجه یک در خود پذیرفت. حتی تا چند دهه پیش نیز نوازندگان و سازندگان سازهای زهی در اصفهان از اقلیت‌های مذهبی مثل ارمنه یا کلیمیان بودند و اگر اصفهانی مسلمان به نوازندگی این گونه سازها می‌پرداخت، به سرعت طرد می‌گردید و به ناچار گوشه عزلت اختیار می‌کرد. آنچه جامعه سنتی و محافظه‌کار اصفهان می‌پذیرفت، آوازخوانی‌ای بود که رگه‌های مذهبی در آن به وضوح مشاهده شود و با کمی اغماض نوازندگی نی را نیز پذیرفته بود. به همین دلیل فرم و لحن آواز در اصفهان با نقاط دیگر ایران متفاوت است. اگر به خوانندگی اقبال آذر، سلیمان امیرقاسمی، ظلی و حتی بنان گوش کنیم، ردپای فرمهای مضرابی را در آن می‌شنویم. آوازهایی که متأثر از سازهای مضرابی هستند دو ویژگی دارند؛ یکی گوشه‌دار بودن ملودیه‌ها به شکلی که در جاهایی به راحتی شکست حرکت ملودی قابل تشخیص است و دوم تحرک بالای تحریرها. به عبارت دیگر همنشینی خوانندگان غیر اصفهانی با نوازندگان تار و سنتور خودآگاه یا ناخودآگاه آنها را تحت تأثیر

فرمهای مضرابی قرار می‌داد و آوازهایی مشابه سازِ همنوازشان می‌خواندند. اما در اصفهان به دلیل فراگیری ساز نی، آوازها فرمی کشیده‌تر دارند. اما موضوع شعر و بهره‌گیری فراوان آواز اصفهان از آن، نکته دیگری است که باید به آن پرداخت. همه می‌دانند که شعر کلاسیک ایران، موسیقی درونی دارد که شاعر در حین سرایش آن در ذهن داشته. به عبارت دیگر حتی شعر نیز در ایران بر روی یک موسیقی اولیه ساخته می‌شود. بحور عروضی که نوعی از ریتم‌های ادواری هستند و ردیف و قافیه که در واقع چند حرف صدادار و بی‌صدای تکراری و الزامی در پایان ابیاتند، باعث می‌شود تا مجری موسیقایی یک شعر کار سختی در پیش داشته باشد. چرا که اگر اجرای او منطبق با موسیقی درونی شعر نباشد هم به شعر و هم به موسیقی آسیب جدی وارد می‌گردد. خوانندگان شیوه آواز اصفهان به این مهم توجه جدی داشته و دارند. آنها ابتدا یک شعر را انتخاب و سپس طی مدت‌ها موسیقی مناسب آوازی را بر آن اعمال می‌کنند. این گروه از خوانندگان، شعر را بر موسیقی مقدم می‌دانند و من بارها از ایشان شنیده‌ام که حتی در تصنیف اگر شعری دارای بار مفهومی و معنایی بالایی نباشد، با هیچ آهنگی اثرگذار نخواهد بود.

تاج یکی از قله‌های آواز به شیوه اصفهان است. او تمامی معیارهای گفته شده در بالا را به بهترین شکل ممکن اجرا می‌نمود.

دستگاه‌های انتخابی او بسیار بر حال و هوای شعر مورد نظرش منطبق بود و هیچگاه با آکسانها و فرمهای مضرابی به وزن شعر آسیب نمی‌زد. او با آرامش و متانت شعر را می‌خواند، بر روی کلمات مورد نظرش اشارات تأکیدآمیز می‌نمود و این کار را با ظرفیت تمام انجام می‌داد و در آخر با تحریری مناسب به شنونده فرصت می‌داد تا شعر خوانده شده را به خوبی درک کند. او اشعار را از غزل‌های سعدی انتخاب می‌کرد، چرا که شعر سعدی در کنار معانی بلند و گاه پندآموز، زبانی ساده و قابل درک برای عموم را داراست.

پس تاج می‌توانست اطمینان داشته باشد تلاش او برای تحویل شعر به مخاطب، با پیچیدگیهای زبانی

خوانندگان شیوه
آواز اصفهان به
این مهم توجه
جدی داشته و
دارند. آنها ابتدا یک
شعر را انتخاب و
سپس طی مدت‌ها
موسیقی مناسب
آوازی را بر آن
اعمال می‌کنند. این
گروه از خوانندگان،
شعر را بر موسیقی
مقدم می‌دانند و
من بارها از ایشان
شنیده‌ام که حتی
در تصنیف اگر
شعری دارای بار
مفهومی و معنایی
بالایی نباشد، با
هیچ آهنگی اثرگذار
نخواهد بود

شهرستان
صفحه ۲۷ / شماره ۲۵

شیوهٔ آواز تاج
و بزرگان دیگر
آن دیار، سنتی
دیرپا نیست
و همانطور که
پیشتر نوشتیم،
احتمالاً زائیدهٔ
نوعی مناسبات
اجتماعی است
که تا کنون نیز
تداوم یافته.
مناسباتی که
هوشیاری در
انتخاب کلام،
بسیار در آن
اهمیت دارد و
عصارهٔ آن همین
شیرین زبانی
و حاضر جوابی
اصفهانی است
که هنوز زبازند
است



نایب اسداله



سید رحیم



طاهر پور

شاعر به هدر نمی‌رود.

این نوع آوازخوانی به سرعت در رادیو فراگیر شد. چرا که مخاطبان عام که از موسیقی اطلاع کافی نداشتند، می‌توانستند با ابزار شعر و آن هم شعر سعدی درگیر اجرای موسیقی شوند. اما این شیوه در اصفهان معایبی نیز داشت، آن اینکه هرچه موسیقی آوازی با کلام گسترش یابد، موسیقی سازی بی‌کلام محدود می‌گردد.

اگر نیم‌نگاهی به هنر موسیقی اصفهان بیاندازیم و آن را با موسیقی مناطق دیگر مقایسه کنیم، به سادگی فقر این هنر را در تولید موسیقی بی‌کلام درک می‌کنیم.

پیش‌درآمدها و رنگ‌ها و چهارمضرب‌های درویش خان، صبا، نی داوود، شهنازی و... بسیار زیاد و گسترده‌اند. عجیب‌تر اینکه تصنیف معروف «به اصفهان رو» نیز بر اساس رنگی از علی اکبرخان شهنازی است که با شعری از ملک الشعرای بهار اجرا شده. بنابراین هیچ قضاوتی نمی‌توان میان این دو شیوهٔ اجرایی موسیقی ایران داشت. هرچه شیوهٔ اجرایی موسیقی در اصفهان شعرمحور و مخاطب محور است، شیوهٔ اجرایی شمال و شمال غرب ملودی محور است. نمی‌دانم آیا هیچگاه در ایران این دو شیوه در هم آمیخته‌اند یا خیر، اما شاید بتوان دورهٔ اول موسیقی گُلها در رادیو را ترکیبی دلنشین از آواز اصفهان و موسیقی سازی دانست.

دورانی که یک پیش‌درآمد از درویش، آوازی از تاج، تصنیفی از شیدا و رنگی از شهنازی اجرا می‌شد. ارکانی که در کنار هم، مخاطب عام و خاص را راضی نگه می‌داشت. اما آنچه مشخص است و حتی از آثار عبدالقادر مراغی می‌توان دریافت: اجرای سالم کلام و شعر در آثار قرون گذشتهٔ ایران نیز اصل نبوده و در واقع هنرهای دیگری چون «نقالی» یا «پرده‌خوانی» برای اجرای شعر و با محوریت شعر وجود داشته. پس شیوهٔ آواز تاج و بزرگان دیگر آن دیار، سنتی دیرپا نیست و همانطور که پیشتر نوشتیم، احتمالاً زائیدهٔ نوعی مناسبات اجتماعی است که تا کنون نیز تداوم یافته. مناسباتی که هوشیاری در انتخاب کلام، بسیار در آن اهمیت دارد و عصارهٔ آن همین شیرین زبانی و حاضر جوابی اصفهانی است که هنوز زبازند است. شاید اگر لحن و صدای تاج که تا حدود زیادی پرقدرد و پرابهت است با لطافت و شیرینی مناسب خوانی او درهم نمی‌آمیخت، اینقدر جذاب و خوش گوار به گوش نمی‌رسید. خوشبختانه تاج با روح بزرگ و مهربانی ذاتی‌اش توانست تعدادی شاگرد پرورش دهد که البته هیچ‌یک در حد و اندازهٔ خود او نیستند اما کلیات آواز تاج و شیوهٔ اصفهان را فرا گرفته‌اند که شاید روزی با انتقال آنها به هنرجویان مستعد شرایط تولد تاج دیگری فراهم آید.

این مطلب را با این اشاره به پایان می‌برم که، نکات ذکر شده در اینجا هرگز به منزلهٔ رد یا تأیید نوع خاصی از موسیقی نبوده و تنها مقاله‌ای پژوهشی دربارهٔ موضوعی مغفول است. چرا که نگارندهٔ این سطور طی سالها از تولیدات تمامی شیوه‌های ذکر شده لذت فراوان برده و خود را وامدار بزرگانی چون جلال تاج می‌دانم که با هنر خود بذر مهر و صلح و انسانیت پراکندند.

روحش شاد و یادش گرامی

استاد کسایی: خود تاج می‌گفت: «بهترین سازی که توانست جواب آواز مرا بدهد نی کسایی و تار شهناز بود.» حالا در میان شاگردان تاج اصلاً اسمی از من نمی‌آورند! آقای تاج از همان دوران طفولیت گوشه‌ها را به من آموخت. تاج را بیش از همه به خاطر دارم. او خواننده‌ای قدرتمندی بود و در خوانندگی پهلوان بود.

جلال تاج اصفهانی
استاد عزیزم
کتب سید حسن کاشانی
۵۷ / ۴۷ / ۸

بج

شماره ۲۷ / صفحه ۲۶

در این کتاب که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران چاپ شد، به بررسی و تحلیل تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار دکتر خورشید احمدی است که در آن به بررسی تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است.

در این کتاب که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران چاپ شد، به بررسی و تحلیل تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار دکتر خورشید احمدی است که در آن به بررسی تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است.

در این کتاب که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران چاپ شد، به بررسی و تحلیل تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است. این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار دکتر خورشید احمدی است که در آن به بررسی تحول موسیقی ایران در آن زمان پرداخته شده است.

تحولات آواز ایرانی

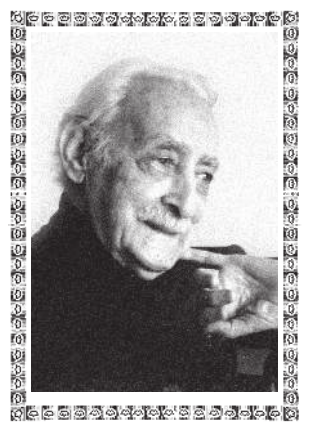
شهرام ناظری
خواننده و موسیقیدان

به خارج، افزایش امکان حضور و اسکان مدرسان خارجی، تأسیس مدرسه موسیقی و تدریس آکادمیک و روش‌مند آن، استفاده از الفبای موسیقی، نوشتن و تنظیم ملودی و آهنگ و مقوله‌ای بسیار مؤثر به نام ضبط صفحات گرامافون، در هنر موسیقی، از سویی منجر به ایجاد گونه‌هایی نو در بیان و اجرا، و از سوی دیگر سبب شکل‌گیری شخصیت‌های موسیقایی شد که پیش از آن نظیر و مانندی نداشت؛ جریانی که کماکان و البته با سرعتی کمتر ادامه دارد.

از آنجایی که هر مقوله دست کم دو روی و دو بعد دارد، لاجرم این دگرگونی در عین خلق پنجره‌ها و ایجاد چشم‌اندازها و قابلیت‌های بسیار مفید و مثبت، به دلیل سرعت و قدرت گسترش و فراگیری، ناگزیر عوارض و

بررسی وجه آوازی موسیقی ایران، در یک صد سال اخیر نشان می‌دهد موسیقی و آواز، همچون تمام عناصر روئینایی، با تأثیرپذیری از تغییرات زیربنای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به صورت‌ها و جلوه‌هایی جدید (در ارائه و اجرا) و چشم‌اندازها و تفکراتی نو (در نگاه و رویکرد) دست یافته‌است؛ به بیان دیگر، همان‌طور که شیوهٔ تعلیم و تدریس، با تأسیس مدارس جدید، و با ایجاد دانشگاه و راه‌اندازی رادیو به‌عنوان عظیم‌ترین اتفاق علمی-آموزشی و فرهنگی، موجب پیدایش شاخه‌ها و رشته‌های گوناگون و بعضاً بی‌سابقه و تربیت افراد بسیاری شد، هم‌زمان و پس از مشروطیت به دلیل تحولات شگرف اجتماعی- فرهنگی مثل ورود ماشین، دوربین عکاسی، سینما، نهضت ترجمه، اعزام محصلان

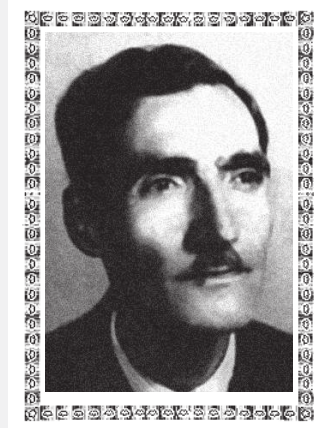




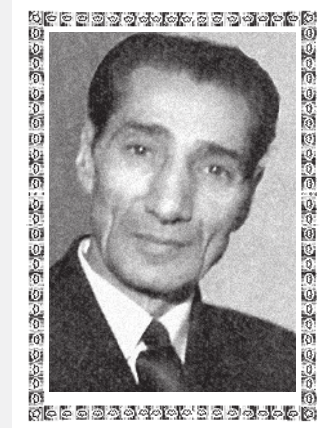
احمد عبادی



قمرالملوک وزیری



مرتی محجوبی



ادیب خوانساری

هنر آواز که از جمله هنرهای مختص ایرانی است، آن فضا و آن صلابت و دلآوری که خود نوعی حماسه است، از بین رفت؛ مثلاً با اینکه عبدالله خان دوامی به لحاظ آوازی در زمره آن بزرگان نام برده محسوب نمی‌شود، ولی از ردیفی که از او ضبط شده است (هرچند در سن بالا و روزگار کهولت ضبط شده) آن عنصر گم‌گشته و کمرنگ‌شدهٔ امروزی را به روشنی و پررنگی مشاهده می‌کنیم. آنچه از نسل بعد از او بر جای مانده است، خیلی صاف شده و -به اصطلاح- شیک شده است، اما «مونوتون» به گوش می‌رسد. مثلاً آواز بنان یا تدریس استاد کریمی خیلی تمیزتر و شسته‌رفته‌تر است، و هیچ نشانی از آوازی که بهمانند دندانه‌ها و دامنه‌ها و قلّه‌های البرز و زاگرس بود، احساس نمی‌شود.

و اما آخرین نسل که تاج، ظلّی، ادیب خوانساری و تاحدودی جناب دماوندی، آخرین افرادش هستند؛ البته اشخاص دیگری نیز هستند مانند ایران‌الدوله هلن یا روح‌انگیز (با آن آواز بی‌نظیر دشتی: دل خون شد از امید و نشد یار، یار من) که آوازهای تأثیرگذار و عمیق خواندند، اما آنان را نمی‌توان با قمر مقایسه کرد. افراد دیگری نیز مثل سعادت‌مند قمی و یا سید علی‌اصغر کردستانی و یا شیخ حسین داوودی (کرمانشاهی) هستند که آثار کمی از آنان برجای مانده و البته جزو گول‌های آوازی محسوب نمی‌شوند، اما حدّ واسطی هستند میان آنچه قبل از این تحولات وجود داشت و آنچه بعد از آن ایجاد شد. به‌هرحال، مجموعهٔ این تحولات عاملی شد که امروز آواز را قدری جمع و جورتر و به اصطلاح اتوکشیده‌تر بشنویم و غیر این، محاسن و امتیازات دیگری نیز ایجاد شد، اما عیوبی نیز به وجود آمد؛

آسیب‌هایی هم بر جای گذاشت که بر اهل تحقیق روشن است. از آن میان می‌توان به سرکوب شدن جنون‌مندی‌های خلاقانه و زلالی‌ها و بی‌قیدی‌های رندانه و کودکانه و نیز محدود شدن روح وحشی و سرکش هنرمند که جانمایهٔ نوآوری و جوهرِ خلقِ آثار هنری است، اشاره کرد.

موسیقی و به‌ویژه هنر آواز، بنابر آموزه‌های آکادمیک که مبتنی بر نظم، رعایت مقررات، ساعت شروع و پایان، اتوکشیدگی، شسته‌رفتگی، اهمیت جلوه و ظاهر و تیپ هنرمند و... بود، به مرزهایی نو دست یافت که در جای خویش و در جهت شخصیت‌بخشی به هنر و هنرمند (شخصیت اجتماعی)، گستردگی موسیقی، شناسایی و شناخت بیشتر و... بسیار ارزشمند است، اما کماکان مضرات خویش را که بعضاً در سطور فوق برشمردم، در مسیر خود با خود حمل کرد و هرکجا که دست داد، مقداری نیز بر جای گذاشت.

و اما در هنر آواز (از آن زمان که مستندات و آثاری وجود دارد)، به نام این اسطوره‌ها و بزرگان برمی‌خوریم: قلی خان، قربان خان شاهی، علی خان نایب‌السلطنه، احمدخان ساوه‌ای، حسینعلی نکبسا، اقبال آذر، قمر، تاج، سلیمان امیرقاسمی و ادیب خوانساری؛ اینان برآمده و پروردهٔ روزگاری بودند که هنوز آواز ایرانی چندان تحت تأثیر تغییر و تحولات غرب و تأثیرش بر جامعهٔ موسیقی ایرانی و حوادث داخلی مانند بازگشت کلنل وزیری به ایران و طرح خط نت و... قرار نگرفته بود؛ البته این اتفاقات، مثل نفوذ فرهنگ وارداتی و یا تجدّدطلبی و... در روحیهٔ برخی از موزیسین‌ها از پیش وجود داشت که نقطهٔ روشنش وجود درویش خان است، اما حیف که در

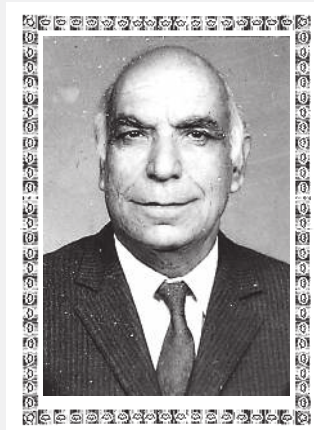
و اما در هنر آواز (از آن زمان که مستندات و آثاری وجود دارد)، به نام این اسطوره‌ها و بزرگان برمی‌خوریم: قلی خان، قربان خان شاهی، علی خان نایب‌السلطنه، احمدخان ساوه‌ای، حسینعلی نکبسا، اقبال آذر، قمر، تاج، سلیمان امیرقاسمی و ادیب خوانساری؛ اینان برآمده و پروردهٔ روزگاری بودند که هنوز آواز ایرانی چندان تحت تأثیر تغییر و تحولات غرب و تأثیرش بر جامعهٔ موسیقی ایرانی و حوادث داخلی مانند بازگشت کلنل وزیری به ایران و طرح خط نت و... قرار نگرفته بود



طاهرزاده



شهرام ناظری



جلال تاج



آقا حسینقلی خان

تاج غیر از هنرمندی، از جهت عیاری و جوانمردی زبازرد بوده و در میان مردم، اعتبار معنوی و اجتماعی داشته است. او در کمال و اوج انسانیت، و از هر نظر، نمونه و قابل ستایش بوده است و به همین دلیل هنرمندان خلیق و انسان صفت را پیامبران زمین می دانند. این فضائل، بدون زحمت و تلاش و عنصر درونی و ذاتی و... به دست نمی آید و تاج از هر جهت یگانه محسوب می شود

پدر بودند و یک آبخور مشترک هنری داشتند، هر یک هنرمندی مستقل هستند و بدون کپی کاری و تقلید عمل می کنند. اینان قطعاً فلسفه موسیقی را می دانستند و به جایی رسیدند که خویشتن خویش را کشف کرده و ارائه می دادند؛ مثلاً در بررسی آثار تاج و ادیب خوانساری و دیگران در این ۱۵۰ سال آواز ضبط شده (تقریباً)، می بینیم یک نمونه تقلید نداریم و حتی شاگردان هم مانند استادان نبودند و از چنان استادانی، چنین برمی آمده است که مقلد تربیت نکنند و خصلت‌ها و دیدگاه‌ها و عظمت روحی‌شان سبب می شد شاگردان را به راه درست هدایت کنند؛ راه ایجاد و پیدایش غول‌ها نیز از همین جا آغاز شده و همین سبب شده است که قمر و ادیب و سید احمدخان نکیسا و تاج و ... تا ابد یگانه بمانند.

تاج غیر از هنرمندی، از جهت عیاری و جوانمردی زبازرد بوده و در میان مردم، اعتبار معنوی و اجتماعی داشته است. او در کمال و اوج انسانیت، و از هر نظر، نمونه و قابل ستایش بوده است و به همین دلیل هنرمندان خلیق و انسان صفت را پیامبران زمین می دانند. این فضائل، بدون زحمت و تلاش و عنصر درونی و ذاتی و... به دست نمی آید و تاج از هر جهت یگانه محسوب می شود.

از جمله این که لحن حماسی و لحن قدمایی که سرشار از دندانه‌ها و موج‌ها بود از میان رفت، البته استثنائاتی چون احمدخان عبادی بودند که با وجود این تغییرات و تحولات، عظمت و شور در سازش از بین نرفت؛ دُرّاب‌ها و چپ‌های عظیم که بر سیم می زد، جوهره سه تار را در خود مستتر داشت یا علی اکبرخان شهنازی که یگانه بود و بی اغراق، معجزه‌ای از هر جهت؛ سرعت، صلابت و تطابق با روح اسطوره‌ای و حماسی موسیقی ایرانی در او موج می زد و جای دارد که تارنوازان روی آثارش کار کنند.

و اما در آواز، آن که حضور ذهن، مناسب خوانی، سخن‌سنجی، احاطه بر ادبیات و... را یک جا داشت، استاد جلال تاج بود؛

جلال تاج اصفهانی از جمله صاحبان الحان حماسی بود؛ الحانی که صلابت، قدرت، تنوع، دلاوری و حماسه را با آواز نقش می زدند.

هنرمندانی که هر کدام شیوه و طرز هنری و اختصاصی خود را داشتند و با وجود نزدیکی با هنرمندان دیگر و داشتن استادان مشترک، در اجرا و بیان استقلال داشتند؛ برای نمونه آقا حسینقلی و میرزا عبدالله را با یکدیگر بسنجید؛ با این که از یک خانواده و فرزند یک

استاد شجریان: این صدا صدای تاج است که هنوز هم در دلها و سینه‌ها بانگ می کند و انگار که او از ۵۰ سال پیش به این سو همواره سوگنامه سالهای آخر عمرش را زمزمه می کرده است و حالا وقتی که صفحه ۳۳ دور قدیمی او را می گذاری و می شنوی، این سوگ غمناک او باورت می شود وقتی که می بینی او با کلام شیخ اجل سعدی در دستگاه همایون می خواند:

ورنه بسیار بجویی و نیابی بازم

گر تو خواهی که بجویی دلم امروز بجوی

بلبل آموختت پور ت غزلخوان را

ابوالحسن ورزی

جمال جناب پور

به من آن روز بخشیدند عمر جاودانی را
که نوشیدم ز جام عشق آب زندگانی را
نباشد اعتباری چون زمان زندگانی را
بیا تا قدر بشناسیم ایام جوانی را
صفایی نیست گلزار جوانی را اگر در او
بدست شوق ننشانی نهال مهربانی را
شبی ای ماه مهرانگیز شمع محفل من شو
که تا پروانه از من یاد گیرد جانفشانی را
هزاران شکوه از مویت به باد صبحدم کردم
که جز با باد نتوان گفت اسرار نهانی را
به تشریف جهان الفت نمی گیرد دلم زیرا
فریب دانه نتوان داد، مرغ آسمانی را
از آن رو شمع از راز دل پروانه آگه شد
که گوش عشق می داند زبان بی زبانی را
نوای بلبل در گوش فریاد غراب آمد
چو دیدم نغمه خوان در باغ تاج اصفهانی را
هنرمندی که با آواز شورانگیز داوودی
بطرزی تازه می خواند سرود باستانی را
به گوش لاله و گل نغمه بلبل پسند آید
اگر از او بیاموزد طریق نغمه خوانی را

ای صبا گوی ز من تاج صفاهانی را
بلبل آموختت ز تو رسم غزلخوانی را
این صدایی که تو در حنجره داری، داوود
داشت اما نه فنونی که تو می دانی را
ختم گردید به سعدی سخن و بر تو هنر
حد همین بود هنر را و سخن دانی را
دم عیسی به تن مردم اگر روح دمید
صوت جانبخش تو هم زنده کند فانی را
هر دم آغاز کنی نغمه ای از فرط طرب
می رسانی به خدای خودش انسانی را
قرنها بگذرد و گلشن گیتی دیگر
نتوان یافت چو تو مرغ خوش الحانی را
حیف قدر تو ندانند و نمی داند کس
یک چنین نابغه طی کرد چه دورانی را
جای دارد به وجود تو کند فخر «جناب»
کز نبوغ تو بود شهرت ایرانی را

تهران

بیست و پنجم آبان ماه ۱۳۳۵



دی ۲۶ / ۱۸ / ۱۶
 چهارشنبه ۳۰ / ۲۲ / ۲۰
 پنجشنبه ۲۱ / ۲۲ / ۲۳
 شنبه ۲۸ / ۲۰ / ۱۸
 یکشنبه ۱۷ / ۱۹ / ۲۷

ای سپاهان سروری کن بر زمین چون آسمان تاج
 در جهان تانو و لادنگاه چونین سروری
 چون لسان الدهر و تاج اصفهان شد نام تو
 پیش تخت تاجداران از هنر نام آوری

حکیم سنایی غزنوی در ستایش تاج‌الدین لسان‌الدهر ابوالفتح اصفهانی (قرن ۶ هـ.ق.)
 می‌رود در کتاب تاریخ لسان‌الدهر

تیبین هنر و شخصیت تاج اصفهان

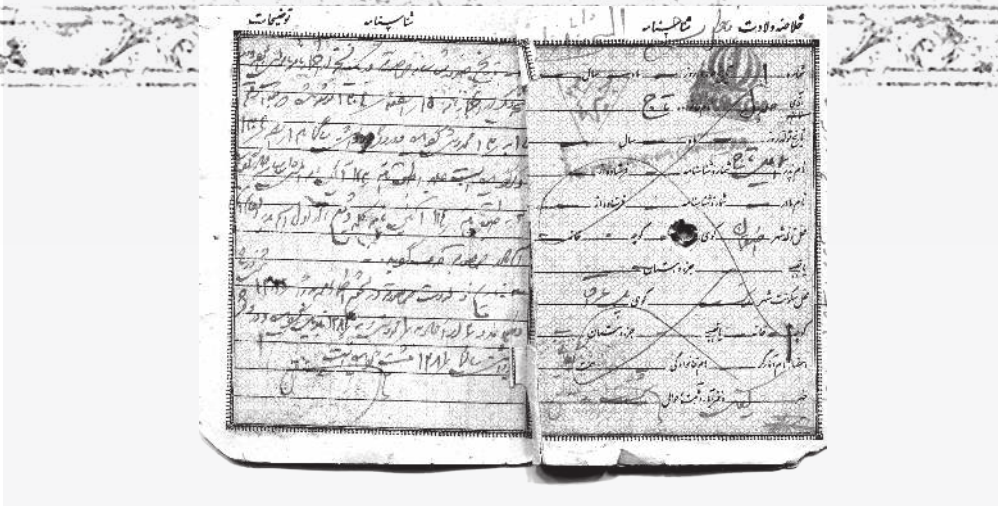
محمد رضا ضیاء
 پژوهشگر ادبیات و موسیقی

آقای شاهزیدی) آفرین گفت ولی این دلیل نمی‌شود که کمبودها را نبینیم و درصدد رفع نواقص نباشیم. جلال تاج بی تردید یکی از قله‌های آواز ایران است. همین که بعد از سی سال، بدون هیچ پشتوانه دولتی و تبلیغات کاذب هنوز صدایش مخاطب دارد، بهترین گواهی برای بزرگی اوست. بسیاری از هنرمندان، اگر یک سال فعالیت نکنند و به زور، آثارشان از در و دیوار نریزد، فراموش خواهند شد. ولی باز هم، این‌ها دلیل بر این نیست که تاج ایراد نداشته‌است. ایرادات او گاهی مستقیم به خودش مربوط است و گاهی سنتی را بنیان گذاشته یا کاری کرده که به مرور، آن حرکت، تالی فاسد ایجاد کرده‌است.

تیبین هنر تاج

علی‌رغم این همه بزرگداشت و سخنرانی دربارهٔ مفاخر این سرزمین، در اکثر موارد هنوز در قدم‌های اولیه درجا می‌زنیم. تاریخ تولد ایشان را اکثر منابع ۱۲۸۲

سی سال است تعدادی مخاطب تقریباً ثابت، می‌نشینند پای صحبت‌های سخنران‌های تقریباً ثابت و حرف‌های تکراری دربارهٔ هنر جلال تاج می‌شنوند. این است خلاصهٔ عموم بزرگداشت‌هایی که در این سی سال برای تاج برپا شده‌است. این جلسات دیگر شده‌است چیزی شبیه به شاهنامه خوانی‌های قدیم، که مخاطب با این که قصه‌ها را حفظ بود، باز هم با دقت به آنها گوش می‌کرد و از آن لذت می‌برد. حتی گاهی دیده‌ام که اگر سخنران در نقل حکایتی اشتباه کند، مخاطب بلافاصله او را اصلاح می‌کند و روایت دقیق‌تر را متذکر می‌شود! من نمی‌خواهم زحمات دست‌اندرکاران این بزرگداشت‌ها را نادیده بگیرم؛ به هر حال با بودجه‌های کم و محدود، همین کارها هم بسیار قابل ستایش است. دوستی می‌گفت امروز دیگر مردم برای پدرشان هم زورکی مراسم «سال» برگزار می‌کنند و باید به دست‌اندرکاران برگزاری مراسم تاج، (بخصوص



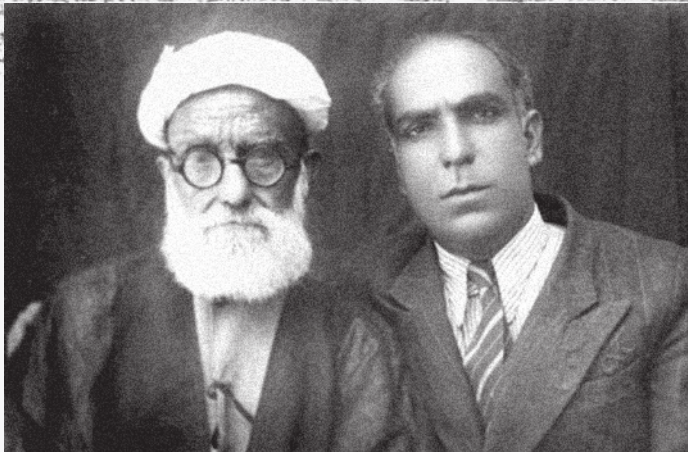
چه دلیلی دارد که
وقتی کسی در
رشته‌ای استعداد
ندارد و آن شخص
برای آموزش به
متخصص آن رشته
رجوع می‌کند،
شخص متخصص
درحالی که یقین دارد
هنرآموز هیچ‌گاه
در آن رشته موفق
نخواهد بود، این
مسئله را به او
نگوید؟ آن هم با
این توجیه که: «چرا
من بگویم؟ بگذار
دیگری بگوید...»

پیش

شماره ۲۷ / منجعی ۲۲

منتهی به پذیرفتنی‌تر است. و نیز تاریخ ضبط صفحه افشاری به همراه تار ارسلان خان در حدود ۱۳۰۷ است که با توجه به متقدم‌ترین تاریخ، تاج در هنگام ضبط این صفحات ۳۳ ساله و با فرض تاریخ متأخر ۲۵ ساله بوده است. یکی دیگر از این موارد، تبیین اولیه آوازهای ایشان است. تعداد دقیق این آواها چندتااست؟ از ایشان در همه هفت دستگاه و پنج آواز فرعی، اثر مضبوط وجود ندارد. غیر از راست پنج‌گاه که در بین آوازخوانان قدیم، و خصوصاً در مکتب اصفهان، خیلی اجرا نمی‌شده است، گویا استاد تاج در هیچ یک از این آثار به صورت کامل به دستگاه چهارگاه نپرداخته‌اند (البته تعداد زیادی از آثار ایشان «پاک» شده که گویا در بین آنها چهارگاه بوده است). در دستگاه نوا هم یک اثر از ایشان وجود دارد. بنده بر این عقیده‌ام که حق دستگاه نوا در تهران و بخصوص در نسل موسیقی دان‌های پس از انقلاب خیلی بیشتر ادا شده است؛ انصاف که داشته باشیم می‌بینیم که در اصفهان خیلی کم‌تر به «نوا» پرداخته‌اند. هیچ یک از شاهکارهای مکتب اصفهان، در «نوا» خلق نشده است. استاد شهناز همیشه نواخته‌هایشان مطالبی جدید و به دور از کلیشه‌های ردیف دارد؛ نه بخش‌های آوازی، آنهاست که در «کلیشه‌های» ردیف می‌بینیم و نه چهار مضراب‌های ایشان در چهارچوب‌های کلیشه‌ای ردیف است؛ عموماً در ردیف‌های موجود (منظورم ردیف‌های کلاسیک تار تهران مثل ردیف معروفی و برومند و... است) چهار مضراب‌ها یک الگوی ثابت دارد که سیر کلی در آنها مشخص است و خیلی بیان ملودیک خاص و غیرقابل پیش‌بینی‌ای ندارد، بلکه یک کلیشه کلی است که در دستگاه‌های مختلف هم خیلی تفاوت ندارد و چهارچوبش ثابت است. ولی چهارمضراب‌های جلیل شهناز (و نیز بسیاری از نوازندگان هم‌نسل ایشان چون کسایی و عبادی و...) روند قابل پیش‌بینی‌ای ندارد، و بیشتر هم حالتی ملودیک دارد تا ریتمیک. یعنی روند این چهارمضراب‌ها قابل پیش‌بینی و کلیشه‌ای نیست. ولی در

نوشته‌اند. (دانشنامه جهان اسلام، نام‌نامه موسیقی، تاریخ تحول ضبط موسیقی...) حتی در شناسنامه کتاب «یادنامه تاج» هم، سال تولد او ۱۲۸۲ نوشته شده که با توجه به تاریخ فوت او (۱۳۶۰) او در هنگام مرگ ۷۸ ساله بوده است در حالی که در صفحه دوم همان کتاب از «هشتاد و شش سال زندگی» ایشان خبر داده شده است. (یعنی باید تاریخ تولد او را ۱۲۷۴ فرض کرد که احتمالاً هم همین تاریخ، اصح است. هر چند همین هم قطعی نیست) آقای شاهزیدی هم همین تاریخ را تایید می‌کنند و «۱۲۸۲» عددی است که به اشتباه در شناسنامه ایشان ذکر شده و گویا منشاء اصلی این عدد نیز همین منبع است. در این میان، فقط «دانشنامه دانش‌گستر» است که تولد او را ۱۲۷۵ ذکر کرده است. در کتاب «تاریخ شناسی موسیقی...» تاج متولد ۱۲۷۸ است. (جواد کسایی در ص ۵۳ این کتاب نوشته است؛ «جلال در سن ۹ سالگی (سال ۱۲۸۷) ...» و بنابراین او متولد ۱۲۷۸ فرض شده است) شاید به نظر عده‌ای، این چند تاریخ و تفاوت بین آنها بی‌اهمیت بنماید. ولی این اطلاعات هر یک در تحقیقات علمی می‌تواند مؤثر و سرنوشت‌ساز باشد، مثلاً این که تاج تا چه سنی دارای چه نوع صدایی بوده و ... یا مثلاً این که بارها شنیده‌ایم که تاج در ۸۵ سالگی آواز «تاجم نمی‌فرستی...» را خوانده است. همچنین گفته شده که، تاریخ سفر او به تهران و شرکت در کنسرت روزنامه‌ناهد در باغ سهام‌الدوله در حضور مخبرالسلطنه نخست‌وزیر وقت و... ۱۳۰۲ است. (نام‌نامه موسیقی ایران زمین، ص ۱۲۵) و نیز تاریخ تحول ضبط موسیقی، ص ۱۵۶) وی در این اجرا به یک مناسب خوانی سیاسی اجتماعی می‌پردازد و شعر فرخی یزدی (فرخی از زندگی خوشست به نانی / گر نرسد آن هم اضطراب ندارد) و تصنیف مرغ سحر را می‌خواند. اگر تاریخ تولد او را ۱۲۸۲ فرض کنیم، او در این موقع ۲۰ ساله بوده است و چنین کاری از یک جوان ۲۰ ساله بعید است. در صورتی که با فرض تاریخ تولد‌های



جلال تاج و شیخ اسماعیل تاج

طبعاً کسی که در
ذهن خود تأییدیه
استاد تاج را دارد،
وقتی عدم پذیرش
جامعه را می بیند،
آن را به پای نفهمی
جامعه می گذارد. در
حالی که اگر همان
روز اول به آنها
گفته شده بود که
در این کار استعداد
ندارند، چه بسا در
پی رشته های دیگر
می رفتند و در آنها
موفق تر و مفیدتر
می شدند

که تاج به هیچ وجه «بد» نمی گفت. و منظور او این بود که ایراد کسی را بیان نمی کرد. ایشان در ادامه افزود: «گاهی کسانی به کلاس تاج می آمدند که صدایشان بسیار بد بود، یا بسیار بد می خواندند و باز تاج آنها را تشویق می کرد. و در جواب اعتراض ما می گفت: آقا چرا من به او بگویم بد می خوانی؟ بگذار کسی دیگر بگوید!»

در این حکایت نه تنها، این عمل هیچ فضیلت اخلاقی و هنری محسوب نمی شود، بلکه این کار، بسیار هم می تواند مخرب باشد، کما این که چنین بوده است. چه دلیلی دارد که وقتی کسی در رشته ای استعداد ندارد و آن شخص برای آموزش به متخصص آن رشته رجوع می کند، شخص متخصص درحالی که یقین دارد هنرآموز هیچ گاه در آن رشته موفق نخواهد بود، این مسأله را به او نگوید؟ آن هم با این توجیه که: «چرا من بگویم؟ بگذار دیگری بگوید...» چون خود این توجیه اشتباه است و اتفاقاً نتیجه این عدم صراحت، معضلی است که برای عده ای از «شبه خوانندگان» در اصفهان پیش آمده است؛ این عده که احتمالاً شما هم با آنها برخورد داشته اید، کسانی هستند که اساساً به درد خوانندگی نمی خورده اند ولی چون سال ها عمر عزیز را در کسب آواز تلف کرده اند، نمی توانند قبول کنند که به درد این کار نمی خورند. چون طبعاً وقتی کسی برای چیزی بیش از حد هزینه کرد و به آن دلبستگی پیدا کرد، قبول مخالفت برایش دشوار می شود. این افراد عموماً به هنرمندان شکست خورده ای تبدیل می شوند که از جامعه به دلیل قدرناشناسی، طلب کارند و طبعاً سرخورده و منزوی می شوند. بسیاری از این خوانندگان را دیده ام که خود را همسنگ بهترین شاگردان تاج (شاهزیدی و سعیدی و...) می دانند، در حالی که اصلاً در این حدها نیستند. مسأله دوم که قبول واقعیت (این که آنها خواننده خوبی نیستند) را دشوار می کند، این است که می بینند سال ها یکی از ستون های آواز (استاد تاج) آنها را تشویق می کرده است.

نوار باغ نوای استاد شهنواز، دو قطعه «نوا» بی که آمده، هر دو در قالب های ردیف است. در همین باره می توان این نکته را نیز افزود؛ مشهور است که، به خصوص کسایی و شهنواز، تبحر عجیبی در نواختن متمادی در یک گوشه یا دستگاه را دارند. مثلاً استاد کسایی در حدود بیست دقیقه مخالف سه گاه زده اند، یا گوشه هایی که عموماً دیگر نوازندگان بیش از دو سه دقیقه در آن نمی نوازند، این استادان ده بیست دقیقه در آن ساز زده اند ولی در مورد دستگاه «نوا» چنین نیست. یعنی مثلاً در تهران آثار زیادی داریم که کلاً (یعنی در حدود یک ساعت) نوا زده اند (دود عود، نی نوا، چهره به چهره، کنسرت نوا، بی تو بسر نمی شود، مولویه) ولی در اصفهان عموماً نهایتاً در حدود بیست دقیقه «نوا» بیشتر زده اند. همچنین است شاهکارهایی که مثلاً شجریان در گوشه نَهفت این دستگاه اجرا کرده است؛ او چهار نَهفت خوانده است که انصافاً هر یک از دیگری بهتر است (در «چشمه نوش»، «نوا مرکب خوانی»، «دود عود»، «بی تو به سر نمی شود». در «چهره به چهره» هم نَهفت خواننده ولی در سطح آن چهارتا نیست). اما در مکتب اصفهان، نه در ساز و نه در آواز «نَهفت» با این کیفیت و کمیت به صورت مضبوط نداریم. حتی «نوا» بی که بنان به همراه مجد خوانده است، در سطح دیگر ساز و آوازهای این دو بزرگوار نیست. بحث من این نیست که این ها را باید بر ضعف یک مکتب یا هنرمند حمل کرد، صحبت این است که هم نسلان علیزاده و مشکاتیان و... بیشتر و بهتر به نوا اهمیت داده اند و آن را پرداخته اند. تصنیف «الا ای پیر فرزانه» از علیزاده، از اولین جرقه های این جریان بود. به هر روی باید میزان کمی و کیفی دستگاه هایی که تاج اجرا کرده است با دقت بررسی شود، و نقاط ضعف و قوت ایشان در اجرای هر دستگاه مشخص شود.

خصوصیات شخصی

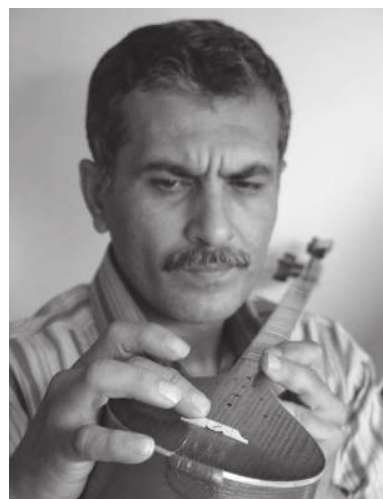
در یکی از همین بزرگداشت های تاج، سخنران می گفت

طبعاً کسی که در ذهن خود تأییدیه استاد تاج را دارد، وقتی عدم پذیرش جامعه را می بیند، آن را به پای نفهمی جامعه می گذارد. در حالی که اگر همان روز اول به آنها گفته شده بود که در این کار استعداد ندارند، چه بسا در پی رشته های دیگر می رفتند و در آنها موفق تر و مفیدتر می شدند. متأسفانه در این مبحث، نوعی خلط مبحث رخ داده است؛ «بد نگفتن» دلیل، نمی شود که از گفتن واقعیات، آن هم در جهت راهنمایی و کشف استعداد اشخاص، پرهیز کنیم. آقای صالحی، یکی از بهترین سازندگان سه تار زنده معاصر است. سه تارهای ایشان به قدری خوش صداست که استاد کسایی، مجموعه ردیف های آواز و سه تارشان را (سری دوم سال ۱۳۸۵) با ساز ساخت صالحی اجرا کرده اند. خود آقای صالحی تعریف می کرد که من سال ها پیش نی می زدم و نزد استاد کسایی رفتم، ایشان به من گفتند به جای نی زدن، سه تار بساز و امروز نتیجه آن توصیه، سازهایی است که می بینیم. تصور کنید که استاد کسایی هم با این توجیه که «بد» نگویم، ایشان را به نی زدن تشویق می کرد. احتمالاً حاصلش نی نواز متوسطی بود که عمری را در این راه هدر داده بود و ...

حرف های ناگفته از زندگی خصوصی تاج

بارها حکایات مختلفی از تاج نقل شده که روزی فلان شخص در حمام و کوچه و... از ایشان تقاضای آواز کرد، و ایشان هم همان جا، خواهش مخاطب را اجابت کردند (یکی از دوستان، خود، در تاکسی ای حضور داشته که استاد به تقاضای مسافران، همانجا شروع به خواندن می کنند). بنده متوجه تفاوت های اجتماعی و فاصله زمانی این حکایات با زمان حال هستم و می دانم که اصفهان چهل، پنجاه سال پیش، با اصفهان امروز متفاوت است، ولی به نظرم این که هرکس هنرمند محبوبش را هر جا دید از او بخواهد که همان جا هنرنمایی کند، انتظار بی جایی است. تواضع و مدارای استاد تاج برای من ستودنی است، ولی از طرفی این کار به نوعی باعث کم گرفتن هنرمند می شود، کما این که در مورد خود استاد این اتفاق رخ داده است؛ در یکی از نوارهای محفل خصوصی، استاد شروع به خواندن می کنند و مخاطبان در میان کار شروع به مسخره بازی و تولید صداهای ناهنجار و عجیب غریب می کنند. یا در حدود دهه پنجاه، در ورزشگاه ۲۵ شهریور (تختی فعلی)، یکی از برنامه های «هنر و مردم» اجرا می شده است. در این برنامه ها که مخاطب عام و غیر حرفه ای داشته است، و بنا بوده کسانی چون «رامش» و «بهشته» برنامه اجرا کنند، ایشان در آنجا حاضر می شوند و آواز می خوانند، پدر بنده که از حاضرین در اجرا بوده است، می گفت که بار اول مردم برای ایشان دست زدند و استاد هم ادامه دادند، در مرتبه دوم نیز چنین شد ولی وقتی استاد ادامه داد، بخشی از مخاطبان فریاد زدند؛ سنگ صبور (نام یکی از آهنگ های کوچه بازاری است، که مخاطبان آن جمع به سودای شنیدن امثال آن آهنگ در آنجا حاضر شده بودند) و خلاصه، ایشان دیگر ادامه نمی دهد. صحبت من در این موارد پیش از آن که ارزش گذارانه باشد، توصیفی است. یعنی معتقدم به هر حال این موارد بخشی از تاریخ هنر ماست و ما نباید از گفتن و ثبت آنها طفره برویم. اولین گام این است که از بازگویی این خاطرات ابایی نداشته باشیم و فکر نکنیم گفتن این حرف ها به شأن هنرمند ضربه می زند. دو دیگر اینکه شخصیت کاذب برای هنرمند ساختن، مضرت از بیان این حقایق است. اصل، بیان این حرف هاست، و قضاوت در فرع ماجرا قرار دارد. به نظر من بعضی از این کارها اشتباه بوده و دلائل خود را هم می گویم و قضاوت با مخاطب است:

من نمی خواهم بگویم که هنرمند باید متفرعن باشد، یا مخاطب جرأت ابراز نظر نداشته باشد. برای من تواضع واقعی تاج بسیار ستودنی است. این که او شخصیتا این گونه بوده و برخوردش با مردم، حقیقی و دور از ریاکاری بوده، بسیار خوب است. حتی این که مخاطب بدون رودربایستی بتواند نظرش را به هنرمند ارائه کند، چیزی



ابوالفضل صالحی، سازنده سه تار

آقای صالحی، یکی از بهترین سازندگان سه تار زنده معاصر است. سه تارهای ایشان به قدری خوش صداست که استاد کسایی، مجموعه ردیف های آواز و سه تارشان را با ساز ساخت صالحی اجرا کرده اند. خود آقای صالحی تعریف می کرد که من سال ها پیش نی می زدم و نزد استاد کسایی رفتم، ایشان به من گفتند به جای نی زدن، سه تار بساز و امروز نتیجه آن توصیه، سازهایی است که می بینیم

به نظرم این که
هر کس هنرمند
محبوبش را هر جا
دید ازو بخواهد که
همان جا هنرنمایی
کند، انتظار بی جایی
است. تواضع و
مدارای استاد تاج
برای من ستودنی
است، ولی از طرفی
این کار به نوعی
باعث دست کم
گرفتن هنرمند
می شود

یزدی را خوانده که:

دردی بتر از علت نادانی نیست
جز علم دوی این پریشانی نیست
با آن که به روی گنج منزل دارد
بد بخت و فقیرتر ز ایرانی نیست

یا تصنیف مرغ سحر، خود یک مناسب خوانی است که در حدود هشتاد سالی است تناسبش را حفظ کرده است! آلبوم های «بیداد» و «فریاد» و «سفر عسرت» نیز از نمونه های مناسب خوانی هستند. مناسب خوانی در یک مجلس و محفل خصوصی نمونه بسیار ساده و کوچک و در واقع تمرین برای مناسب خوانی های اصلی است که مناسب حال خواننده و مخاطب را بیان می کند و خوب است که به مناسب خوانی با دید گسترده تری نگاه کنیم. به هر حال باید دانست که با تعصب ورزیدن و محافظه کاری، از وضعیت موجود خارج نمی شویم و باید بتوانیم همواره، خود را نقد کنیم.

است که در زمانه ما بسیار به آن نیاز است. و شاید بتوان گفت، امروز ما در این زمینه ها از آن سوی بام افتاده ایم. یعنی امروز اصلاً هنرمندان آنقدر از دسترس به دورند که اصلاً امکان این مسائل پیش نمی آید و بعضاً چنان مغرورند که کسی جرأت ابراز نظر مخالف به ایشان را ندارد. ولی چرا باید هنرمند در جایی به اجرای برنامه بپردازد که مخاطب حوصله او را نداشته باشد؟

مناسب خوانی

از مناسب خوانی های تاج فراوان شنیده ایم. این مقوله، در نوع خود می تواند بسیار حائز اهمیت باشد ولی چیزی که در اصفهان بیشتر بدان پرداخته شده است، بیشتر جنبه های صوری و ظاهری مناسب خوانی است؛ این که در محفلی به مناسبت چیزی می خواند که با حال و صورت مجلس متناسب بوده است.^۳

این مسأله فی نفسه، شاید خیلی چیز مهمی محسوب نشود. برای من مناسب خوانی در بعد بیشتر و جامع تر ازین مهم است؛ آنجایی که تاج در کنسرت آبادان شعر فرخی

پی نوشت

۱. کمتر نوشته ای از جناب میرعلینقی دیده ام که حاوی اشتباهات تاریخی و... نباشد. ولی این که این اشتباهات در «دانشنامه جهان اسلام» که کتابی مرجع و معتبر است هم تکرار می شود مایه افسوس است. ایشان در همین مقاله از «حسین شاهزیدی» نام برده اند، در حالی که منظورشان «علی اصغر شاهزیدی» خواننده آثاری چون: «چرخ گردون» و «سروش آسمانی» است و در ادامه همین نوشته تاریخ تولد ایرج (حسین خواجه امیری) را ۱۳۰۴ ذکر کرده اند که غلط است (گویا ۱۳۱۳ درست است) و بعد هم تخت پولاد را به صورت «تخته پولاد» نوشته اند!
۲. در همین زمینه این خاطره نیز شنیدنی است که استاد تا سنین بالا، گاهی اوقات که سردماغ و خوشحال بوده اند، «کله معلق» می زده اند؛ یکی از حاضران در یکی ازین مهمانی های خصوصی می گفت ایشان در «قطر» اتاق خانه شاطر رمضان را دو مرتبه متوالی «کله معلق» زدند. این مسأله هم توان جسمی خوب ایشان تا اواخر عمر را نشان می دهد (در مورد این خاطره، استاد بیش از ۸۰ سال داشته اند) و هم از این نظر که ایشان به قول امروزی ها این قدر به «کودک درون» شان مجال عرض اندام می داده اند، قابل ستایش است.
۳. بماند که اکثر نقدها و حواشی موسیقی اصفهان، سالهاست، پیرامون این مجالس و مهمانی هاست؛ این که چه شعری بخوانیم که به مجلس بخورد، این که چه شعری بخوانیم که مجلسیان کمتر شنیده باشند، این که صدای خواننده و ساز در مجلس و مهمانی چقدر باشد و... گویی این موسیقی برای ابعاد وسیع تر ساخته نشده و محدود به بزم و مهمانی است.

کتابنامه

۱. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶. مدخل «تاج اصفهانی». نوشته علیرضا میر علی نقی. ۱۳۸۰. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
۲. دانشنامه دانش گستر. جلد ۵. مدخل «تاج اصفهانی». ۱۳۸۹. تهران: موسسه علمی فرهنگی دانش گستر.
۳. تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران. ساسان سینتا. ۱۳۷۷. تهران: ماهور.
۴. تاریخ شناسی موسیقی و ردیف موسیقی ایران. محمدجواد کسای. ۱۳۸۷. اصفهان: آوای نوین اصفهان.
۵. نام نامه موسیقی ایران زمین. مهدی ستایشگر. ۱۳۷۵. تهران: اطلاعات.

استاد احمد عبادی: خدایش بیامرزد. اولاً انسان کاملی بود که بسیاری از صفاتی را که در نزد جمعی از همکاران ما مفقود است داشت، بسیار مهربان و خوش اخلاق و کوچک نواز بود. هرگز به کسی حسادت نکرد و از کسی بد نگفت. خدایش بیامرزد که بزرگ مردی بود که سالها در تاریخ موسیقی ما درخشید و مشکل که بتوان برای او نظیری پیدا کرد.

ایچ

سرود سعدی و آواز تاج و ساز

استاد جلال همایی

به غیر عشق که آرامش دل بشر است
به هیچ کار جهان دل منه که در دسراست
به جز دیار محبت که خالی از غوغاست
به هر کجا گذری دامگاه شور و شراست
خبر نیافت ز رمز وجود و سرّ حیات
مگر کسی که ز اسرار عشق باخبر است
به خاک رهگذر ایدون به کبر پای منه
که عنقریب وجود تو خاک رهگذر است
مرا جمال دلاویز و لحن روح انگیز
هزار مرتبه خوشتر ز گنج و سیم و زراست

سرود سعدی و آواز تاج و ساز صبا
به تاج و تخت کیانی مده که مختصر است
بهم چون نغمه سرایند، گویی از سر لطف
صبا بگوش گل از بلبلان پیامبر است
ستارگان هنر بس دمیده‌اند و هنوز
شبان تیره عشاق روشن از قمر است
بگو ادیب زند نغمه شعر حافظ را
گرت هوای سماع فرشتگان به سراست
به نام اهل هنر، این غزل سرود «سنا»
که دوستدار هنرمند و طالب هنر است



دوربین المری محرم آوریل

۲۷
هوای گریبان آید
گرچه ز دیگری قصا باشد

۱۶
ز من تا رسده مسد
خانه از نوری گری باشد

۱۷
از کنگه هم یاریم از درز یا بون
هرگز مطلق دلم رسد وار نیست

۱۸
از ضرر ز فرار و تر آمدن
چون کسی گام دل بر کار نیست

رسمی با فحی

فروردین - صفر آوریل

۱۹
بیک بار نام من بعلط نوزبان فراند
مارا کاصت از قلم شکار است

۲۰
بر باره کا عده می دود خط مینوا
دشنام و هر صفت هفت یون بلا کار

۲۱
سازگاری محرم زمان بیست و یک
فصلی ه نور در بر است معافه با محرم

۲۲
از در صدم گریس کرده
نه با می که طامی لیزم بیجا
نهاده استی که بیرون کشه قاری را با
مندی کل خوش بر عیان کلش
که سدر مارا نظر در ساسا

تاج ادها

گفتگو با استاد مهدی روضاتی

نویسنده، سخنران و پژوهشگر دینی
مجید زهتاب

من از آیت‌الله پدرم شنیده‌ام که صدای مرحوم تاج نیشابوری به قدری قوی بوده که روزی که ایشان در کوه صفه می‌خوانده‌اند مردم صدایش را در پل خواجه می‌شنیده‌اند! خوب البته آن موقع سر و صداهای شهری هم در مقایسه با امروز خیلی کمتر بوده‌است. و همانطور که گفتم چون پدر آقای تاج هم مانند تاج نیشابوری خوب می‌خوانده‌اند، تاج لقب می‌گیرند.

تاج نیشابوری هم اصفهان زندگی می‌کرده‌اند؟
خیر! اما اینجا برای سفر می‌آمده‌اند. ایشان هم شخصیت ویژه‌ای داشتند. شنیده‌ام که عصر عاشورایی در منزل نخست‌وزیر وقت ایران یعنی آقای امیرنظام در تهران دعوت بوده و در آداب مهمانی صحبت می‌کنند و به اینجا می‌رسند که از ویژگیهای میزبان این است که

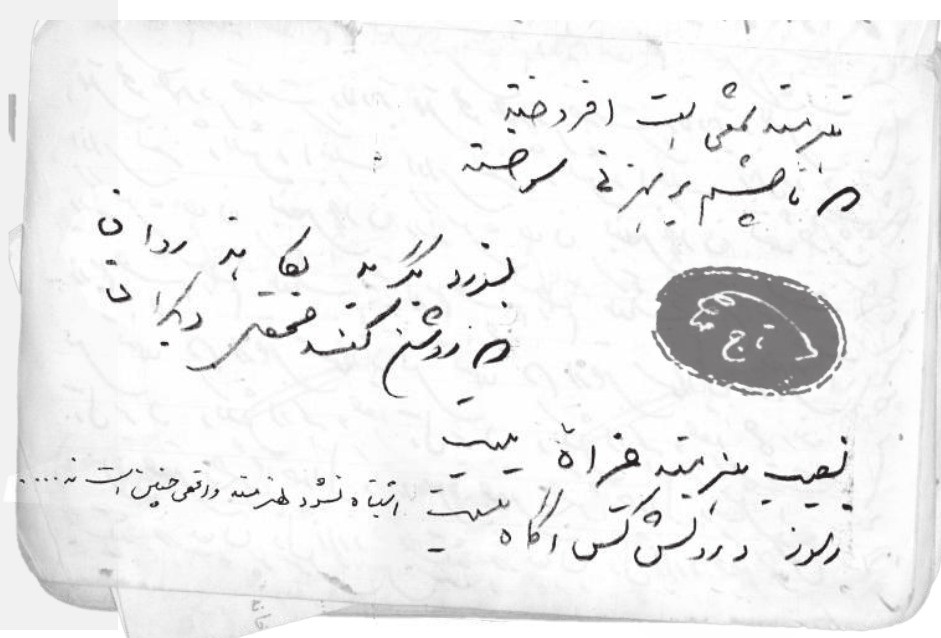
شنبه هفتم آبان ماه ۱۳۹۰ را همراه با دکتر فضل‌الله صلواتی در منزل حاج آقا مهدی روضاتی، با گپ و گفتی درباره هنر و بیش از آن خلق و خوی جلال تاج اصفهانی گذراندیم که حاصل آن را در ادامه خواهید خواند.

جناب آقای روضاتی آشنایی شما با خانواده استاد تاج اصفهانی به کی برمی‌گردد؟

آقای جلال تاج اصفهانی روحانی‌زاده بود و پدر ایشان معروف به تاج‌الواعظین. از نوشته‌های روی سنگ مزارشان برمی‌آید که سال ۱۳۲۶ فوت شده‌اند که البته بنده آنوقت محصل بوده و ایشان را ندیده‌ام.

پس ایشان لقب تاج را از پدرشان به ارث برده‌اند؟
بله. و علت این هم که به پدرشان تاج لقب داده بودند این بود که ایشان شبیه به تاج نیشابوری می‌خوانده‌اند.





درواقع آقای تاج دو هنر داشت. هنر موسیقی که بی نظیر بوده و تا این ساعت هم ماندش نیامده و هنر خلقی. یک انسان کامل بود. با اینهمه مجالستی که با ایشان داشتیم، یکبار ندیدم که غیبت کند یا گوش به غیبت بدهد! یادم هست در مجلسی که ایشان هم تشریف داشتند یکبار عده‌ای داشتند غیبت یکی از این معاریف را می کردند به من گفت: «من گوشم نمی شنود، اینها چه می گویند؟» البته گوششان مشکلی نداشت! گفتم صحبت فلان کس است. بلند گفتند: «ایشان که مرد بسیار خوبی هستند!»

حرف نزن!- ... دست آخر هم از همه‌م مردم عصبانی می شوند و از منبر می آیند پایین و مجلس سرد می شود. آقا میر زین العابدین از گوشه مجلس رو می کنند به تاج جوان و می گویند: «جلال پدرت که مجلس را خراب کرد، به داد ما برس.» تاج بلند می شود و دستش را پشت گوشش می گذارد و چند بیت از وصال را می خواند. افراد متعددی برای من گفته اند وقتی تاج این شعر را می خواند تا سه ساعت از شب گذشته هنوز مردم از خود بیخود شده و از حال رفته را می آوردند! تاج در بیداد همایون می خواند:

لباس کهنه ببوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نماند که پوشد به جامه یا کفنش!...

یکبار هم بنده در همین جایی که الان دبیرستان معتمد شده -آن روزگار متعلق به مرحوم حاج معتمد بود که چون اولاد نداشت آن را وقف آموزش و پرورش کرد- سخنرانی داشتیم. آقای تاج کنار من نشستند بود. شام عاشورا بود و من هنوز شروع به منبر نکرده بودم. مرحوم امیر دولت آبادی در گوش من گفت: «چه مناسب است که امشب آقای تاج چند شعر ذکر مصیبت در دل منبر شما بخوانند.» من اشاره کردم که آهسته! مبدا تاج بشنود و به او بربخورد اما ایشان ظاهراً شنید و پرسید: «چه شده؟» گفتم: «هیچ!» اصرار کرد خود دولت آبادی خواسته اش را گفت. آقای تاج در کمال خضوع و خشوع گفت: «من شعر مذهبی کم حفظ هستم. کاش دیشب می گفتید. من افتخار می کنم که نوکری امام حسین را بکنم. من پدرم منبری بوده و گوشت و پوست و استخوانم از امام حسین است من نمک پرورده آقا هستم.»

با خود آقای تاج از کی آشنا شدید؟

با ایشان از زمانی که رادیو افتتاح شد، آشنا شدم. از سال ۱۳۲۸ که به باشگاه افسران می آمد و در رادیو می خواند.

ایشان آن موقع چند سالشان بود؟

وقتی میهمان دعوت می کند خود هم حضور داشته باشد و به جایی دیگر برای میهمانی نرود، اما حسین بن علی هم میزبان بود و هم میهمان! در تنور خولی میهمان بود و در گودال قتلگاه میزبان فرزند و پدر و مادر و... امام حسین جمع بین این دو محفل کرد! چه جور؟! سر را فرستاد به تنور خولی و تن در گودال قتلگاه ماند! ببینید با این حرفش چه کرده که می گویند امیرنظام از غلبه احساسات سرش را به اُرسی می زند و سرش شکاف برمی دارد! تاج نیشابوری چنین آدمی بوده است!

خوب گفتم که مرحوم آقا شیخ اسماعیل هم که آن موقع در پاقلعه زندگی می کرده اند و چون خوب می خوانده اند، تاج لقب گرفته اند و مرحوم جلال تاج را هم به همین مناسبت تاج زاده می گفته اند. من شیخ اسماعیل را ندیده بودم ولی از ویژگیهای ایشان زیاد شنیده ام. از جمله اینکه شنیده ام ایشان آدم بسیار مهمان نوازی بوده اند. یکبار نزدیک ظهر تعدادی آدم منبری به خانه ایشان می آیند. ایشان می بیند که چیزی ندارد! یک صندلی می گذارد که از روی طاقچه قاب قده را بردارد، مهمان ها فکر می کنند می خواهد آن را ببرد و میوه کند؛ اما می بینند که رفت و دیر کرد. وقتی برمی گردد، پرس و جو می کنند آقای تاج پدر می گوید: سال ها قبل این قاب قده را یکی به ما هدیه داده بود، معلوم شد که برای امروز بوده! رفتیم این قاب قده را بفروشم و وسیله پذیرایی فراهم کنم. ایشان در عین ناداری، عاشق میهمان بوده اند! ضمناً منبری فعلی هم بوده اند. آقای جلال تاج هم در اوایل جوانی، چه با عمامه و چه بی عمامه، به تأسی از پدر به منبر می نشستند. ایشان خودشان برای من تعریف کردند که در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ که رضاشاه رفته بود و روضه خوانی ها دوباره شروع شده بود، در خانقاه نعمت الهی در پاقلعه روضه خوانی بوده است و جمعیت، پست و بلند را گرفته بوده اند. آقا شیخ اسماعیل هم آن روز سخنرانی داشته اند ولی صدایشان به جمعیت نمی رسیده و بلندگو هم که آن موقع نبوده. می گویند: «بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله -خانم، آقا! حرف نزن!- الصلوة والسلام-



استاد تاج و صغیر اصفهانی

معلم اخلاق بود. آن زمان در واقع چون رضا شاه آمده بود و روضه‌ها را تعطیل کرده بود، ایشان مجبور شده بود از شغل پدری اش دست بکشد و بیاید در کار خوانندگی

انسان کامل بود. با اینهمه مجالستی که با ایشان داشتم، یکبار ندیدم که غیبت کند یا گوش به غیبت بدهد! یادم هست در مجلسی که ایشان هم تشریف داشتند یکبار عده‌ای داشتند غیبت یکی از این معارف را می‌کردند به من گفت: «من گوشم نمی‌شنود، اینها چه می‌گویند؟» البته گوششان مشکلی نداشت!

گفتم صحبت فلان کس است. بلند گفتند: «ایشان که مرد بسیار خوبی هستند!»

آقای تاج می‌گفتند رادیو تهران که افتتاح شد، ایشان با مشقت بسیار به تهران می‌رفته تا یک برنامه اجرا کند و ۶۰ تومان یا کمتر می‌گرفته و برمی‌گشته تا یک هفته با آن زندگی کند. خودش برای من نقل می‌کرد که یکبار آپراتور به من گفت: «آقای تاج من شنیده‌ام که شما علاوه بر اینکه آوازخوان خوبی هستید، انسان بی‌نظیری هم هستید. می‌توانم از شما یک خواهش داشته باشم؟» آقای تاج گفته بودند: «بفرمایید!» آن فرد گفته بود: «من امروز با فلان خانم قرار دارم، می‌شود خواهش کنم که شما وقت خواندنتان را به ایشان بدهید؟» تاج گفته بود: «بله!» و برگشته بود و به خانمش هم گفته بود که دستگاه ضبط خراب بوده. این هفته را با قرض بگذرانید. گفتند که: «هفته بعد شد، دلم درد داشت. موقع ضبط برنامه خواندم که:

خدای را به می‌ام شستشوی خرقة کنید
که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع
هنر نمی‌خرد آیام و غیر از اینم نیست
کجا روم به تجارت در این کساد متاع»

مشت به شیشه‌ی اتاق فرمان خورد و گفتند که: «آقای تاج، برنامه ما را متوقف کردند و بروید پیش آقای معینیان.» رفتیم و گفتند: «شما دارید انقلاب سفید شاه را می‌گویید! اینها چیست که می‌خوانید؟» گفتم: «این درد دل خود من است و غزل هم مال حافظ است.» دیوان را آوردند و دیدند که من درست می‌گفتم بعد من گفتم: «ناراحتی برای

دقیقش را نمی‌دانم. ۱۳ آذر ۱۳۶۰ که جناب تاج فوت شده بود^۱ وقتی شناسنامه آقای تاج را آوردند اینطور که در ذهنم می‌آید، ایشان زاده سال ۱۲۷۵ بود. آن موقع هم که به رادیو می‌آمد هم آدم نسبتاً مسنی بود. ولی خوب پهلوانی بود در خوانندگی. آقا شیخ اسماعیل می‌گفتند که در گلوی جلال ما انگار بلبل گذارده‌اند.

جلال شاگرد آقا سید عبدالرحیم بوده که ایشان به آقا سید رحیم آوازه‌خوان معروف بوده و خود آقای تاج از ایشان خاطراتی را برای من می‌گفتند. یکی از آنها این بود که وقتی می‌خوانده‌اند آدم می‌توانسته شعر را بنویسد؛ خود آقای تاج هم طوری می‌خواند که بسیاری می‌گفتند انگار شعر را املاء می‌کند! آقای تاج می‌گفت آقا سید عبدالرحیم به ایشان می‌گفته: «تاج زاده، اول شعر را تحویل بده و بعد تحریر بده!»

این یکی از خصوصیات آقای تاج بود. دوم اینکه شعری را که سبک یا موهن باشد، نمی‌خواند. بیشتر، از سعدی می‌خواند. انگار دیوان غزلیات سعدی در سینه‌ی ایشان بود و عاشق سعدی بود. خودش برای بنده گفت که یکبار سر قبر حافظ به من ایراد کردند که شما چرا از این بزرگوار شعر نمی‌خوانید؟ گفتم: «من عاشق سعدی هستم.» گفتند: «حالا تقاضای بزنیم.» دیوان حافظ را از روی قبرش برداشتم و باز کردیم و این غزل آمد که:

ز در درآ و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن
و آخر این غزل هم خواجه می‌گوید:
پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان
ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن!

آقای تاج هم همان روز این غزل را حفظ می‌کند و در جشن هنر شیراز می‌خواند و از آن به بعد هم شروع به خواندن غزلهای حافظ می‌کند.

درواقع آقای تاج دو هنر داشت. هنر موسیقی که بی‌نظیر بوده و تا این ساعت هم مانندش نیامده و هنر خلقی. یک

من در مجلسی
که ایشان هم
بودند دو تا شعر
خواندم. آقای
تاج گفت: «پدر
جان چقدر خوب
خواندی! و چقدر
خوب موازین
را رعایت
کردی! دستگاه
می دانی؟»
گفتم: «نه! اما
دلَم می خواست
که استادی
مثل شما
داشته باشم.»
گفت: «من
در خدمتم.»
و هشت سال
شبهای دوشنبه
ما در منزل
ایشان می رفتیم
و ایشان با هر
چیزی که در
منزلشان بود
از ما پذیرایی
می کرد

من در همین رادیو پیش آمده.» ولی اینطور که می گفت هر چه کردند تاج نگفته که ناراحتی اش از چه باب است. می گفت: «زیرا پدرم، اگر می گفتم اینها را از رادیو بیرون می کردند! و من هم کسی نبودم که نان کسی را قطع کنم!»

خدا می داند که تاج از نظر خُلُق و انسانی چه انسان بی نظیری بود. خود من در مجلسی که ایشان هم بودند دو تا شعر خواندم. آقای تاج گفت: «پدر جان چقدر خوب خواندی! و چقدر خوب موازین را رعایت کردی! دستگاه می دانی؟» گفتم: «نه! اما دلَم می خواست که استادی مثل شما داشته باشم.» گفت: «من در خدمتم.» و هشت سال شبهای دوشنبه ما در منزل ایشان می رفتیم و ایشان با هر چیزی که در منزلشان بود از ما پذیرایی می کرد. انگار که ما میهمان ایشان باشیم و هر چه هم من خواستم طوری این لطف ایشان را جبران کنم نپذیرفتند.

کسان دیگری هم بودند؟

بله! آقای شاهزیدی، همین آقای مراتب، یک عموزاده ای هم داشتیم به نام مرحوم آقا محمدکاظم روضاتی که صدای مناجاتش را تا همین اواخر در رادیو پخش می کردند.

از خاطراتی هم که ما وقتی مقامات را کار می کردیم از ایشان شنیدیم، خاطره مرحوم صدرالمحدثین بود. ایشان می گفت کسانی بودند که پای منبر صدر می آمدند و اهل موسیقی بودند و از آنجمله خواننده ها؛ زیرا خود ایشان گاه تکه هایی را در موسیقی ابداع کرده بود. آقای تاج نقل می کرد که در منزل شیخ عبدالله عقیفی که تولیت شاهچراغ در شیراز بوده است، مهمان بوده و منبر می رفته و یک روز عقیفی به کلفتش می گوید: «من از خانه بیرون می روم. آقای صدر در آن اتاق خوابیده. اگر میهمانها آمدند ایشان را صدا کن.» آقای میرزا ابوالحسن خان صبا می گفت: «ما با عده ای از موزیسین ها زودتر آمدیم و صدر را هم ندیده بودیم. یک ارسی بود که اطراف آن هم درختان نارنج و مرکبات بود و اردیبهشت هم بود. یک وقت دیدم شیخ ژولیده ای از در وارد شد و بی توجه به ما در آن ارسی رفت و زانو را در بغل گرفت و زد زیر آواز:

دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من...

میرزا ابوالحسن خان صبا برای آقای تاج گفته بود: «من تا به حال این را نشنیده بودم و این تکه را نداشتم.» همین قطعه را هم ایشان در کتابش به نام «مثنوی صدربه» نت کرده است.

از دیگر خاطراتی که ایشان با آقای صدر داشت از وقتی بود که ایشان در اصفهان منبر می رفته. تاج می گفت آقای صدر صدایی بی نظیر داشته و شاگرد حبیب شاطر حاجی بوده که پیرمردی بوده در خیابان زند شیراز و صدای خواننده های خوبی مثل ایرج، انگشت کوچک اوست. ایشان می گفت: «این دو عاشق صدای هم بودند؛ یعنی وقتی حبیب می خواند، در باغ امین التجار، صدر گریه می کرد. وقتی هم صدر می خواند، حبیب گریه می کرد.» غرض اینکه آقای تاج این خصوصیت را داشت که در خوانندگی هدفش صرفاً خواندن نبود، آموختن هم بود. آنچه خواننده یا غزلیات توحیدی است یا اخلاقی که درس انسانی می دهد. از شعرای بزرگ و بیش از همه هم از سعدی.

درواقع ایشان در وعظ با شما همکار بوده دیگر!

بله به نکته خوبی اشاره کردید. معلم اخلاق بود. آن زمان دروابع چون رضا شاه آمده بود و روضه ها را تعطیل کرده بود، ایشان مجبور شده بود از شغل پدری اش دست بکشد و بیاید در کار خوانندگی.

آقای تاج از اولین خوانندگان مرد در رادیو تهران هم بود! من خودم در استودیو بارها شاهد بودم که وقتی سه گاه می خواند و بعد از آن می خواست مخالف بخواند به اندازه هفت، هشت متر با میکروفن فاصله می گرفت چرا که صدای ایشان بسیار اوج داشت! نظیر اوج صدای ایشان را هیچ خواننده ای نداشت. عجیب اینکه وقتی خواننده ها به سن کهولت می رسند اگر توانایی خوانندگانشان را هم حفظ کنند، اما آن اوج را از دست می دهند. ولی آقای تاج تا آخر آن را حفظ کرد. آقای تاج دوسه سال پیش از فوتش با جمعی از وعاظ منزل من میهمان بود و یکی از وعاظ خطاب به من گفت: «بوگو بخوندا!» گفتم: «آقا اینطور صحبت نکنید! یعنی چه؟ ایشان شخصیتی است. شما دوتا شعر بخوانید ایشان هم ادامه می دهند.»

مرحوم حاج اشرف کاشی شروع کرد در افشاری دو تا شعر خواند و تاج هم شروع به خواندن کرد. خود ایشان در نواری که از آن روز به جا مانده گفته: «من در سن ۸۰ سالگیست که دارم می خوانم!» آن شب وقتی من رفتم تا سر پل شیری که قدری هم با خانم فاصله داشت، صدای آقای تاج را می شنیدم! در سن هشتاد سالگی هنوز اوجش را داشت! چرا؟!

این چرا را من از خود ایشان شنیدم. این یک درس است. گفت: «پدر جان تاج چند چیز را در زندگی اش رعایت کرده...» اول این بود که لبش هیچگاه به میگساری

پ

مرحوم حاج
اشرف کاشی
شروع کرد
در افشاری
دو تا شعر
خواند و تاج
هم شروع به
خواندن کرد.
خود ایشان
در نواری که
از آن روز به
جا مانده گفته:
«من در سن
۸۰ سالگیست
که دارم
می خوانم!» آن
شب وقتی من
رفتم تا سر
پل شیری که
قدری هم با
خانه‌ام فاصله
داشت، صدای
آقای تاج را
می شنیدم! در
سن هشتاد
سالگی هنوز
اوجش را
داشت!

ساسان سپنتا فوت شده بود و نویسندگان برایش برنامه گذاشته بودند و آقای تاج اشعار بسیار مناسبی خواندند. در روز هفتم درگذشت یکی از نوازندگان معروف به نام علی اکبرخان نوروزی هم آقای میرزا عبدالحسین خان سپنتا مقاله‌ای خواند که یک جمله آن بعد از شصت سال در ذهن من مانده: «هم اکنون که با شما سخن می گویم، تاج اکبر خان نوروزی را تار گرفته است!» بعد هم تاج زد زیر آواز. من الان وقتی یاد می آید که ایشان آنروز چه کرد و صدایش چه اوجی داشت، مو به بدنم راست می شود... خدایش بیامرزد.

جناب روضاتی! ایشان در هنر برتری بیشتری داشتند یا در اخلاق؟ خود شما کدام را ترجیح می دهید؟

ایشان دو هنر داشت. با اینکه از نظر صوت بی نظیر بود؛ اما چیزی که بر این هنر موسیقی اش می چربید هنر خلقی اش بود. تاج یک انسان کامل بود. ایشان منبری زاده بود و اهل مناسک. یکی از دوستان ما می گفت که من کربلا بودم و آقای تاج هم کربلا بود اما من می دیدم که ایشان دایم در رواق را زیارت می کنند و داخل حرم نمی روند. یکبار دلیلش را از ایشان پرسیدم، با حال گریه گفتند: «پدر جان! همه اش این در نظرم می آید که من اگر بروم توی حرم این سؤال را امام حسین از من بپرسد که تا جوان بودی به فکر آواز بودی. حالا که پیر شدی سراغ من آمده‌ای؟ من از امام حسین خجالت می کشم!» دیگری هم می گفت: «مکّه بودم و تاج هم مکّه بود و از مسجدالحرام که بیرون آمد مثل یک آدمی که مست است، مست معبود بود! داشت آواز می خواند و حالی پیدا کرده بود.»

خود ایشان هم می گفت در سال ۱۳۳۵ قمری، آقای تاج گفته بود که من تمام هزینه این کمپانی را می دهم که بعد از «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» را هم بگویم و این صفحه را با خودم ببرم این کار را هم کرده بود. پشت این صفحه هم این مناجات را خوانده بود:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
نروم جز به همان ره که تو ام راهنمایی

بنابراین من می توانم بگویم که تاج خواننده بود، اما چیزی که سبب شهرتش شده بود این بود که اولاً خوانندگی را در چهارچوب درس دادن به مردم

باز نشده بود. با اینکه هم پدر و هم مادرشان از قراری که می گفتند تریاک مصرف می کرده‌اند و ایشان باید دم آنها را می داد؛ اما هرگز آلوده نشد. غذا خوردن ایشان هم خیلی با حساب و کتاب بود. من بارها دیده بودم ده تا قاشق برنج می ریخت و یک تکه گوشت. حالا بهترین غذا را هم که جلوی ایشان می گذاشتند باز غذایشان همین بود. در میهمانی‌های آنچنانی شرکت می کردند؛ اما بیش از این نمی خوردند و می گفتند: «نه پدر جان! مزاج نمی طلبید!»

دیگر اینکه می گفت من خیلی مراقب حفظ الصحه خودم بوده‌ام. و خودم را از غذا و هوای نامطلوب حفظ می کردم. خود تاج می گفت ظهری بود که در حلب ناهار می خوردم و با آن ترشی می خوردم. یک کسی گفت: «تو می خواهی بخوانی چرا ترشی می خوری؟» گفتم: «صدایی که با ترشی خراب شود، صدا نیست.» اما رعایت هم می کرد. من ندیدم ایشان عصا به دست بگیرد یا موقع خواندن صدایش بگیرد.

در شب فوت هم گویا منزل یکی از همسایگان میهمان بوده‌اند. خانواده می روند و او را به درخواست خودش و به خاطر سرماخوردگی در خانه تنها می گذارند. از قراری که استاد کسایی گفته‌اند نیم ساعت به فوتشان به کسانی از جمله آقای کسایی زنگ زده بوده و از ایشان هم خداحافظی کرده بود.

آیا ایشان در رادیو اصفهان هم می خواندند؟

آن موقع که در تهران می خواندند، هنوز رادیو در اصفهان افتتاح نشده بود و همان طور که گفتم ایشان در برنامه‌ای به نام «رتش» که شبهای پنجشنبه از ساعت هشت تا نه پخش می شد و نوعاً موسیقی اش را آقای تاج اداره می کرد، می خواندند. بعد که رادیو تهران در چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹ افتتاح شد، از ایشان هم دعوت کردند و به چه دردسری با این ماشین‌های سواری آنوقت در این جاده‌های خاکی می رفت و می آمد، آنهم به ازای یک مبلغ ناچیز و... .

رادیو اصفهان بیستم دی ۱۳۲۸ افتتاح شد. اما یکی دو سال زودترش برنامه ارتش بود که من هم در آن برنامه یک ربع قرآن می خواندم و نیم ساعت هم صحبت می کردم. بعد آقای شاهرخ که خودش هم زردشتی بود و مدیرکل انتشارات و تبلیغات، سال ۱۳۲۸ بود، آمد و در باشگاه افسران، رادیو اصفهان را راه انداخت.

یکی از خاطرات بسیار جالب من از آقای تاج این است که مرحوم میرزا عبدالحسین خان سپنتا پدر آقای دکتر

پیر

تاج خواننده بود،
اما چیزی که سبب
شهرتش شده بود
این بود که اولاً
خوانندگی را در
چهارچوب درس
دادن به مردم قرار
داده بود و همه‌اش
شعرهای اخلاقی
و انسانی می‌خواند
و دوم اینکه مبانی
مذهبی با خون و
گوشت و پوستش
آمیخته بود. من
خودم دیده بودم که
تاج گرد مشروب
نمی‌گشت؛ دروغ
نمی‌گفت؛ غیبت
نمی‌کرد و همانطور
که گفتم یک انسان
کامل بود

قرار داده بود و همه‌اش شعرهای اخلاقی و انسانی می‌خواند و دوم اینکه مبانی مذهبی با خون و گوشت و پوستش آمیخته بود. من خودم دیده بودم که تاج گرد مشروب نمی‌گشت؛ دروغ نمی‌گفت؛ غیبت نمی‌کرد و همانطور که گفتم یک انسان کامل بود.

گویا بعد از انقلاب کسی توجهی به این بعد از شخصیت تاج نداشت و مورد بی‌مهری قرار گرفته بود! بله. آقای تاج برای من گفت زمانی که در کربلا بودم، کتاب کشف‌الاسرار آقای خمینی - که آن موقع در ایران ممنوع بود- در دستم بود و رفتم دستشان را بوسیدم و گفتم: «من تاج اصفهانی‌ام.» آقای خمینی گفتند: «بله! من شما را می‌شناسم.» به من بسیار ابراز لطف کردند و وقتی کتاب را دستم دیدند گفتند: «یک وقت این کتاب را با خودت به ایران نبری! برایت دردسر درست می‌شود» بعدها که حقوق ایشان را مدتی قطع کرده بودند من گفتم: «آقای تاج با توجه به علاقه‌ای که امام به شما داشتند، بروید و این قضیه را پیگیری کنید.» که گویا هم نتیجه داد.

جناب روضاتی آقای تاج اهل مبارزه سیاسی هم بودند؟

نه، ایشان مرد آزادمندی بود و کاری به این چیزها نداشت. البته گاهی هم می‌شد که دانسته اشعاری بخواند که ضمن آن خواندنش یک گوشه‌هایی به دستگاه وقت بزند. نمی‌دانم می‌دانست یا نمی‌دانست!

شما هیچ وقت عصبانیت ایشان را هم دیدید؟

ابداً. نه دیدم و نه شنیدم. حتی اگر موجباتش هم فراهم می‌شد خودش را کنترل می‌کرد. یک انسان بسیار باصفایی بود! و بی‌ریا. هرچه می‌خواستی می‌پذیرفت و همیشه هم افراد را با الفاظ سنگین خطاب می‌کرد.

جناب روضاتی ممنون. صحبت‌های ارزشمند شما بخشی از تاریخ هنر این دیار بود و مطمئناً بسیار راهگشاست. ان شاءالله سایه شما بر سر مردم این شهر مستدام باشد. خدا شما را هم حفظ کند که باعث زنده نگه داشتن نام اهالی فضل و هنر این شهر هستید. اینها به گردن مردم حق دارند. آخر وقتی یک کسی مرد که نباید فراموش بشود. آن هم کسی مثل تاج.

پی‌نوشت

۱. یادم هست که آنروز جنازه ۳۰۰ شهید را برای کفن و دفن به باغ رضوان می‌آوردند و گفتند جنازه آقای تاج باید بماند تا بعد از تطهیر جنازه شهید. پیرمرد غسالی گفت من از مردان ایشانم و می‌آیم در خانه ایشان را غسل می‌دهم. ظهر که من رفتم دیدم دور حوض پرده زده‌اند و زیارت عاشورا می‌خوانند و ایشان را غسل می‌دهند و حالی پیدا شد.
۲. آقای فضل‌الله صلواتی هم که اولین فرماندار اصفهان در بعد از انقلاب و نماینده مجلس بودند، نقشی در برقراری دوباره حقوق ایشان داشته‌اند! ایشان می‌گویند: «می‌دانید که در هرجایی که انقلاب شود همه چیز خواهی نخواهی زیر و رو می‌شود. آنوقت‌ها در جلسات خانه هنرمندان از من هم برای صحبت دعوت می‌شد...»
زهتاب: به عنوان فرماندار اصفهان؟

صلواتی: نخیر! بعد از تصدی من بود. به‌عنوان علاقمند به هنر. چون در زمان فرمانداری نمی‌شد چنین کارهایی انجام شود. فضا خیلی تند بود و قابل کنترل نبود. در همان زد و بند مصادره‌ها و ... در خانه هنرمندان بعد از جلسه نشسته بودیم آقای کسایی هم بودند و با حالت تأثری گفتند: «ببینید آمده‌اند حقوق سپاس من و تاج را قطع کرده‌اند! گفته‌اند که اینها مطرب و آوازخوانند. البته من که کاری نکرده بودم و تاج هم همینطور. پس علت این برخورد چه بود؟» بعد حتی آقای کسایی برای خانواده تاج حالت تأثر گرفت و گفت: «حالا من درآمدی دارم اما خانواده تاج...» من از آن جلسه بیرون آمدم و پیرو مذاکره‌ای که با آقای جهانگیری استاندار وقت داشتم یک نامه بلندبالایی به ایشان نوشتم که من در جریان شخصیت تاج و آقای حسن کسایی بوده و هستم. ایشان هم نامه‌ای روی نامه من نوشت و کار پیگیری شد.
بعد آقای کسایی به من گفت: «همین نامه شما آبروی من برای فرزندانم هم هست و من از این نگرانم که فرزندان من ۲۰ سال دیگر بگویند مگر پدر و پدربزرگ ما چه کرده بود که پاکسازی اش کردند و الا برای من این مبلغ پولی نیست.»
به‌رحال آن نامه برای آقای لاریجانی رفت و همین امر باعث برقراری حقوق این دو خانواده شد. البته آقای کسایی چند نوار از تک نوازی‌هایشان به من دادند و خانواده آقای تاج هم تشکر کردند و نوارهایی به من دادند. به‌رحال برای آنها حقوق معنوی‌شان مهمتر بود! البته در این رابطه مهندس حسین حمیدی هم بسیار فعالیت کرد و ما را به دلجویی از خانواده آقای تاج رهنمون شد و این اقدام ما سبب تشفی آنها شد.

استاد کسایی: من سالها شاید در حدود ۱۶ سال مبارزه کردم تا حقوق من و تاج را برقرار کردند. البته تاجی که دیگر نبود برای خانواده‌اش. البته حقوق بسیار ناچیزی بود و هست و هنوز هم نتوانستیم به یک صدم حقان برسیم.

رحیم

شماره ۲۷ / صفحه ۴۲

تاج

هزار و سیصد و هشتاد و نه
 در تهران از جناب منظر السواد
 یا لادرا در
 در صدای لطیفی بر سر تاج
 از آن بقیه که از روم در می فریاد
 برین توخم قدسی بر آسزاد در
 که در هر کجک در در بر آید
 توان طبعت سیمای که در هر جا
 ز نمودت برین عشق در علاج آید
 حوضی صبر و شرمند
 نهانی بگو سر بگو شرمند
 که چند از این شرمند
 تو را کور بود در هر جا
 کمنج هر سیم تو سواد
 بر دگر خود کمنج کیمیا
 سال ۱۲۱۰ / ۱۳۰۰

جلال تاج

برگه از تاریخ معاصر رضاطلا

شیخ تاج و شیخ خزعل

بخشی از گفتگوی دکتر رضا بقراطیان با جلال تاج

بنده یک وقتی دلم خواست و چند تا دوست بودیم و رفتیم ناصریه. آن زمان اسم اهواز، ناصریه بود. دوستان رفتند دنبال کار خودشان و من رفتم به دزفول. یک قطب السادات در دزفول بود که از بزرگان دزفول بود که ۵ سال است فوت شده. آمد به من گفت:
 - تاج جان من با شیخ عرب، سردار اقدس خیلی مأنوسم.
 - سردار اقدس کیه؟
 - من به شیخ خزعل می گویم «سردار اقدس»؛ برای اینکه پادشاه خوزستان است.
 - خوب؟
 - ایشان عاشق آواز است!
 - مگر عرب نیست؟

... ماجرای شورش و دستگیری شیخ خزعل از ماجراهای مهم تاریخ معاصر ایران است که از وجوه مختلف تاکنون به آن پرداخته شده است. این که هنرمند بزرگی چون تاج در هنگام دستگیری شیخ خزعل حضور داشته و ماجرا را به چشم دیده و با صداقت ذاتی خود و از زاویه دید خود بازگو می کند بیش از جنبه هنری شخصیت تاج، از منظر تاریخ معاصر اهمیت ویژه دارد. گو اینکه با بعضی روایت های دیگر این ماجرا ممکن است همخوانی نداشته باشد. این قسمت از خاطرات تاج که برای اولین بار در دریچه منتشر می شود حاصل گفتگوی دوست ایشان دکتر بقراطیان با ایشان در فروردین ۱۳۵۶ است.

دریچه

- چرا. اما این همیشه ام کلثوم و چند نفر دیگر را دعوت می کند که ملازمش باشند. منزل ملا عبدالسید معاونش میهمان است.

خلاصه رفتیم آنجا. تابستان بود. در دزفول و اهواز و آبادان به زیرزمین می گویند: «شبابان». رفتیم پایین. دیدیم زیرزمین درجه یکی است و یک کسی هم بالای مجلس به مخده تکیه زده است. قطب السادات یک کسی بود که آزاد بود در هر وقتی بدون اینکه خبر بدهد، به خدمت شیخ برسد. در هر حالی که شیخ باشد. من هم دنبال قطب السادات بودم. عمامه شل و یک چوچونچه که از مازندران خریده بودم پوشیده بودم. شال نمی بستیم، یک قزن قفلی می بستیم و حالت لباده بود. یعنی عبا و عمامه پوشیده بودیم. رفتم و مثل اینکه من که با قطب السادات رفتم، شیخ خوشش نیامد که چطور قطب السادات یک شیخ را با خود آورده است. گفت:

- آقا قطب السادات! آشیخ کیست؟

- سردار! شیخ تاج از حضرت داوود ارث می برد!

- (بعد از لحظه ای تأمل) هان! آقا قطب السادات! شیخ تاج خوب می خواند!

و کمی آرام شد. بعد دستور داد که بهیه و جمیله بیایند. بعد از زیرزمین کناری یکی آمد که از زیبایی مثل قرص ماه بود. گفتند این رقاصه خزعل است. بعد یکی دیگر آمد گفتند این خواننده خزعل است؛ بهیه و جمیله. یک نفر دیگر هم آمد که شکم بزرگی داشت. گفتند این عبود است. خواننده مرد شیخ خزعل. چند تا نوازنده هم با پیرهنهای قرمز وارد شدند. چند تا از دوستان شیخ هم آمدند و شیخ اجازه داد که عبود بخواند. بعد هم رقاصه آمد که هم می رقصید و هم شعر می خواند. بعد هم آن خواننده زن. مجلس را به شور آوردند و من هم مبهوت بودم. وقتی که تمام شد، شیخ خزعل گفت:

- آقا قطب السادات شیخ تاج بخواند.

خوب من که ساز نداشتم. با ساز عرب هم که نمی توانستم بخوانم. مجبور شدم تنها بخوانم. من هم این آواز بیات ترک را خواندم:

خسرو حسنی و من بر سر کویت درویش

رحمی ای پادشه ناز به آواره خویش!

تا رسید به اینجا که:

شکر وصل بیابی ز پس تلخی هجر

شربت نوش مهیاست پس از ضربت نیش!

که دیدم شیخ کمی حرکت کرد و نیم خیز شد و گفت:

- آقا شیخ تاج! مکرر.

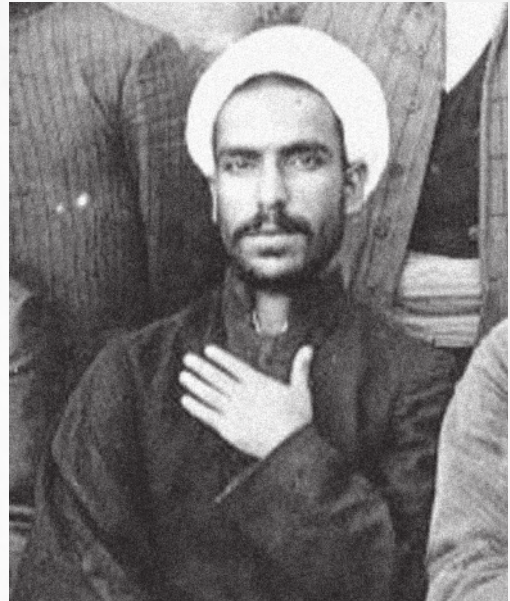
دوباره خواندم:

شکر وصل بیابی پس از تلخی هجر

شربت نوش مهیاست ز پس ضربت نیش!

این را که می خواندم اشاره کردم، به روح الارواح که تا به حال کسی نخوانده است و بعد آوردمش در بیات زند. خلاصه خواندم و دومر تبه گفت مکرر. حالا من نمی دانستم چرا! بعداً فهمیدم که از طرف سگوند و لرستان و خرم آباد خبر بد به او می رسید که عن قریب دستگیرت می کنند. فرمانده لشکر داشت از راه خرم آباد می آمد که او را دستگیر کند و نه خبر بد به او می رسیده، این شعری که من می خواندم برای دردش مرهم بود. بعد هم همینطور شد. این غزل را که خواندیم گفت:

- آقا قطب السادات! شیخ تاج خودش می داند که خوب می خواند. شیخ تاج باید میهمان من باشد.



جلال تاج



شیخ خزعل

با خودم گفتم شاید امشب از زیرزمین می‌خواهیم به عمارتی که کنار شهر دارد برویم یا به کشتی خزعلیه. بعد از نیم ساعت دیگر نمی‌دانم که به هم چه گفتند اما قطب‌السادات به من گفت:

- منظور سردار این نیست که امشب مهمان باشی. منظورش این است که پیشمان بمانی.

ما هم رفتیم و این مهمانی تقریباً نه ماه طول کشید. خواستم با شیخ اقدس خداحافظی بکنم، گفتم بروم و باز قطب‌السادات را در دزفول ببینم. وقتی که رفتم منزل قطب‌السادات، سه شب که ماندم، شب سیم دیدم که ولوله در منزل برپا شد! از خواب پریدیم و دیدیم که قطب‌السادات و آقاموسی و احمد و پسرهای اینها و دیگران و بنده را هم گرفتند و تپاندند توی نظمیة! (قهقهه) یا الله صبر از این دلها بردار! (خنده) اون موقع درحالت گریه بودم، حالا خنده!

بله. به طور خلاصه بگویم که فرمانده فتح کرده بود و سردار اقدس را گرفته بود و ما را هم گرفت. از آن طرف هم مهمان عندلیبی شیرازی بود که وی هم رییس مالیه و هم شاعر بود. عندلیبی گفته بود خوب است که امشب که سرتیپ فضل‌الله زاهدی فرمانده قوا و سرتیپ فیروز پسر فرمان‌فرما اینجا مهمان منند، تاج‌زاده را هم خبر کنیم که اقلأ او هم باشد و دوتا شعر هم برای ما بخواند.

تحقیق می‌کند و می‌فهمد که تاج‌الآن در نظمیة است! فرمانده که می‌آید، عندلیبی به او می‌گوید که تاج‌اتفاقی در منزل قطب‌السادات مهمان بوده و بزرگان را که گرفته‌اند او را هم اشتباهی گرفته و به نظمیة برده‌اند! تقریباً ساعت ده و نیم بود که ژاندارم آمد و خلاصه من هم چمدانم را برداشتم و یک تخت خواب کوچک و یک پشه‌بند هم داشتم که برداشتم و رفتم.

من زاهدی را نمی‌شناختم و نمی‌دانستم هم که سرتیپ است! (خنده) آخر به قیافه‌اش نمی‌آمد. خلاصه رفتم و دیدم که دوتا تاج‌روی شانه‌هایش هست. سرتیپ زاهدی به عندلیبی گفت: این آقا که هستند؟ او گفت:

- از خودشان پرسید.

من هنوز نمی‌دانستم که کدامشان زاهدی‌اند! زاهدی بلندقد و کمی خوش‌سیما بود؛ اما فیروز کوتاه‌قد و سیاه‌چهره بود. وقتی پرسیدند، من گفتم:

- بنده؟ به من شیخ جلال تاج‌زاده می‌گویند.

تا این را گفتم فیروز گفت:

- تاج‌زاده، پسر شیخ اسماعیل تاج؟

بله.

- واعظ واحد توپخانه؟

آخر پدر من واعظ واحد توپخانه بود در همین باغشاه.

گفت:

- تاج خودمان؟

بله. بنده جلال تاج. پسر شیخ اسماعیل تاج، قاضی‌عسگر واحد توپخانه!

- سرتیپ زاهدی، من باید تاج را ببرم بوشهر و از آنجا ببرمش شیراز و از آن طریق بیایم اصفهان.

زاهدی گفت:

- نه باید در منزل عندلیبی باشد تا من تکلیفش را روشن کنم.

یعنی چه؟ یعنی آزاد است! ما در منزل عندلیبی بودیم. هر وقت زاهدی هر جا که می‌رفت تاج را هم با خودش می‌برد. یکی از روزها که خوب با هم مأنوس شده بودیم و فیروز هم خداحافظی کرده بود و رفته بود، زاهدی گفت: - امروز می‌خواهیم برویم پیش شیخ بصره در عرب. هر چه قشون جلو می‌رود، او عقب‌نشینی می‌کند. مثلاً می‌آید به ناصریه، از ناصریه به فیلیه و از آنجا به بصره و در بصره هم نمی‌توانیم به او کاری داشته باشیم.

حالا قرار بود نزد او برویم. من با او خداحافظی کرده بودم! اول هم تحقیق کرده بود که با قشون‌ها و بختیارها مأنوس نیستی و من گفته بودم خیر! آمده‌ام برگردم و اگر هم بشود بروم به کربلا. امروز که رفتیم پیشش دید که شیخ تاج با زاهدی آمده! گفت:

- آقا فضل‌الله خان! شیخ تاج است.

حالا از طرف شاه سابق دستور رسیده بود که هر طرور که هست و البته در آرامش و بی‌آنکه خون از دماغ کسی بیاید، ایشان را دستگیر کنید. تا رفتم گفت که:

- بله شیخ قاضی‌عسگر است!

سردار اقدس تازه فهمید که من فرزند که هستم! سیاه‌چرده که بود، مثل توت سیاه شد و من هم خیس آب و عرق شده بودم! انگار که من را انداخته‌اند توی دریا. گفتم: - ای داد بیداد! حالا که گفت تاج قاضی‌عسگر است، این فکر می‌کند که من جاسوسم!

و از این بدم آمده بود. آنها هم رفتند یک گوشه نشستند و صحبت کردند و صحبت هم از این قرار بود که وی را رام کنند که به فیلیه و بعد اهواز بیاید و او را دستگیر کنند. این یک مرتبه بود. خداحافظی کردیم و آمدیم. بعد از آن هم دو مرتبه در بصره مهمان شیخ خزعل بودیم و شب سوم در فیلیه. همان جمیله و بهیه‌آنشب در فیلیه یعنی بین اهواز و خرمشهر در مهمانی حضور داشتند.

یک سرهنگ قاسم خان هم بود که به قاسم فوزی معروف بود. گفتند که امشب حکومت نظامی است. خلاصه همان شبی که در جهاز فیلیه بودیم همان شبی بود که می‌خواستند شیخ را بگیرند و بنده کمترین و دیگران

نمی‌دانستیم. قرار بود جهاز خوزستان شب تاریک و چراغ خاموش بیایند و شیخ خزعل را دستگیر کنند. در هر صورت ما نشسته بودیم و بهیه مشغول خوانندگی و جمیله همینطور و تاج صدایش بر فلک و گاهی هم ما مسخرگی می‌کنیم و مردم از خنده می‌میرند و عمامه را بسته‌ایم به کله‌مان و معلق می‌زنیم و خوشمان است که یکوقت دیدیم که یک صدای کشیده بلند شد.

این کسی که دم در بود و مسؤول آب دادن به شیخ بود، دیده بود که کشتی از حرکت باز ایستاد. عده‌ای نظامی بالا آمدند. نظامی اول دنگی می‌زند توی گوش او و او فوری گفت یا خزعل...! و چیزهای دیگری که آن موقع نفهمیدم. خلاصه دیدم که شیخ در کمال ادب بلند شد. تا رفت بیرون، زاهدی هم از جایش بلند شد که بیرون برود.

قشونی که آمده بودند تحت فرماندهی همان مصطفی خان بودند که عرض کردم رییس نظمیه بود و بین مردم به مصطفی خان نسیه مشهور بود - این مصطفی نسیه بود و آن هم سرهنگ قوزی! این نامها را مردم می‌گذارند! مثلاً یک وقتی بی‌مه‌ری می‌بینند و ...- خلاصه او هم آنجا بود و این صدا هم به گوش ما رسید که گفت:

- آقایان حضرت اجل و سردار زاهدی کسی حق ندارد بی‌اجازه از اتاق کشتی خارج شود، تا دستور ثانوی!

ولی سردار زاهدی رنگش سخت زرد شده بود و دستش می‌لرزید و رفت بیرون. تا رفت بیرون ما هم قلبمان شروع کرد به زدن؛ تاناتاپ! قبلش قشنگ می‌زد ها! می‌گفت: تیم تاناتاپ تام تاناتاپ! دوباره گفتیم:

-شهد ان لا اله الا الله! الان است که کشتی را ببرند زیر آب! عربها که غرق نمی‌شوند، ما می‌رویم ته!

قلبمان ضربان گرفت، هر چه سعی کردیم خودمان را آرام کنیم، دیدیم خیر! از روی قیایمان هم پیدا بود.

بله این پیش‌آمد در کشتی شد و وقتی مصطفی خان

رفت، دیدیم که شیخ می‌گوید:

- آقا من خودم می‌آیم. خودم حاضرم!

نگو یک نفر زده بود توی پهلویش که پیاده شود و او این را گفته بود. سردار شیخ عبدالحمید هم رفته بود در گلخن قایم شده بود. شیخ عبدالله هم آنجا بود اما به او کار نداشتند. نه به بهیه، نه به جمیله. تنها دستور داشتند شیخ خزعل، سردار اقدس، و سردار اجل، شیخ عبدالحمید، را ببرند.

بعد اجازه دادند که بیایم بیروم. وقتی آمدیم دیدیم که جهاز خوزستان هم پهلویش این جهاز ایستاده. فهمیدیم که دستور امروز صادر شده و ما نمی‌دانستیم. ما هم کشتی خودمان را سوار شدیم و آمدیم به محمره و دیدیم که شیخ نیست. به سرهنگ قاسم خان گفتیم که حضرت اجل کجا هستند؟ او هم گفت که با لباس معمول و همان چکمه افتاده‌اند روی تخت خوابشان و تو می‌توانی بروی تو. رفتیم و گفت بیا تو. گفتیم: سلام. گفت:

- دوبرتبه تاج امشب که نترسیدی؟

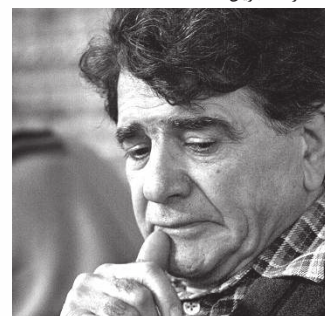
گفتم چرا! قلب برایم شروع کرد به ضرب گرفتن و اشهدم را خواندم و مصطفی خان آمد و پرسید صدای گلوله‌ای از نخلستان‌ها نیامد؟ گفتیم: خیر! گفت شیخ؟ گفتیم: حتماً شبانه می‌فرستندش به دزفول. پنج، شش شب دیگر ما آنجا بودیم و چون منظورشان عملی شد، لذا عده‌ای که بودند جمع‌آوری شدند که بیایند به خرم‌آباد و از آن راه به تهران. تقریباً این سه، چهار هزار نفر در سه فرسخ به سه فرسخ چادر می‌زدند که من هم دنبالشان بودم و سوار قاطر بودم. بله در بین راه هم این عده سه فرسخ به سه فرسخ چادر می‌زدند و حالی بود. ساز و آواز و ... حالی داشتند. تا رسیدیم به خرم‌آباد، در چمشک، تیمسار زکریا، خزعل را از زاهدی تحویل گرفت....

جمعه/ دوازده فروردین ماه ۱۳۵۶

استاد قدسی: خانواده شیخ اسماعیل پدر تاج، خانواده‌ای ضعیف و فقیر بوده است؛ جلال، تحصیلات ابتدایی را ظاهراً در مدرسه علمیه اصفهان می‌گذراند و از هنگام بلوغ ملبّس به عبا و عمامه می‌شود و به شیخ تاج معروف می‌گردد. در دوره پهلویش و تغییر لباس، تاج مکلّ و کت و شلواری می‌شود.

نگاهی به دیدگاه‌های برخی از چهره‌های شاخص موسیقی ایران در چند دهه گذشته، نشان می‌دهد اختلاف نظر درباره مکتب و مکاتب آوازی بسیار زیاد است

محمد رضا شجریان



اقبال آذر



جدای از برخی مقالات پژوهشی که در ادامه این نوشته به آن خواهیم پرداخت، دیدگاه برخی از بزرگان آواز و موسیقی هم در این زمینه جالب توجه است. از جمله آخرین اظهار نظرات درباره مکتب آوازی باید به دیدگاه محمدرضا شجریان، استاد نامدار آواز ایران اشاره کرد. او در گفت و گویی که با نشریه «کتاب ماه هنر» داشت، در پاسخ به این پرسش که مکتب آوازی چیست و چه مکاتبی داریم گفته است: «درباره مکتب‌های آوازی نظرات متفاوتی ارائه شده است، اما به عقیده من نمی‌تواند صحیح باشد. اصولاً مکتب‌های آوازی مطرح در جامعه ما، در پایتخت متمرکز بوده است؛ در جایی که به هنر توجه می‌شده و رفاه نسبی، زمینه رشد هنر را فراهم می‌کرده است.

به طور مثال در شیراز، اصفهان، خراسان، و ساوه و اراک (اطراف تهران). با تحقیقاتی که در رشته آوازی داشته‌ام، تبریز مکتب خاصی نداشته و تنها به لحاظ افرادی چون اقبال السلطان که جهان پهلوان آواز بوده است، عنوان مکتب تبریز گرفته است.» (کتاب ماه هنر ۱۳۷۹: ص ۴).

استاد حسن کسایی هم از جمله افرادی است که درباره مکتب اصفهان سخن گفت، اما اخیراً به این جمع‌بندی رسیده است که هیچ مکتب خاصی وجود ندارد. آقای بهمن کاظمی در کتاب «گلبنگ سربلندی» با اشاره به سخنان آقای کسایی می‌نویسد: «استاد کسایی که از طرفداران و بنیانگذاران طرح مکتب موسیقی اصفهان است، در مصاحبه‌ای به مناسبت نشر ردیفش اعلام کرد که در موسیقی ایرانی هیچ مکتب مجزایی وجود ندارد و هر چه هست، موسیقی ایرانی است و به منطقه‌ای خاص مربوط نمی‌شود» (کاظمی، ص ۱۶).

نگاهی به سخنان استاد کسایی تا قبل از سال ۸۹ که ردیف نی او منتشر شد، نشان می‌دهد که نظرگاه این پیر موسیقی اصفهان و ایران، تفاوت‌های اساسی با دیدگاهش با آنچه که در سال ۸۹ بیان کرد دارد.

آقای کسایی پیش از این در چند جا از مکتب و سبک اصفهان نام برده بود که از جمله آنها اظهار نظرش در مراسم بزرگداشت مرحوم ادیب است که در کتاب «ادیب خوانساری» آمده است. «ما دو یا سه سبک موسیقی از قدیم داشتیم که یکی سبک اصفهان است، که می‌دانید از زمان صفویه پایتخت ایران بوده است، و خواه-ناخواه

مرکز هنرها بوده و هنرمندان به اصفهان روی می‌آورده‌اند، سید عبدالرحیم اصفهانی هم یکی از خواننده‌های بی‌نظیر ایران بود، به طوری که پدر می‌گفت و معمرین، خواننده‌ای همانند او نبوده است و آقای ادیب سبک مرحوم ایشان را یاد گرفتند» (ادیب، ص ۱۷۷).

هم او در جایی دیگر از همین کتاب، با نقل خاطره‌ای از استادش (ابوالحسن صبا) بر نام مکتب اصفهان نقطه تأکید می‌نهد: «به خاطر دارم که در سال ۱۳۲۹ استاد صبا برای اولین بار «میرزا علی محمد قاضی عسگر» را که از شاگردان حبیب شاطر حاجی بود، در اصفهان ملاقات کردند و با ایشان یک نوار بیات اصفهان به یادگار گذاشتند. در آخر استاد صبا فرمودند: «این سبک و سیاق صحیح آوازخوانی در مکتب اصفهان است» و اضافه نمودند، در موسیقی قدیم ایران از قدیم، سه سبک داشتیم: سبک اصفهان، سبک آذری و سبک کردی» (ادیب، ص ۲۳۱).

مرحوم خالقی به رغم آنکه از عمده آوازخوانان نام برده، اما هیچ‌گاه از واژه مکتب ذکر و یادی نکرده است. بیشترین حجم از بخش آواز کتابش به حسین طاهرزاده و نوع آوازخوانی او اختصاص دارد. او می‌نویسد که طاهرزاده از ۱۷ سالگی به تهران آمده است، که خود نکته مهمی است در نوع و شیوه آوازخوانی طاهرزاده که نفس این مهاجرت می‌تواند از تأثیرات خوانندگان و آوازخوانان تهران بر شیوه آوازخوانی او خبر دهد. در هر حال مرحوم خالقی درباره آواز طاهرزاده می‌نویسد: «تنها کسی است که در میان خوانندگان قدیم سبک ممتازی دارد. (اگرچه نمی‌گویند که این سبک چیست؟) تحریرهایش متنوع است و توجه کامل به درست اداکردن شعر به کار برده است. شخصاً ذوق و قریحه داشته و چون مرد باسوادی بوده، در انتخاب اشعار و بیان آن دقت نموده است. کلمات زائد، بی‌معنی، مانند خدالم و هارادلی‌دلی، و از این قبیل در شیوه او مطرود گردیده است» (خالقی، ص ۲۴۶).

دکتر ساسان سپینتا که ویراستار و تکمیل‌کننده جلد سوم کتاب مرحوم خالقی (بر اساس فهرستی که از خود خالقی درباره جلد سوم بر جای مانده) است، در بخش آوازخوانان جلد سوم کتاب شرح حالی از مرحوم تاج داده و از واژه «مکتب اصفهان» در آنجا یاد کرده است. «تاج دارای صدایی رسا، با قدرت، و از نظر موسیقی پرمحتوا بود. به گوشه‌های

از جمع‌بست این
نظرات نمی‌توان به
نتیجه مشخصی رسید
که مکتب آوازی به
چه چیزی می‌گویند
و یک مکتب آوازی
از چه مشخصاتی
برخوردار است و چه
ویژگی‌هایی دارد

خاص‌گرایش پیدا کرده، سعی می‌کنند در همان شیوه و سبک بخوانند و بنوازند. این نکته مورد عنایت مشحون هم بوده و او از شهرهای دیگری چون کاشان و مشهد به عنوان شهرهای صاحب‌مکتب نام نمی‌برد. همچنان که به رغم معرفی برخی از خوانندگان مکتب تبریز و تهران، از به کاربردن واژه مکتب درباره این دو حوزه آوازخیز شناخته امساک می‌ورزد.

مشحون از نزدیک به ۳۰ آوازخوان مقاطع مختلف زمانی در مکتب اصفهان نام می‌برد و البته بیشترین تفصیل و توضیح را درباره مرحوم حسین طاهرزاده می‌دهد (صفحات ۶۷۹ تا ۶۸۲)؛ فردی که آقای جهانگللو در تقسیم‌بندی‌های مکتب، او را در دسته مکتب تهران قرار می‌دهد.

جهانگللو بر این نکته اذعان دارد که «طاهرزاده و ادیب‌خوانساری از شاگردان سیدرحیم و پرورش‌یافته مکتب اصفهان بوده‌اند، ولی هریک در ارائه کلمات و قطعات شعر و با اجرای تحریرها، تکیه‌ها، سکوت‌سکون‌ها دارای سبک و سلیقه خاص بودند. از تحریرهای ریز و طولانی و به قول، چه‌چه‌های ناموزون و نابجا پرهیز داشتند و در انتخاب و اجرای شعر معتقد به روشی عارفانه که بیانگر آنان باشد، بودند» (یادنامه محمود کریمی، ۱۲۹).

البته آقای جهانگللو «تفاوت‌های اندک» مکتب اصفهان با مکتب تهران را در دو عنصر خلاصه کرده است؛ «نوع و تنوع خوانندگی»، «اجرای قطعات ضربی و کار عملی». او اگرچه هیچ تعریفی از این دو عبارت به دست‌ن داده اما نوشته است: «این اضافات اندک حتی در بعضی اسامی گوشه‌ها هنوز پابرجاست و در روش برداشت و شروع و فرود و ختم آواز تنوع و تفاوت‌هایی را در اجرای دو سبک یاد شده آشکار می‌سازد.» (همان، ۱۲۹) به نظر می‌رسد از راه مقایسه ردیف منتشرشده استاد حسن کسایی (ردیف نی، انتشارات مدیریت موسیقی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران) در نوع نام‌گذاری و اجرا با ردیفی که مرحوم برومند و شاگردانش از ردیف میرزا عبدالله منتشر کرده‌اند، می‌توان برخی از این تفاوت‌های اندک را دریافت.

آقای جهانگللو حتی مرحوم ادیب را هم در دسته‌بندی خود خواننده مکتب تهران لقب می‌دهد، اگرچه در میانه‌های همان نوشته‌اش اشاره می‌کند: «ادیب خوانساری، با طنین و رنگ خاصی که در صدایش بود، روشی خاص در مکتب

ردیف موسیقی تسلط کافی داشت، تحریرهای متنوع و سنجیده عرضه می‌کرد و به ظرافت‌های آواز و تداوم مکتب اصفهان اهمیت می‌داد» (همان، ص ۶۵۰) اما آقای سپنتا توضیحی درباره مکتب اصفهان و ویژگی‌های این مکتب در این کتاب نداده است. اگرچه در کتاب دیگرش به نام «چشم انداز موسیقی ایران» به تفصیل در این زمینه سخن گفته که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

حسن مشحون، دیگر مورخی است که به خوانندگان آواز پرداخته و از سه مکتب عمده در موسیقی آوازی ایران نام برده است.

به اعتقاد حسن مشحون در دوره صفویه که مهد و زادگاه هنر در تمامی شقوق آن بود، سبک خوانندگی هم نضج یافت و ریشه زد. مشحون اوایل این بحث اشاره‌ای به عنوان مکتب نمی‌کند، بلکه از سبک و شیوه نام می‌برد و ضمن اشاره به وجود دو شیوه و سبک عراقی و خراسانی در شعر و آواز، از شیوه موسیقی اصفهان به عنوان همان شیوه و سبک عراقی یاد می‌کند و می‌نویسد: «این شیوه (عراقی) با ویژگی‌های کار خوانندگان اصفهان جلوه‌گر شد و از این رو شاید بتوان سبک عراقی را سبک اصفهانی نیز نامید (چنانکه سبک شاعران عصر صفویه را که به هندی معروف است، سبک اصفهانی نیز می‌گویند). (۸-۶۵۷).

دوره قاجار و بخصوص بعد از بازگشت از فرنگ ناصرالدین‌شاه، استادان خواننده اصفهانی در تکمیل و زیباتر ساختن این شیوه کوشیدند و به نوشته مشحون: «این شیوه بیش از پیش مورد توجه خوانندگان قرار گرفت» (همان، ۶۵۸).

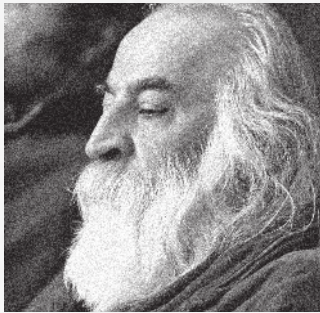
مشحون در ادامه کتابش (۲۲ صفحه بعد) از واژه مکتب به جای سبک استفاده می‌کند، البته توضیحی در این باره ارائه نمی‌دهد که چرا چنین تغییر عبارتی را به کار برده است. نکته جالب توجه این که او این صفت را تنها برای آوازهای منطقه اصفهان به کار می‌برد و از آن به عنوان «مکتب اصفهان» یاد می‌کند. او از خوانندگان زیادی در این مکتب نام می‌برد که شکل‌گیری و پرورش همین تعداد خواننده خود نشان می‌دهد، اصفهان را باید به حق صاحب مکتب به شمار آورد. چرا که یکی از ویژگی‌هایی که یک فرد یا نحل‌های را می‌توان نام مکتب داد، همانا تعداد شاگردان و افرادی است که به آن نوع هنر یا فن

ابوالحسن صبا



ادیب خوانساری





جهانبگلو در شرح مکتب اصفهان می نویسد: «دقت در ادای گوشه‌ها و حالت‌ها و توجه به ادای کلمات شعر و انتخاب دقیق و مناسب‌خوانی و تکرار در بعضی قطعات و از همه والا و بالاتر انتخاب نوع تحریر ریز و درشت و زیر و بالا و طرق اوج گرفتن و مدولاسیون یا تغییر مقام و بازگشت به صورتی که به گوش شنونده غیرمأنوس جلوه نکند و همچنین قطع و وصل اشعار و تلفیق به قاعده شعر و موسیقی و تکیه بر بعضی حالت‌ها و نکته‌ها از صفات بارز این مکتب است.»

رحیم

شماره ۲۷ / صفحه ۵۰

اصفهان پدید آورده بود. از تقلید بی‌چون و چرا پرهیز داشت و خود فاخر، گویا، روشن و با تحریرهای خاص، ردیف آوازی را با تکیه به خلاصه‌گرایی و خوشه‌چینی می‌خواند» (همان، ۱۳۰).

جهانبگلو در شرح مکتب اصفهان می‌نویسد: «دقت در ادای گوشه‌ها و حالت‌ها و توجه به ادای کلمات شعر و انتخاب دقیق و مناسب‌خوانی و تکرار در بعضی قطعات و از همه والا و بالاتر انتخاب نوع تحریر ریز و درشت و زیر و بالا و طرق اوج گرفتن و مدولاسیون یا تغییر مقام و بازگشت به صورتی که به گوش شنونده غیرمأنوس جلوه نکند و همچنین قطع و وصل اشعار و تلفیق به قاعده شعر و موسیقی و تکیه بر بعضی حالت‌ها و نکته‌ها از صفات بارز این مکتب است.» (همان، ۱۳۳).

«پیش‌کسوت و معلم پرآوازه و آگاه هنر آواز در مکتب اصفهان، مرحوم سیدرحیم است که شاگردانی نظیر قاضی عسگر، تاج اصفهانی، شهاب مظفر، طاهرزاده، ادیب خوانساری و حبیب شاطر حاجی دارد.» (همان، ۱۳۲).

از دید آقای جهانبگلو ویژگی‌های مکتب اصفهان را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: «دقت در ادای گوشه‌ها و حالت‌ها و توجه به ادای کلمات شعر و انتخاب دقیق و مناسب‌خوانی» (همان، ۱۳۳).

در چنین وضعیتی که نقطه‌نظرات آقای جهانبگلو آکنده از برخی تناقضات است، نمی‌توان به داوری او درباره مکتب آوازی چنددان تکیه و اعتماد ورزید. همچنانکه خود او نیز بر این ماجرا مذهب و معترف است و می‌نویسد: «شاید نوشتن حقیر با این بضاعت مزجات نتواند با ادای کلمات تفاوت این دو مکتب را به طور موجز و آشکار بیان دارد» اما در ادامه و با توجه به جمیع جهاتی که در نوشته‌اش آورده است، ملاک تمیزی برای شناخت مکتب اصفهان به‌دست داده است که به نوعی اعتقاد او را به استاد تاج اصفهانی به عنوان قله مکتب اصفهان نشان می‌دهد: «برای تشخیص و تمیز این که مکتب اصفهان چگونه مکتبی است و با چه صفات و خصوصیات خود را می‌نمایاند، کفایت کناره زاینده‌رود را بگیرد و راه بروید و ببینید و بشنوید که هر کس صدایی از حنجره سر می‌دهد گویی عیناً سبک تاج را تقلید کرده و سعی دارد عکس‌برگردانی از آنچه او خوانده است، بخواند» (همان، ۱۳۳) آقای جهانبگلو از استاد حسن

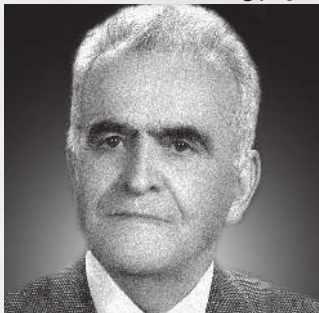
کسایی و جلیل شهنواز و شیوه نوازندگی آنها هم به عنوان مکتب اصفهان یاد می‌کند و می‌نویسد: «استادان کسایی و شهنواز... گویی سعی دارند سبک مرحوم سید رحیم و یا تاج و بزرگان آواز اصفهان را تقلید کنند».

همین نظر را مرحوم علی تجویدی به گونه‌ای دیگر بیان کرد. آقای تجویدی که ایشان هم از هنرمندان شاخص محفل اصفهان است، با اشاره به این که سبک تاج مشخص است و با همان دو سه جمله و کلمه آوازی ابتدا آدمی بی‌اختیار به یاد صدای تاج می‌افتد، در زمینه مرحوم تاج می‌گویند: «آنچه برای من مهم بود و در تاج دیدم، سبک است. سبک معین و مشخص، نوشتن سبک تاج، آخر خیلی‌ها می‌خوانند ولی سبکی ندارند، وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم سبکی نیست، ولی وقتی تاج می‌خواند به محض اینکه گوش می‌دادیم، می‌دیدیم سبک تاج معین است سبک ادیب هم چنین حالتی دارد» (ادیب، ص ۱۸۳).

به نظر می‌رسد به رغم اشتراکاتی که در شیوه‌های آوازخوانی ادیب و تاج وجود دارد (به دلیل آنکه هر دوی آنها شاگرد یک استاد بوده‌اند) اما تفاوت لحن و سبک در آوازخوانی هر دو مشاهده می‌شود. این نکته هم مورد تأکید آقای تجویدی است و هم از سوی برخی دیگر از بزرگان آواز بر آن تأکید شده است، از جمله این افراد مرحوم منوچهر همایون‌پور است که در این زمینه می‌نویسد: «ادیب و تاج هر دو شاگرد یک استاد بوده‌اند، اما سبک و آواز آنها متفاوت و منحصر به خود آنها، و متین و استوار بوده است» (ادیب، ص ۲۱۶).

آقای همایون‌پور بر این نکته نیز تأکید می‌کند که ترکیب حنجره امری تعیین‌کننده در چگونه خواندن است و می‌نویسد: «بعد از صنعت ضبط صفحه و تاسیس رادیو که آواز آنها به گوش مردم ایران رسید، شماری از آوازخوان‌ها که دارای آواز خوبی هم بوده‌اند، به تقلید از آواز ادیب و تاج رفتند، اما هیچ یک از آنها به خواسته خود دست نیافتند، زیرا ترکیب حنجره هر آوازخوان منحصر به خود او می‌باشد و در طبیعت، دو حنجره و دو انسان که صد در صد شبیه یکدیگر باشند وجود ندارد» (همان ص ۲۱۷).

همین نکته را اسماعیل نواب صفا مورد اعتنا قرار داده و ضمن تأکید بر این نکته که «ادای صحیح شعر و پس از آن استفاده از تحریر در سبک اصفهان کاملاً مراعات



**تحقیقات دکتر
ساسان سپنتا درباره
شیوه اصفهان را باید
بیش از دیگران مورد
اعتنا قرار داد. چرا که
او با توجه به شناختی
که از تاریخ تحولات
ضبط موسیقی دارد
و از آنجا که بسیاری
از آثار گذشتگان
را با شیوه‌های
آزمایشگاهی مورد
سنجش قرار داده و
نتیجه تحقیقاتش را
هم در کتاب «تاریخ
تحول ضبط موسیقی»
و «چشم‌انداز
موسیقی ایران»
انتشار داده است،
فردی مورد اعتماد
است**

این نکات را در شیوه آوازخوانی خود نیز مراعات می‌کرد» (لطفی، ۶۹).

تحقیقات دکتر ساسان سپنتا درباره شیوه اصفهان را باید بیش از دیگران مورد اعتنا قرار داد. چرا که او با توجه به شناختی که از تاریخ تحولات ضبط موسیقی دارد و از آنجا که بسیاری از آثار گذشتگان را با شیوه‌های آزمایشگاهی مورد سنجش قرار داده و نتیجه تحقیقاتش را هم در کتاب «تاریخ تحول ضبط موسیقی» و «چشم‌انداز موسیقی ایران» انتشار داده است، فردی مورد اعتماد است. آقای سپنتا در کتابش از عبارت مکتب نام نمی‌برد، بلکه عنوان «شیوه» را برای این کار استفاده می‌کند.

او در صفحات (۳۲۱ تا ۳۲۳) کتابش چند شاخص را برای مکتب اصفهان بر می‌شمرد و برای هر کدام البته توضیحات مبسوطی با ذکر مثال می‌دهد که نگارنده تنها به سرتیتر این خصوصیات اشاره کرده، خوانندگان پی‌گیرتر را به کتاب «چشم‌انداز موسیقی ایران» ارجاع می‌دهم.

- طبع سلیم و صدای خوش و مطبوع و گرم و تحویل دادن شعر مناسب.
- هر شعر اقتضای آهنگ یا لحن مخصوص خود را دارد.
- رعایت بین مفهوم شعر و اقتضای حال مجلس که به آن بافت موقعیت می‌گویند.
- تشخیص محل مناسب تحریر و طول مدت آن توسط خواننده.

• آواز هجاهای کلمه جدا از آن تکرار نشود که معنی کلمه را مختل سازد.

تازه‌ترین پژوهش درباره آواز و مکاتب آوازی را دکتر بهمن کاظمی در کتاب «گلبانگ سربلندی؛ مبانی و بررسی آواز ایرانی» انجام داد.

آقای کاظمی ابتدا تعریفی لغوی از مکتب به دست می‌دهد و سپس از دید برخی از هنرمندان و بزرگان آواز، مکتب را تعریف می‌کند. از دید او تعریفی که زنده‌یاد حسین عمومی از مکتب ارائه می‌دهد، کامل‌تر از تعاریفی است که دیگران به دست می‌دهند. چرا که عمومی ضمن ارائه این تعریف، به مکتب بودن آواز اصفهان معتقد بود. تعریف «عمومی» از مکتب چنین است: «مکتب به مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و مهارت‌ها اطلاق می‌شود که مدلی منسجم را بسازند و واجد پیروان و عاملانی باشد و راه جذب اندیشه‌ها و مهارت‌ها را

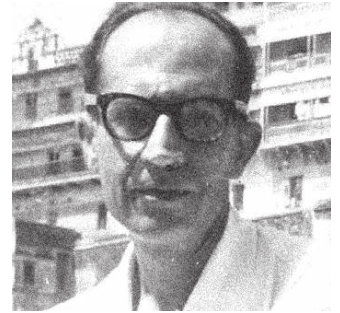
می‌شده» می‌نویسد: «ما طرز خوانندگی هر یک از استادان آواز مکتب اصفهان متفاوت است. مانند طاهرزاده، تاج و ادیب و البته این امر مربوط به تارهای صوتی و بافت و ساخت حنجره آنان می‌باشد» (همان، ۲۱۹).

آقای میرعلینقی، مورخ و محقق موسیقی، آواز ادیب را آوازی تلفیقی می‌نامد «که مایه‌های هنری مکتب اصفهان را در شیوه‌های بلاغی مکتب تهران، تلفیقی ذوق پسندانه و باسلیقه کرده و با احساسی همچون آتش زیر خاکستر، زیبا و والا، ماحصل را ارائه داده است.» (ادیب ص ۲۸۳).

در سطور بالاتر نوشتیم که مرحوم مشحون هم در کتاب «تاریخ موسیقی ایران» خود به آوازخوانان پرداخته و بیش از همه برای مرحوم طاهرزاده مایه گذاشته است، اما درباره مرحوم تاج و شیوه و ویژگی آوازخوانی او به چند خط اکتفا می‌کند. به نوشته مشحون: «تاج آواز را به سبک اصفهان در اوج قدرت و تحریر می‌خواند. او روش خوانندگی را از پدرش که خواننده‌ای مطلع و موسیقی‌دان زمان خود بود آموخت. تاج خواننده‌ای بود مطلع و با سلیقه و استادی کم‌نظیر. مردی بود متین و باعزت و عاری از خودخواهی و هنرمندی با هوش و قریحه... صفحات او، به ویژه صفحه دستگاه همایون، نمونه کامل خوانندگی این هنرمند بنام است (مشحون، ص ۶۸۴) از قرار، منظور مرحوم مشحون باید آواز استاد تاج با این مطلع باشد:

«از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم» که در دستگاه همایون خوانده شده.

محمد رضا لطفی، ردیف‌دان و نوازنده نامدار تار و سه‌تار که دستی چیره در نویسندگی هم دارد، در زمینه مکتب آوازی اصفهان مقاله‌ای در شماره پنجم سالنامه شیدا نوشته است. او در این نوشته هفت ویژگی: ۱. انتخاب شعر ۲. تلفیق شعر و موسیقی ۳. ابداع و تنوع ملودی ۴. ادوات و تنوع تحریر ۵. جمله‌بندی ۶. همسازی (همنوایی با خواننده) ۷. ابداع (خلاقیت) را برای مکتب آوازی اصفهان برشمرده است و درباره هر کدام توضیحاتی دقیق و مستوفی داده است. او از تاج اصفهانی به عنوان آخرین بازمانده این مکتب که شاگردان بسیاری هم تربیت کرده است، یاد می‌کند و می‌نویسد: «تاج اصفهانی به مثابه آخرین بازمانده این مکتب همواره می‌کوشید تا ارزش‌هایی را که گفته شد به صورت سینه به سینه به شاگردانش منتقل کند و تمامی



روح‌الله خالقی



بر خود باز بگذارد، بر این اساس عمومی، برای شهر اصفهان مکتبی قائل بود و ویژگی‌هایی برای واژه مکتب برشمرد از جمله توجه به مضامین شعر، سعی در تلفیق شعر و موسیقی، تنوع تحریر و مناسب‌خوانی» (کاظمی، ص ۴۹).

آقای کاظمی در ادامه نوشته‌اش ضمن اشاره به پیشینه مکتب اصفهان و البته انتقاد از برخی نتیجه‌گیری‌ها (از جمله کتاب آقای اعظمی کیا، راه و رسم منزل‌ها) به دلیل آنکه سابقه صوتی از خوانندگان منسوب به مکتب اصفهان در دوره صفویه وجود ندارد، این پیشینه را تاحدودی مورد تردید قرار می‌دهد. او همچنین همان نتیجه‌ای را درباره شباهت‌ها و تفاوت‌های آوازی سه خواننده شهیر اصفهانی (ادیب، طاهرزاده، تاج) می‌گیرد که در این نوشته و بر اساس نوشته‌ها و گفته‌های برخی از اهالی موسیقی به آن رسیده بودیم. این که تفاوت‌های آوازی این سه تن بسیار زیاد است و نمی‌توان آنها را در یک دسته و مکتب جای داد.

«شیوه‌های خوانندگی سید حسین طاهرزاده، تاج اصفهانی، ادیب خوانساری کاملاً با یکدیگر متفاوت‌اند؛ در شیوه سید حسین طاهرزاده، کلام آواز گاه به صورتی تکه تکه و نامفهوم به گوش می‌رسد، در عین حال بیان تنوع و ادوات تحریر شنونده را مسحور می‌سازد و در خوانندگی تاج اصفهانی نوعی بی‌پروایی در ادای کلمات، تاکید بر لهجه اصفهانی و ادای تحریرهای نمایشی (چهچه) به گوش می‌رسد. ادیب خوانساری نه تنها از ادای تحریرها به دو صورت پیش گفته پرهیز می‌کند، بلکه جملات آوازی‌اش، با مد (کشش) بیش از حد و تاثیرپذیری از موسیقی محلی منطقه بختیاری همراه است» (کاظمی، ص ۵۵).

اما به نظر می‌رسد با توجه به جمع‌بست دیدگاه‌ها و با تاکید بر این نکته که بین سه شیوه/مکتب آوازی (اصفهان، تبریز، تهران) شیوه/مکتب اصفهان به گواهی اسناد و نوشته‌ها از

پیشینه و پیروان بیشتری برخوردار است، می‌توان این شیوه/مکتب را دارای اصول و چارچوب‌های معین‌تری دانست.

اما نکته اینجاست که در میان سه نماینده شاخص این مکتب، آنکه بیش از همه سبک و لحنش بر خوانندگان بعد از خود در این حوزه آوازخیز تاثیر گذاشت، شیوه آوازخوانی مرحوم تاج بوده است. شیوه آوازخوانی تاج در واقع برآمده از مکتب وعظ و خطابه و روضه‌خوانی است. پدرش روضه‌خوانی قهار بود و صدایی خوش داشت و منبرش هواداران و هواخواهان فراوان. در سنت روضه‌خوانی هم ساده‌سازی مفاهیم و بیان مسائل به گونه‌ای که تمامی افراد حاضر در نشست بتوانند بهره و حظی از سخنان و اشعار روضه‌خوان ببرند، از جمله اصول خدشه‌ناپذیر این پیشه به شمار می‌رود. به همین دلیل اشعار روضه‌خوان‌ها و نوع کشش‌های آنها در آواز و تاکیدها و تکیه‌هایشان روی اشعار با آواز تفاوت دارد.

تاج در چنین بستری رشد پیدا کرد و آوازش هم از این نوع خواندن تاثیر گرفت و به همین دلیل متر آوازی که او می‌خواند و شیوه و سبک خواندنش، و حتی تحریرهایی که می‌دهد و حتی لهجه‌ای که صدایش دارد که با گویش و لهجه مردم اصفهان نزدیکی بیشتری دارد، به نوعی در همان سابقه قابل تعریف است و بعدها خود به سبک و شیوه‌ای در آوازخوانی تبدیل شد. صدای تاج از نظر حال و کیفیت و زنگ و رنگ شاید به خود او منحصر شده باشد، اما از طرز خواندن خوانندگانی چون علی‌اصغر شاهزیدی، برخی آوازهای علیرضا افتخاری، ایرج خواجه‌امیری، مرحوم حسین عمومی و برخی از خوانندگان نسل کنونی که شاگردان آقای شاهزیدی‌اند، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که استمرار شیوه/مکتب آوازی اصفهان با اسلوب و شیوه آوازخوانی مرحوم تاج بیشتر همخوانی دارد، تا دو خواننده دیگر.

۵. کتاب ماه هنر، گفت و گو با محمدرضا شجریان، شماره ۲۲، تیر ۱۳۷۹ ص ۴
۶. جهانپنگلو، امیرحسین (۱۳۶۴) «پژوهشی در مکاتب آوازی ایران»، یادنامه استاد محمود کریمی، به کوشش حسن کریمی، ص ۱۱۵-۱۳۶.
۷. لطفی، محمدرضا (۱۳۸۱) «مکتب آواز در اصفهان؛ شیوه آوازخوانی تاج اصفهانی»، پنجمین سالنامه شیدا (مجموعه مقالات موسیقی)، انتشارات کتاب خورشید.
۸. مشحون، حسن (۱۳۸۰) تاریخ موسیقی ایران، فرهنگ نشر نو.

کتابنامه

۱. ادیب، شیرین (۱۳۸۵) ادیب خوانساری، آوای جاویدان در موسیقی ایران، انتشارات آوای هنر واندیشه.
۲. خالقی، روح‌الله (۱۳۹۰) سرگذشت موسیقی ایران، سه جلد در یک مجلد، انتشارات ماهور، چاپ دوم.
۳. سینتا، ساسان (۱۳۸۲) چشم‌انداز موسیقی ایران، انتشارات ماهور.
۴. کاظمی، بهمن (۱۳۸۹) گلبانگ سربلندی، مبانی و بررسی آواز ایرانی به اهتمام و هزرت پوراحمد و مهدی فراهانی، انتشارات فرهنگستان هنر.

استاد قدسی: خود تاج هم قدی کوتاه داشت، سبزه تند و سرش اصلع بود، با پیشانی برآمده، ساختمان سرش عرض عجیبی بود، از پیشانی تا پشت سرش به حدی غیر معمول فاصله بود که در عرف زمان ما آن را «کله کتابی» می‌گویند. ریش و سبیل را می تراشید و بسیار نظیف و تمیز لباس می پوشید و مطابق معمول زمان کراوات می بست....



از حکیم کاتبی نظم و نظم
 چهارشنبه ۱۳۴۱ در فروردین
 با سر از حرم عدنان نوردی مدد
 ، هر روز ۲۱ تا ۲۲
 پنجشنبه ۱۲ آذر ۱۳۴۱
 اصل ز بهار دم پیش کرد
 گل نزار از ن طبع تا در کرب
 بر سینه هم رقص معن تا به
 زان بر سر دلا ز کس و در

شماره	روز	تاریخ	نوع
۲۸	چهارشنبه	۲۸ فروردین ۱۳۴۱	نظم
۲۹	پنجشنبه	۱۲ آذر ۱۳۴۱	نظم
۳۰	دوشنبه	۱۳ آذر ۱۳۴۱	نظم

من، تو، او و من نثر به تزلزل فرودا

نغمه دادور
 دانشجوی دکتری ادبیات فارسی

نادان؟!*

بگذار برخیزد مردم بی‌لبخند؛
 بگذار برخیزد! ^۴ و ^۵ سالهایی که «موسیقی از رادیو
 و تلویزیون حذف شد، تصویر موسیقیدانها - حتی
 شایسته‌ترین آنها- پخش نمی‌شد. کلاسهای آزاد
 موسیقی تحت فشار قرار گرفتند و...» ^۶ سالهایی که
 موسیقی سنتی - این تنها بازمانده خوش اقبال- آنقدر
 «در تنگنا قرار داشت که به‌درستی نمی‌توانست به
 حیات خویش ادامه دهد.» ^۷

من زاده اردیبهشت ۱۳۶۰ هستم و تو خفته آذر
 ۱۳۶۰! من در حال و هوای مردان و زنان دلیر نفس
 کشیدم. در سالهایی که هر کس گوشه‌ای از این خاک
 را به دندان گرفته بود تا از هجوم بیگانه نگاهش دارد.
 موسیقی و شعر و سینما و همه چیز هم آگاه و ناآگاه

من

چقدر از هم دور افتاده‌ایم! نوبت من، هشتاد و چند
 سال بعد از تو بوده است «بابا»! تو زاده سالهایی
 بوده‌ای که موسیقی داشته جان می‌گرفته و من زاده
 سالهای گلوله و موشک باران. تو در فضایی بالیده‌ای که
 آواز اصیل ایرانی حرمتی داشته^۸، دورانی که موسیقی
 کوچه‌بازاری راه خودش را می‌رفته، موسیقی اصیل هم
 کار خودش را می‌کرده^۹ و من در سالهایی پا گرفته‌ام
 که شاعرانش وصفِ روزگارشان را سروده‌اند:
 «بر کدام جنازه زار می‌زند این ساز؟
 بر کدام مرده پنهان می‌گرید،
 این ساز بی‌زمان؟
 در کدام غار
 بر کدام تاریخ می‌موید این سیم و زه، این پنجه

* گزارش‌گونه‌ای از مصاحبه‌های پراکنده مؤلف با هما و همایون تاج و استاد علی اصغر شاهزیدی که به دلیل جلوگیری از اطناب و بازگویی گفته‌های مکرر، اینگونه طرح و تلخیص گردیده است.

در خدمت جنگاوران بود. روزگار «ممد نبودی ببینی» خوانی‌ها و «منتظریم کی شب حمله، فرامی‌رسد»‌ها. چه جای مقام بیاتِ اصفهان و شعر:

بنشین در کریاس، یاد شاه عباس، بستان از دلبر می
بستان بی‌درپی، می از دست وی، تا کی؟ تا بتوانی!^۸

آن روزها برای تو هم روزگار اخراج از رادیو بود و خواندن:

من تنگدلیم یا که جهان تنگ شده
تیره بصرم یا افق این رنگ شده؟
بر گوش نمی‌رسد نوایی موزون
یا ساز طبیعت خشن آهنگ شده!

حالا امسال بعد سالها دوری و بی‌خبری -سالهایی که هر از گاه نامی از تو شنیده‌ام و تصنیف اصفهانت را زمزمه کرده‌ام؛ سالهایی که تو را تنها، آوازه‌خوان خوش‌خلقی دانسته‌ام که چون میدان نقش جهان مایهٔ تفاخر اصفهان بوده‌ای - تازه به این صرافت افتاده‌ام که بکاوم و بفهممات و این روزها که کمی بیشتر می‌شناسمت در این افسوس مستغرقم که؛ ای کاش دست‌کم، بخت میدان نقش جهان با تو یار بود و نامت جایی در فهرست‌های جهانی ثبت شده بود! کاش از نشر و پخش آثار به‌جای ماندهٔ تو هم حمایتی می‌شد. پسرت می‌گفت: حدود صد کار از تو به‌جای مانده. انگار که صد اثر از «رامبراند» ولی چه فایده؟! کارمان این شده که سال‌به‌سال دور بستر خاکی‌ات در تکیهٔ سیدالعراقین جمع شویم و شنیده‌های سال پیش را مزه‌مزه کنیم و هفتهٔ بعد هم یادم تو را فراموش!^۹

من آدم بت‌پرستی نیستم بابا جان! خیلی چیزها به راحتی در باورم جای نمی‌گیرد. اهل بزرگ کردن بیهودهٔ دیگران و بزرگی بیهودهٔ کسی را باور کردن هم نیستم ولی این روزها که بیشتر به تو مشغول بوده‌ام و نوشته‌ها و گفته‌های پیرامون شخصیتت را خوانده و شنیده‌ام، نیک فهمیده‌ام که تو از جنس این تخته سنگهای پرمدعایی که نام هنرمند را با خود به یدک می‌کشند، نبوده‌ای!

حالا که می‌شناسمت افسوس گریبانم را گرفته که ای کاش در سالهای نوجوانی‌ام وقتی از روی سی‌وسه پل رد می‌شدم، به جای شنیدن ترانه‌های هر روز بی‌کیفیت‌تر از دیروز بعضی شاگردان ناخلف، با زمزمهٔ استادانهٔ تو خمیرمایهٔ ذوقم را شکل می‌دادم. کاش از گلدسته‌های مسجد جامع و رادیو و تلویزیون اصفهان هر روز صدای اذان تو را شنیده بودم. کاش در کتابهای هنر دوران مدرسه با سرگذشت و آثار امثال تو و ادیب خوانساری و بنان و احمد عبادی و شهناز و کسایی و... هم آشنا شده بودم. افسوس از این همه دوری و دیری!

تو

ساعت سه نیمه‌شب بود. با خواب کلنجار می‌رفتی، اما فایده‌ای نداشت. گردبادی دلت را آشفته بود که می‌خواست در هزارتوی حنجره‌ات بیچد و فضای خانه را عطرآگین کند. یک لحظه انگار زمان و مکان فراموش شد. بلند شدی، دوزانو نشستی توی رختخواب و زدی زیر آواز:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست در انکار بماند^{۱۰}

همایون آرام چشم‌هایش را باز کرد و غرق در صدای تو شد. همای کوچک هم غلتي زد و هوش و حواسش را سپرد به آواز. بقیه هم از خواب بیدار شدند؛ اما از جایشان تکان نخوردند. دیگر عادتشان شده بود که با زمزمهٔ تو بخوابند و با گلبانگت بیدار شوند! سالهاست همهٔ اهل خانه و کوچه و شهر و ایرانشهر می‌دانند که عاشق آوازی. آوازه‌ات به حلب^{۱۱} هم رسیده. انگار خدا تو را خلق کرده تا بخوانی.

آرام که گرفتی و خوابیدی، بچه‌ها هم دوباره به خواب رفتند. اما صبح که شد باز خانه پر شد از نوای تو و هیاهوی تاجی^{۱۲} و همایون و پروین و هما و جمشید و پروانه. آنروز انگار راهی شیراز بودی. همایون نگاهی گذرا به تو انداخت و رو به مادر گفت:

مامان چرا بابا تاج هیچوقت خونه نیستند؟!^{۱۳}

آخه باباتون مٹی بلبله مادر جان. نباید که جلوشا گرف! باید بره، بگرده، بچرخد. بلبل باید آزاد باشه!



ثریا دانش، همسر تاج



هما، دختر تاج

همه بار این شش تا بچه روی این یگانه بانو بود. مرد کوچکی بود و زن خانه. همه چیز در اختیار او بود. تصمیم گیرنده و همه کاره این زندگی. بچه‌ها بارها و بارها از زبان تو خطاب به مادرشان شنیده بودند که:

هر چه شما بفرمایید خانم. من ساکت‌م! حرف حرف شماست. انگار خشم نداشتی. انگار بغض و عصبیت در وجودت نبود. جالب‌تر اینکه با آنهمه لطافت و عطف هیچوقت هم ترسی از این نداشتی که شعری که می‌خوانی دل متصدیان وقت را بیازارد! رباعی فرخی یزدی را که سال ۱۳۳۱ در کنسرت آبادان مقابل بزرگان وقت خواندی به یاد داری؟

دردی بتر از علت نادانی نیست
جز علم دواي این پریشانی نیست
هر چند به روی گنج منزل داریم
بدبخت و فقیرتر ز ایرانی نیست^{۱۵}

سینه سپر کردی و کلمه به کلمه‌اش را به تمامی به شنونده‌های مشتاق تحویل دادی و در مقابل مؤاخذه سیاست‌پیشگانی که گویا به تیربج قباشان برخورده بود هم گفتی:

این شعر را که من نگفتم. شاعرش کس دیگری است! من زمانی که برای این کنسرت می‌آمدم در راه چپ‌رنشینی را دیدم که روی گنج نشسته بودند و این شعر را مناسب آن حال خواندم!

همیشه همینطور متین و ملایم و مهربان بودی و همه را خالصانه دوست داشتی. از زن و بچه‌ها گرفته تا پدر و مادر و شاگردان را. حتی آنها که نمی‌شناختیشان راه مردم کوچکی و بازار را یادت هست در آخرین سفر دسته‌جمعی تان وقتی سوار اتوبوس شدید و مسافران شناختند و ابراز محبت کردند، برایشان تا مقصد خواندی؟ بی‌هیچ نخوتی! بی‌هیچ متنی!

وقتی می‌خواندی، آواز، کودکان را تا ملکوت می‌برد. همه‌شان شیفته موسیقی بودند. این شش چکاوک هم فرزندان خلف تو بودند دیگر و از همان کودکی در قفس وجود یک‌یکشان انگار هزاردستانی در بند بود!

پروین صدای خوبی داشت. گفته بودی صدایش لطف صدای دلکش را دارد و قویتر است. دخترک یکبار در نوجوانی در دانشکده ادبیات کنسرت داد و مقبول هم واقع شد؛ اما به احترام حرف تو پایش را نگرفت. همایون هم خواندن را دوست داشت. کمی که از موسیقی سردرآورد شروع کرد به جمع کردن صفحه‌ها و کاست‌هایت. آخر تو که اهل این حرفها نبودی. اهل تعلق و تملک! نه هیچوقت کلید همراهت بود نه قلم نه پول و... همیشه فقط می‌شد کاغذ شعرهایی را که با خط خوش شکسته یادداشت کرده بودی توی جیبهایت پیدا کرد.

تنها چیزی که زمانه برایت جمع کرد کتابخانه‌ای بود با انبوهی از کتابهای شعر که بسیاری از آنها با امضای نویسنده‌شان به تو تقدیم شده بودند؛ از اقبال لاهوری و رهی معیری گرفته تا پژمان بختیاری و صغیر اصفهانی و آتش و گلزار و....

حق هم داشتی. آخر آن روزها که هنر راه کسب درآمد نبود! اگر بود هم، تو از آنهاش نبود. تو راه و روش خودت را داشتی. آزاد بودی و آزاده. کاری هم به کار این دنیا نداشتی. از شاگردهایت که شهریه‌ای نمی‌گرفتی، عایدی کنسرت‌هایت هم که به جیب خیریه‌ها می‌رفت. هنرت را هم هیچگاه به کمپانی‌های رنگارنگ نفروختی. تعلق نداشتی و تعصب هم. فرزندان - پسر و دخترشان - در چشمت فرقی نداشتند. دوست داشتی همه روی پای خودشان بایستند و دور و بر آواز هم نگذارند!

یادت که هست همای کوچک یکبار پنهان از چشم تو در مسابقه آوازی شرکت کرده بود که روز آزمون فهمید داورش تویی! برای هما آن تجربه، تجربه اول و آخر بود. بچه‌ها همه دوستدار موسیقی بودند. کمی هم از آن سر درمی‌آوردند ولی هیچوقت روی خوشی به این علاقه‌شان نشان ندادی. مدام در گوششان زمزمه کردی که:

بابا جان، میادا این کار را شغل خودتان قرار بدهید! این موسیقی جزوی از فرهنگ ماست باید آن را بیاموزید، اما یا بروید بی یک شغل یا تحصیل کنید!

این پند را به شاگردان هم که مثل فرزندان دوستشان داشتی، داده بودی. به علی اصغر شاهزیدی و تقی سعیدی و بقیه. حتی به آنها که برای اولین بار به محضر می‌آمدند. یادت هست به آن دانشجوی کم سن و سال رشته پزشکی که برای تعلیم دیدن آمده بود چه گفتی؟

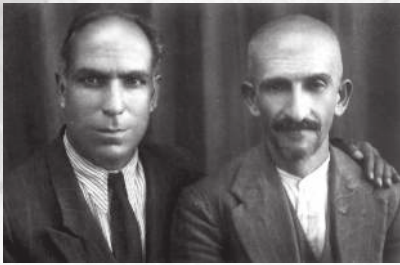
برو درست را تمام کن بابا، پزشک بشو، بعداً بیا. الان وارد این مسیر نشو. برو بابا جان!

شاید همه اینها به این خاطر بود که خودت از نه سالگی از مدرسه بیرون آمده بودی و روانه کلاس سید عبدالرحیم اصفهانی و دیگران شده بودی. از حرفهایت خوب پیدا بود که به تحصیل علاقه داشته‌ای و نمی‌خواستی این فرصت را از شاگردان و فرزندانت بگیری. راستش را بخواهی، هما هنوز هم هر از گاهی دلش می‌گیرد که چرا به خاطر اصرار شما موسیقی را دنبال نکرده ولی خودش را با همان چند کلمه عمو کساییش تسلی می‌دهد که:

بابات خوب کاری کرده عمو جان!

او

اواخر شهریور امسال بود که همراه استاد شاهزیدی به خانه قدیمی تاج اصفهانی رفتم و فرزندش همایون با رویی گشاده پذیرفتان. وارد که شدم بانو تاج^{۱۶} پشت میزی در سمت چپ هال نشسته بود و چایی می‌خورد. گرد پیری روی



تاج و صغیر اصفهانی



همه می‌دونند در موردش! نمی‌خواه من چیزی بگم. گفتم:

حاج خانم، بعضی‌ها دوست ندارن همسرشون اهل هنر باشه. اهل موسیقی و آواز و اینطور چیزها. شما اعتراضی نداشتید؟ نه! ما این چیزا نبود تومن. که خوش بیاد و نیاد و چرا دیر اومدی و زود رفتی و... حالاس که دیگه اینطور چیزا باب شده.

دوست نداشتین آقای تاج به جای آواز خوندن دنبال کار دیگه‌ای برن؟ چرا؟! خوب خودش دوست داشت بخوند! اون زمون که مٹی امروز نبود!

شما ایشونو چی صداشون می‌کردید؟

نمی‌دونم والا! یادم نمی‌یاد!

سفر هم با هم رفتین حاج خانوم؟

بله! (مکث) اون چیزا که گذشت!

و باز سکوت سردش را ریخت روی اشتیاق شعله‌ور من. از آن زنها نبود که بخواهند با تعریف و تمجید از همسرشان خودشان را بزرگ کنند! اهل تفاخر نبود. عزت نفس داشت. فهمیدم که چرا تاج بعد از ازدواجش هم تاج ماند و تاج‌تر شد! هما می‌گفت:

مادر بیست و سه سال از بابا کوچکتر بود؛ اما خوب اداره‌اش می‌کرد. مثل یه بچه ازش نگهداری می‌کرد.

خیلی مراقبش بود. خیلی براش زحمت کشید.^{۲۰}

این زن دنیایی بود که بی‌شک اگر حوصله می‌کرد و گوشه‌ای از آن را برابیم بازگو می‌کرد... اما افسوس! چند دقیقه بعد از درد پا نالید و از اتاق بیرون رفت.

و نسل بی‌ترانه فردا

در این سالها مدام از زبان آنها که مو سپید کرده موسیقی‌اند و یا آنها که متصدی فرهنگ و هنرند خوانده و شنیده‌ایم که موسیقی ایرانی رو به ابتدال گذاشته! اما مگر موسیقی تافته جدا بافته است؟! مگر چیزی جدای از دیگر تحولات جامعه است؟! «موسیقی آفریده‌ای اجتماعی است.»^{۲۱} چرا باید آن را تنها در حد یک وسیله برانگیزاننده عواطف درونی تنزل بدهیم؟! یقیناً اگر حُسن یا خُبشی در ضمیر شنونده نباشد، از موسیقی و هیچ ابزار دیگری هم در برانگیختن آن کاری نمی‌آید و اگر باشد هم ناچار بی موسیقی از جای دیگری سربرمی‌کنند! پس چرا موسیقی اصیل را محدود کنیم و هر روز راه نفس‌اش را تنگ‌تر؟! در اینصورت چه انتظاری می‌توانیم از فطرت‌های موسیقی جویی که ذوق و پسندشان را تعالی نداده‌ایم، داشته باشیم؟! به قول

چهره‌اش نشسته بود؛ اما پیدا بود این صورت، همان قرص ماهیست که تاج‌الواعظین^{۱۷} در دست‌نوشته‌های^{۱۸} که برای جلال‌الدین سفر کرده به یزد فرستاده، وعده خواستگاریش را داده بوده است. کاش برابیم می‌گفت که با آنهمه تفاوت سنی چرا تن به وصلت با هنرمندی داده بود که اغلب در خانه نبود و اگر هم بود مشغول زمزمه‌های درونش^{۱۹}!

با همایون تاج و جناب شاهزیدی وارد اتاق پذیرایی شدیم و من نشستیم پای حرف‌های پسران خوانده و ناخوانده تاج مرحوم که همدیگر را «دادا» خطاب می‌کردند! بعضی خاطرات را این می‌گفت و بعضی را آن. انگار هر دو فرزندان این خانه باشند. گاهی هم که همایون جواب سؤالی را نمی‌دانست می‌گفت:

این رو از آقای شاهزیدی باید پرسین. آخه من چندین سال نبودم. ایشون بیشتر کنار بابا بودند.

با نگاه و پرسش می‌کاویدمشان تا حرف‌های تازه‌ای بشنوم؛ اما می‌دانستم که ناگفته‌ها در دل همان بانوی بی‌کلام است. یک ربع بعد او هم کنار ما بود، ولی با ما نبود. از درد پا می‌نالید و حوصله حرف زدن نداشت. همایون نشست کنارش و با لبخند گفت:

مامان! دلشون می‌خواد بدونند که بابا تاج چطور آدمی بودند؟! از شیخ اسماعیل و بی‌بی و اینها....

من دیگه اینا را فراموش کردم مامان! هیچ‌چی تو نظرم نیست! وقتی شوما می‌گویند یه چیزای میاد به نظرم.

(با خنده) آهان!... من گفتم که مثلاً بابا که سفر بودند وقتی برمی‌گشتند اول می‌رفتند دستبوس پدرشون. اونوقت که تو پاقلمه خونه داشتیم. تو انگورستون ملک! شوما بودی؟! دیده بودی!؟

(خنده) نه شما برای ما تعریف کرده بودین.

خوب اون وقت اینا بود تو نظرم. حالا دیگه تو نظرم نیست! دیگه پیری‌پس ننه! عجیبه من پادرد و اذیت همیشه داشتم اما هیچوقت مٹی امروز نبود! نمی‌دونم چرا اینطورم! صب تا حالام دوتا قرص خوردم عوضی یکی!

پرسیدم: حاج خانوم صدای آقای تاج رو دوست داشتید؟

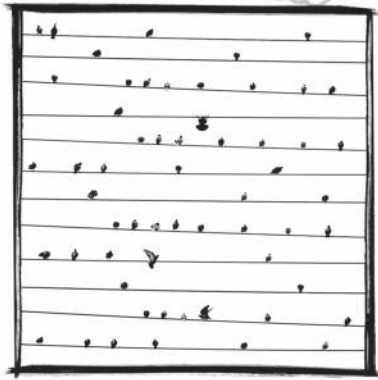
رو کرد به آقای شاهزیدی و گفت:

بله! خوب زندگی ما چیز دیگه‌ای بود و جور دیگه‌ای بود و خوب... آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت، آقای شاهزیدی!

آقای شاهزیدی با لبخند گفت:

البته! اما این پیمانہ هنوز یک چیزهایی توش هست! اینقدر همه‌جا حرفش هست و عکسش هست که....





می‌رن دنبال نیاز خودشون. این موسیقی باید جواب نیاز مردم رو بده!^{۲۱} کاشکی باور کنیم که «موسیقی [اصیل] موجب رشد حساسیت و آزادگی جامعه است»^{۲۲} و بکوشیم تا پسند جامعه را تعالی بخشیم. چه راهی برای این کار ساده‌تر از بازشناسی و بازخوانی آثار تاج^{۲۳} و عبادی و ادیب خوانساری و کسایی و شهنار و محجوبی و صبا و خالقی و دیگر بزرگان رفته و نرفته، برای نسل بی‌ترانه فردا!

هوشنگ ابتهاج:

- شما می‌ری پارچه بخری، می‌تونی گونی بخری، می‌تونی فاستونی بخری! اگه پارچه خوب رو با قیمت مناسبی در اختیار مردم بذاری که مردم نمی‌رن کرباس و گونی بخرن که! وقتی بد به مردم می‌دی مردم عادت می‌کنن! مردم می‌خوان یک چیزی بشنون و یک چیزی واگو بکنن و بخونن. یه نیازهایی در مردم هست که اگه موسیقی ما جواب نده،

۱. شاگردان و فرزندان می‌گویند که تاج اغلب ایشان را با این نام خطاب قرار می‌داده است.
۲. اوژن اوبن - سفیر فرانسه در ایران آن سالها - می‌گوید: «رجال و مالکان بزرگ همیشه یک یا چندین ساززن و آوازخوان اختصاصی در دستگاه خود نگاه می‌دارند و زنان مطرب نیز به اندرونی رفت و آمد می‌کنند. اما چند هنرمند حرفه‌ای معروف به‌طور مستقل و آزادانه زندگی می‌کنند. آنها معمولاً تعلیم موسیقی می‌دهند.» (ر. ک، اوبن! اوژن. ۱۳۶۲). ایران امروز، ترجمه و حواشی علی اصغر سعیدی. کتابفروشی زوار، ص ۲۴۷) مراد نویسنده امثال میرزا حسینی خان تارناوز مشهور و آقا علی‌اکبر و میرزا عبدالله است.
۳. همو می‌گوید: در مراسم عروسی و ختنه‌سوران و دیگر مراسم اندرونی و بیرونی موسیقی با رقص پسرپچگان و ادا و اطوار لوطی‌ها همراه بود و آواز هم که موسیقی سنگین و جدی ایرانی بود، راه خود را می‌رفت. نت نداشت و علاقمندان آن را سینه به سینه یاد می‌گرفتند. آوازه‌ها عموماً از حافظ و سعدی انتخاب می‌شد و همه ایرانیان معمولاً اشعار این دوره را از حفظ بلد بودند! (همان: ۲۴۶).
۴. شاملو؛ احمد. (۱۳۷۸). مجموعه آثار. تهران: زمانه. ج ۲. ص ۱۰۱۵.
۵. ابن‌خلدون می‌گوید: «... موسیقی از آخرین صنایعی است که در اجتماع و عمران پدید می‌آید و نیز این هنر از نخستین صنایعی است که در هنگام ویرانی و سیر قهقراپی یک اجتماع از آن رخت می‌بندد و زایل می‌شود.» (ر. ک، ابن‌خلدون؛ عبدالرحمن. ۱۳۶۲). مقدمه ابن‌خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ چهارم.
۶. دهلوی؛ حسین. (۱۳۷۰). کتاب ماهر، مجموعه مقالات موسیقی جلد اول. تهران: مؤسسه فرهنگی ماهر، ص ۱۶.
۷. همانجا.
۸. این تصنیف را ملک الشعراء بهار در دوران تبعید خود در اصفهان در سال ۱۳۱۲ ساخته و به اهالی اصفهان اهدا کرده است. (بهار؛ محمدتقی. ۱۳۳۶). تهران: چاپخانه فردوسی. ص ۵۳۰).
۹. ر. ک، کسایی؛ حسن. (۱۳۸۷). هزار دقیقه با هزارداستان (مصاحبه). فصلنامه دریاچه. شماره هفدهم، ص ۵۷.
۱۰. «خیلی‌ها فکر می‌کنند این مراسم را می‌گیریم که عرصه جولان آنها باشد. با طرفدارانشان می‌آیند و می‌خوانند و...» (مصاحبه منتشر نشده مؤلف با هما تاج، فرزند استاد تاج، مهر ۱۳۹۰)
۱۱. با الهام از گفته‌های استاد علی‌اصغر شاهزیدی (استاد آواز و از شاگردان استاد تاج اصفهانی)، هما و همایون تاج (فرزندان استاد تاج اصفهانی) در گفتگوی منتشر نشده‌ای با مؤلف، شهریور و مهر ۱۳۹۰.
۱۲. ر. ک، حافظ؛ شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۳). دیوان. تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ پنجم، ص ۱۲۸.

استاد قدسی: جلال تاج، انسان آزاده متواضع صبور و بسیار مؤدبی بود، خودخواهی های بعضی هنرمندان معاصر را ابدأ نداشت. در محافل و مجالس دوستانه بسیار مؤدب می‌نشست، لفظ قلم صحبت می‌کرد. بسیار خوش مشرب و خلیق و گرم و نرم بود، برای شادی دوستانش گاه به تقلید و گاه به حرکات کودکانه می‌پرداخت که انسان از خنده روده بر می‌شد....

تاج ادرم چون نکس شنید و نمین دیدم

خسرو احتشامی هونه گانی

ز داغ تاج، چنان مویه در همایون است
که پرده دل عشاق چشمه خون است
ز آه، آینه اصفهان ملال انگیز
ز درد، گریه زاینده رود گلگون است
نوا به شیوه بیداد می کند فریاد
که سوز ماتم یاران ز وصف بیرون است
به باغ نغمه چکاوک نمی زند پر و بال
گل سکوت به گیسوی چنگ و قانون است
ز شور کعبه آواز بیدلان افتاد
حجاز را سر دیوانگی چو مجنون است
مرا ترانه عمگین ز مرگ موسیقی است
هوای مرثیه دارد دلی که محزون است!

آذرماه ۱۳۶۰

استاد محمود فرخ خراسانی

بهار چون شه گل راه تخت سبزه نشاند
نهاد بر سر گلبرگ شبمنی چون تاج
فزود رونق این بزم خسروانه ما
قدوم همدم فرخنده مقدمی چون تاج
مسلم است مرا ملک خوشدلی این دم
نمود زمزمه زبری و بمی چون تاج
به بلبل اینهمه دانی چرا فریفته اند
که گاه نغمه سرایی بود کمی چون تاج
به صوت بلبل و لطف گل و صفای بهشت
نه کس شنید و نه من دیدم آدمی چون تاج
تو تاج مایی و شاید که افتخار کنی
چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج



تورودین اوست صفر طابخر آوریل
 ۲۲
 همه از عشق و زهد گامی
 درت بعد از هم جلالی
 یکشنبه ۲۳
 پسر می آمد در راه پسر کجایان
 دلمی بگفت زنده گامی
 دوشنبه ۲۴
 دل در نعلین سلمان صفتش بود
 دل بر جهان بستند تا کی وفا کرد
 فرقی تنی که جاهل همه عزیز در
 با طهرستان بخورد در بر کفن جان کرد
 سه شنبه ۲۵
 ولادت حضرت امام موسی کاظم (ع)

این یس
 گنج عزالت هر دو دهفانی کن از این
 تا بیداری کاخچه سطرسی تو در سوختن
 حسن گوگرد سحر خشت عمر خدای کردن
 زود بر خاک سپاره زور که بگردد کیمت
 نگاه قصر تو آمد تا حرکت باس
 هر چه هیچ تبار عزت در قدرت
 که از آنکه با هر هستی نومی ضعف خراج
 که از نری تو جو تا دون گدا از دست
 دلم لرخت بر سر لکی زه نرسد
 در معرفت و بیخفت با سر زور در
 در نما که بگردد ستانم
 در دست دارنده

تاج از نگاه ادیب

اسماعیل ادیب خوانساری

خواننده

متن ذیل سخنرانی منتشر نشده‌ای است از مرحوم استاد ادیب خوانساری که در سال ۱۳۵۵ از رادیو ایران بخش گردیده است. موضوع این سخنرانی «جلال تاج اصفهانی» است.

و اما راجع به آقای تاج؛ آقای تاج اصفهانی که فعلاً معاصر هستند، پسر مرحوم نیم‌تاج بودند که مرحوم نیم‌تاج روضه می‌خواند و اهل علم، باسواد و مرد بسیار شریفی بود. بنده، موقعی که در اصفهان بودم، با مرحوم تاج آشنا شدم و ایشان به من گفتند: آقا من یک پسری دارم به نام جلال و جلال خیلی خوب می‌خواند و خیلی دلم می‌خواهد شما ایشان را ببینید و در آن زمان که من آقای تاج را دیدم، قدرت صدایی فوق‌العاده داشت و از حیث قدرت صدا و خواندن، ستاره عصر خودش بود. اما تاج منبر می‌رفت و روضه می‌خواند. این جانب در آن عصر به همه چیز پشت پا زده بودم و می‌گفتم موسیقی را باید از راه دیگری ترویج کرد نه از راه منبر و روضه و چیزهای دیگری و این بود که با یک عده‌ای در اصفهان، مخصوصاً عده‌ای از خوانین، معاشر بودم و تاج وقتی دید ادیب این کار





تاج و ادیب

تاج تحریرهای مشکلی می‌داد که کار همه کس نبود. صدای غرایبی داشت و صدایش بسیار جذاب بود. خوب خواند و تا حالا هم که شاید سنش یکی دو سه سال از من بزرگتر است - البته اگر به ایشان برنخورد- خوب می‌خواند، چون وقتی من ایشان را دیدم، دو یا سه سال بزرگتر از من بود و الآن هم اغلب تلفنی مذاکره می‌کنیم و تهران هم که تشریف می‌آورند، منزل ما می‌آیند و می‌روند. تاج را من خیلی دوست دارم. خیلی خوب خواند. یکی از خواننده‌های عصر ما بود که دیگران از او استفاده کردند. مکتبی بود. مخصوصاً برای خواننده‌های اصفهان و الآن خواننده‌هایی که در اصفهان می‌خوانند، می‌گویند: «سبک تاج».

وقتی صفحات و نوارهای بنده در تهران پخش می‌شد، یک عده‌ای از روی مکتب من مشق می‌کردند. باوجود اینکه نوارها و صفحات دو سبک بود؛ یکی سبک ادیب در تهران و دیگری سبک آقای تاج در اصفهان. و واقعاً خداوند به این مرد عمر بدهد و باید از ایشان واقعاً قدردانی کرد. مردی بود که به موسیقی ایران خدمت کرد.

را کرده است او هم منبر را کنار گذاشت و در سبک و سیاق خواننده‌ها افتاد که اصلاً دیگر ردیف بخواند و در جلسات حاضر شود و با ساز بخواند و چون قبلاً برای او این چیزها نبود، قدری برایش سخت بود که در مجالسی حاضر شود و با ساز بخواند چون از حیث پدری و فامیلی برایش مشکل بود.

واقعاً من و تاج، شبها با هم زندگی کردیم و یک مسافرت هم به اراک کردیم و زندگی من و تاج با هم گذشت. مخصوصاً من و تاج گاهی از هم سؤال می‌پرسیدیم. مثلاً من می‌پرسیدم: آقای تاج نقص خواندن من در کجاست؟ کجای خواندن من نقص دارد؟ شما به من بگویید، چون شما می‌فهمید. و همچنین تاج از من می‌پرسید که آقای ادیب، سبک خواندن من چگونه است؟ کجای خواندن من غلط است؟ ما اصلاً به همدیگر یاد می‌دادیم و ایراد می‌گرفتیم که مثلاً آقای تاج تو اگر این شعر را این طور بخوانی، بهتر است و آقای تاج هم به من یاد می‌داد، ولی واقعاً در عصری که تاج می‌خواند، خواننده‌ای نبود که بتواند در مقابل ایشان عرض اندام کند و این، عین حقیقت است که عرض می‌کنم.

ما اصلاً به همدیگر یاد می‌دادیم و ایراد می‌گرفتیم که مثلاً آقای تاج تو اگر این شعر را این طور بخوانی، بهتر است و آقای تاج هم به من یاد می‌داد، ولی واقعاً در عصری که تاج می‌خواند، خواننده‌ای نبود که بتواند در مقابل ایشان عرض اندام کند و این، عین حقیقت است که عرض می‌کنم

استاد قدسی: در حفظ اسرار دوستان بسیار امین بود. اغلب، خانه دوستان فقیر را بر کاخ ثروتمندان شهر و مهمانی‌های پر تکلف ترجیح می‌داد. مردم را دوست می‌داشت و در بین مردم بسیار محبوب بود. سادگی و ساده دلی‌اش حد نداشت. وقتی، یکی از رندان اصفهانی او را فریب داده، پولهایش را گرفته، حمام خرابه‌ای غیرقابل تعمیر را در تبریز به او فروخته بود. در احیای حمام که هیچ گاه از لحاظ مادی سودی نکرد، رنج‌ها کشید و خون دل‌ها خورد و سرانجام آن را رها کرد و به اصفهان بازگشت.

از دیهشت اردیبهشت
 چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت
 که رزم سپردی از اصرار
 تبار گنج بسیار در لشکر
 بخشید از تمام مردمی
 که چنان در پیش روی
 حیران از خود نیامداری
 چه نگه میکنی که کار فرزند
 این تبار که چون از ما نبرد
 خورشید ما بعد از هر زمان که در آن
 در کس که هر که در آن

مترکات و اصلاحات شیخ شیراز و تاج اصفهان

خسرو احتشامی هونه گانی
 شاعر، پژوهشگر ادبیات

جملگی برآندند» در این مختصر، به مشترکات روحی و اخلاقی او با قلۀ غزلسرای ایران اشارتی می‌رود... (۱) هردو خداوند ذوق، سعدی و تاج، در محیط اجتماعی، مورد احترام مردم بودند، هردو معزز و مکرم می‌زیستند. مردم آنان را دوست داشتند و این دوستی دوسویه بود. جالب‌تر آنکه مزار هر دو زیارتگاه زندان جهان است، آن در شیراز و این در اصفهان.

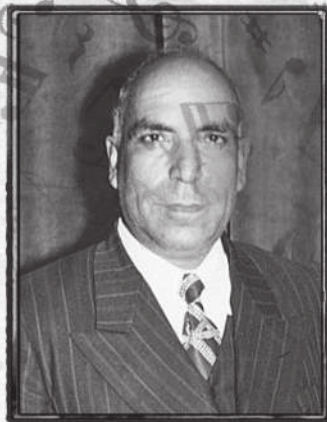
هرکس به زمان خویشان بود
 من سعدی آخرالزمانم

* * *

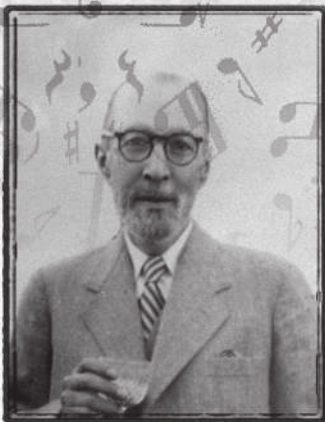
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی
 که بر جمال توفتنه است و خلق برسخنش

مشروطیت نه تنها یک تحول سیاسی در جغرافیای ایران است که نوعی رستاخیز ادبی، تجدد در صنعت، قیام در جهان بینی و عصیان در موسیقی زنگ زده قاجاری است. اپراهای میرزاده عشقی، عاشقانه‌های علی اکبر شیدا، سرودهای وطنی عارف، تصنیف‌های سیاسی بهار و ترانه‌های وحید دستگردی دنباله این عصیانند. این شط خروشان تا پس از کودتای ۱۲۹۹ هم ادامه یافت. جوانترها به میدان آمدند و موسیقی راه ماندگاری را کشف کرد. در این میان تاج اصفهانی آزاده، غیرتمند، نوآفرین و دلیر، با صدایی فلکی و نوایی عرشی. گنجینه موسیقایی او در طی هشتاد و چندسال عمر تا عصر ما کشیده شد و هنوز هم به همان زیبایی مشتاقان را سرمست می‌کند. تاج از دلدادگان شیخ شیراز بوده و این «قولی است که





جلال تاج



ملک الشعراء بهار



سعدی

نه کسی را در ادبیات پارسی می توان با سعدی مقایسه کرد نه کسی را در آواز و موسیقی معاصر با تاج، و نه می توان به هنر آنان چیزی افزود و یا برای برتری چیزی کاست

آواز و صدای دلنشین تاج نیز از چنین خصوصیتی برخوردار بود و خلق، فتنه صدایش بودند. از دعوت‌های مکرر به محافل بزرگان و حتی طبقات زیردست اجتماع که بسیار هم دوست داشت، این فتنه‌گی هویدا بود.

سماع اهل دل آواز نالهٔ سعدیست
چه جای زمزمهٔ عندهلیب و سجع خمّام؟

۲) هردو خداوند ذوق بی‌نیاز و دارای استغنای طبع بوده‌اند. وارسته، آزاده، به دور از تعصب و تعبد شخصی، مدح‌گرایی، تملق، چاپلوسی، کاسه‌لیسی.

ز دوست هر که تو بینی مراد خود خواهد
مراد خاطر سعدی مراد خاطر اوست

شرح این استغنا در وجود تاج از مقولهٔ توضیح و وضاحت است. تاج به نوعی عرفان علمی رسیده بود، حالات آزادی و جوانمردی او *أظهر من الشمس* است و نیازی به بسط و تفسیر ندارد. راستی که مصداق شعر شیخ شیراز بود و از دوستان جز دوستی طلب نمی‌کرد و از بزرگان جز شناخت هنر خود چیزی نمی‌طلبید، چرا که توقع دنیای نداشت.

ترک دنیا و تماشا و تنعم گفتیم
مهر مهریست که چون نقش حَجَر می نرود

۳) هر دو خداوند ذوق در زمان حیات یک قد و قامت از دیگران بالاتر و والاتر بودند و هر دو ویژگی‌های متعدّد بزرگی را داشتند. بیچاره مجد همگر که نابخردانه فکر می‌کرد او و سعدی به امامی شاعر نمی‌رسند و جالب‌تر آنکه هنر خود را در ترازوی شیخ شیراز می‌سنجید. زهی نادانی، و چه خوانندگان کوچکی که در حیات تاج به سبب پخش صدایشان از رادیو هنرشان را با تاج همسنگ می‌دانستند.

عجب که هم سعدی و هم تاج این تفاوت با دیگران را دریافته بودند، اما هر دو چه خاکسارانه در برابر مردم سر خم می‌کردند و به تکریم فرود می‌آوردند.

سعدی علم شد در جهان صوفی و عامی گویدان
ما بت پرستی می‌کنیم آنکه چنین اصنام را

استاد عبادی نوشته‌اند که «شهرت تاج را شنیده بودم و از طریق صفحه، صدایش را هم، آرزویم روزی در محفلی میسر شد و از افتادگی آن بزرگ شگفت زده شدم، در صورتی که معروف خاص و عام بود.»

مگر نه آنکه شیخ اجل هم در جامع کاشغر از مولد خود می‌گوید بی‌آنکه بدانند سعدی است؛ «بامدادان که عزم سفر مصمّم شد، گفته بودندش که فلان سعدی است دوان آمد و تلطف کرد و تأسّف خورد.»

بلای عشق تو نگذاشت پارسا در پارس
یکی منم که ندانم نماز چون بستم

۴) هر دو خداوند ذوق جامعیت هنری داشته‌اند؛ نه کسی را در ادبیات پارسی می‌توان با سعدی مقایسه کرد نه کسی را در آواز و موسیقی معاصر با تاج، و نه می‌توان به هنر آنان چیزی افزود و یا برای برتری چیزی کاست.

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس
حد همین است سخندانی و زیبایی را

* * *

همه کس را مگر این ذوق نباشد که مراسم
کانچه من می‌نگرم بر دگری ظاهر نیست

۵) هر دو خداوند ذوق از حیث فضایل اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، معلّمی، پایداری، پرورش هنری، محبت، وفاداری و دوستی زبانزد، الگو و تندیس انسانی کامل‌اند. اگر می‌شود از سعدی درس اخلاق گرفت از تاج هم می‌توان درس زیستن، آموخت، برآستی که راه رفتن تاج، نگاه تاج، هم صحبتی تاج، نشست و برخاست تاج در مجموع، کتاب گلستان شیخ اجل را به یاد می‌آورد و چه زیبا سروده بود آن شاعر سبک اصفهانی که:



عارف قزوینی

میرزاده عشقی

درویش خان

اگر می‌شود از
سعدی درس اخلاق
گرفت از تاج هم
می‌توان درس
زیستن آموخت،
براستی که راه
رفتن تاج، نگاه تاج،
هم صحبتی تاج،
نشست و برخاست
تاج در مجموع،
کتاب گلستانِ شیخ
اجل را به یاد می‌آورد

من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس
زحمتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است

... می‌اندیشم که این شیرینی در آواز تاج به او همین زحمت
را می‌داد و استاد مجبور به تحمل بود.

(۷) هر دو خداوند ذوق، اهل قناعت، جوانمردی، درویشی،
کرامت انسانی، شرافت نفس، تهی از حرص و طمع و ولع بودند؛
هم زندگانی شیخ شیراز و هم زندگی تاج جز این نبود، بلکه
تجسم همه آرمانهای معنوی انسانی برتر بود و شیخ نه از وزیری
و نه از امیری دربوزه نکرد چرا که حاضر بوده آهن تفته را خمیر
کند و دست بسته در درگاهی نایستد. تاج هم تا آخرین لحظه
عمر از این جاده‌ای که پیر او رفته بود گامی بیرون نگذاشت.

سعدیا سرمایه‌داران از خَلل ترسند و ما
گر برآید بانگ دزد از کاروان آسوده‌ایم

* * *

مُمسک برای مال همه ساله تنگ‌دل
سعدی به روی دوست همه روز خرم است

(۸) هر دو خداوند ذوق در عرصه حیات، آوازه هنر خود را
بیرون از مرزهای ایران به چشم دیده‌اند، در حالی که انبوهی
از هنرمندان پس از مرگ به شهرت رسیده‌اند اگر بخت
یارشان بوده باشد و گروهی را زمانه پس از غربال به فراموشی
سپرده‌است. اما سعدی و تاج در حیات خویش آوازه خود را
در دوردست‌ها دیده و شنیده‌اند؛ اگر نام سعدی ترنم زبان
قایقرانان چینی بوده، نام تاج نیز در مصر، لبنان، سوریه و شبه
قاره افغانستان و ترکیه بر صفحات شنیده می‌شد.

سعدیا نامت به رندی در جهان افسانه شد
از چه می‌ترسی دگر بعد از سیاهی‌رنگ نیست

* * *

کاش باری باغ و بستان را که تحسین می‌کنند
بُلبلِ بودی چو سعدی یا گُلی چون روی دوست

گر به گردِ روی او گردیده‌ام عیبم مکن
طفل مکتب خانام دورِ «گلستان» کرده‌ام

یقین دارم که تاج از کودکی با «گلستان» انس و الفت
داشته چنانکه دیگر بزرگان و گرنه نمی‌توانست در آیین و
آداب زندگی این همه به فلسفه عملی گلستان نزدیک باشد
شیخ هم می‌فرمود:

سعدی همه ساله پند مردم
می‌گوید و خود نمی‌کند گوش

* * *

سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست
گو همه دشنام گو کز لب شیرین دعاست

* * *

به جان مضایقه با دوستان مکن سعدی
که دوستی نبود هر چه ناتمام کنند

* * *

راه ادب این است که سعدی به تو آموخت
گر گوش بداری به از این تربیتی نیست

(۶) هر دو خداوند ذوق در ارائه هنر خود «معیار» محسوب
می‌شوند. معیار زبان پارسی و غزل و نثر ایران شیخ اجل است
و معیار آواز شیوه اصفهان و موسیقی معاصر این سرزمین،
تاج. چرا که با طلوع او جوانان راه تاج را رفتند و به او تأسی
کردند، حتی پدیده دهه‌های اخیر موسیقی ملی ایران، استاد
شجریان می‌گوید: خود من، هم در روش جمله‌بندی و ترکیب
بندی در تحریر از سبک آواز تاج بهره برده‌ام، هم از آوازش و
از ارشادهایش استفاده کرده‌ام.

شکرین حدیث سعدی بر او چه قدر دارد
که چو او هزار طوطی مگس است پیش قندش

* * *



استاد تاج در سیر زندگی پربرکت خویش نه چشم داشتی به مال و منال مردم داشت و نه نگاهی به اندوخته دوستان، چرا که طبع منیع او تنها موسیقی را می‌پسندید

۹) هر دو خداوند ذوق در رفتار روزمره، خوش خلق، کریم، خندان، خوش مشرب و خوش برخورد بوده‌اند از خودستایی و ترشروی پرهیز داشته‌اند لذا راز رستگاری اجتماعی هر دو و قبله ارباب دل بودن هر دو در حُسن خلق و رفتار نیکو و سرشت پاک است و بس.

پیش از این گویند سعدی دوست می‌دارد ترا
بیش از آنت دوست می‌دارم که ایشان گفته‌اند

* * *

اگر مراد تو ای دوست بی مرادی ماست
مراد خویش دگر بار من نخواهم خواست

۱۰) هر دو خداوند ذوق ستاینده زیبایی، جمال و عشق‌اند؛ چه در لایه خاکساری و مجازی و چه در لایه عارفانه و افلاکی آن. در آواز تاج این دورگیری شوریدگی خود را نشان می‌دهد. از ابیات انتخابی آوازهای او هویداست که اندیشه تاج به تفکر سعدی نزدیک است:

عیب سعدی مکن ای خواجه اگر آدمی
کادمی نیست که میلش به پری رویان نیست

* * *

من از ین بند نخواهم به درآمد همه عمر
بند پای که به دست تو بود تاج سر است

۱۱) هر دو خداوند ذوق، تعقل و تأمل و اعتدال بر روحشان جاری و ساری است. طوفان انفعالات در آنان کمتر مشاهده می‌شود. هر دو استیلای کافی بر پندار، کردار و رفتار و اعمالشان در جامعه داشته‌اند؛ چنانکه در قبیله هنر از آنان به نیکی یاد می‌شود و رفتارشان سرمشق قلمداد گردیده‌است.

سعدی سپاس دار و جفا بین و دم مزن
کز دست نیکوان همه چیزی نکو بود

یادنامه تاج منبع بسیار ارزشمندی برای شناخت رفتار و کردار استاد آواز ماست.

۱۲) هر دو خداوند ذوق از فروش هنر خویش پرهیز داشته‌اند؛ آنچه آفریده‌اند، بیرون از حوزه عاطفه نیست. هنری فاخر، متعالی و عام برای همگان، رایگان برای جامعه، بی هیچ سودی و امید منفعتی و انباشت زر و سیمی.

وفای یار به دنیا و دین مده سعدی
دریغ باشد یوسف به هرچه بفروشی

استاد تاج در سیر زندگی پربرکت خویش نه چشم داشتی به مال و منال مردم داشت و نه نگاهی به اندوخته دوستان، چرا که طبع منیع او تنها موسیقی را می‌پسندید.

۱۳) هر دو خداوند ذوق، به نوعی از چاشنی عرفان معتقدند. بیشتر اشعاری که تاج حتی بیرون از قلمرو سعدی خوانده در عین خاکساری و عاشقانه مجازی بودن، رگه‌ای از عرفان را داراست. غزل‌های شیخ اجل هم که قله بلند لطافت و زیبایی‌اند، از این صفات بی‌بهره نیستند. سعدی از شعر عاشقانه به عارفانه و گاهی به غزل زاهدانه هم می‌رسد؛ هنر تاج نیز تلفیق شگفتی از این هرسه است.

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی
تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

* * *

لایق سعدی نبود این خرقة تقوی و زهد
ساقیا جامی بده وین جامه از سر بر کنش

۱۴) هر دو خداوند، دانشی مرد، خردمند، فرزانه و در گستره هنر خود دانای روزگارند اگر چه این سعدی است که تاج را در سایه حمایت خویش می‌گیرد چراکه شیخ از مسلمات بینش و دانش و خردورزی است و تاج در این مکتب پرورش می‌یابد و اهل مطالعه و دانش‌اندوزی می‌گردد. ابیاتی که انتخاب می‌کند، از گستردگی ذوق و اطلاع ادبی وی حکایت دارد؛ پیداست که مرشد خود سعدی را بخوبی می‌شناسد؛ درست همانند یک اهل ذوق و پژوهشگری ادیب و باتجربه. و بالاتر از آن، می‌فهمد و می‌داند که چگونه باید ادا کند و حق شعر استاد را به جای آورد التفات تاج به دواوین بزرگان شیوه اصفهانی مثل مولانا، صائب، کلیم و طالب آملی نیز گویای ژرفای مطالعات اوست:

منطق سعدی شنید حاسد و حیران بماند
چاره او خامشی است یا سخن آموختن

* * *

هرچه کوتاه نظرانند بر ایشان پیمای
که حریفان ز مل و من ز تأمل هستم



بیشتر اشعاری که تاج حتی بیرون از قلمرو سعدی خوانده در عین خاکساری و عاشقانه مجازی بودن، رگه‌ای از عرفان را داراست

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را
قرار دادن (ر) یار که جزء اصلی کلمه است با ترکیب الف
ندا و ایجاد ردیفی آوایی با «یای» یار و مطلع غزل تنها از او
برمی‌آید.

یا در این بیت زیبا با قافیۀ برخاست، صحراست، آراست،
آنجاست، پیداست، خراست می‌فرماید:

چشم چپ خویشتن برآرم
تا چشم نبیندت به جز، راست

که علاوه بر ایهام، شگرد ظریفی است از قافیه آرایبی و این
تنها در دیوان شیخ اتفاق افتاده است. به نظر می‌آید آواز
استاد تاج اصفهانی هم از همین قماش است. هنری جاودانه
و تقلیدناپذیر؛ هنری که تنها خاص اوست آنهایی هم که
خواسته‌اند به حریم تاج نزدیک شوند غیر از کاری صوری آن
هم بر روی تحریرهای تاج کاری کارستان نکرده‌اند.

اگر چه این کوچک شاعرم و شاید مورد بی‌لطفی برخی
از عزیزان موسیقی قرار گیرم که چرا فلانی نظر می‌دهد اما
می‌خواهم عرض کنم موسیقی جزء لاینفک شعر است و
نمی‌توان آن را مجزای از شعر دید. شاید شاعر نتواند سازی
را بنوازد اما در فهم موسیقی نباید تردید کرد؛ پُل والری از
شاعران بزرگ معاصر فرانسه، نظراتی درباره معماری دارد،
گفته نیز نظراتی در مورد معماری داشت. مهندس گدار،
باستان‌شناس پرآوازه معاصر، می‌گفت: اگر والری شاعر نبود
نظریه او را طرد می‌کردم. پس سخن این کوچک درباره آواز
تاج می‌تواند محل تأمل باشد.

چند نکته در آواز همایون او سالهاست مرا به خود مشغول
داشته که برای دوست فرهیخته و جناب استاد آواز و صاحب
ترانه ماندگار «جهان مست و زمین مست آسمان مست»
شاهزیدی عرض کرده‌ام. این کشف و شهود را نه از کسی
شنیده‌ام، نه کسی تا امروز اشاره‌ای به آن کرده است. این را
می‌گویم تا فردا مدعیان سر برنیاورند.

تاج در آغاز آواز: در مطلع:

از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم

که با آرامشی شگفت و ترمی مخملی چون پرافشانی نسیم
شروع می‌شود و ذهن را به مصراع دوم می‌کشاند تا یک

۱۵) هر دو خداوند ذوق دست ارادت به هیچ پیری نداده‌اند،
در حالی که روزگار هر دو با تصوف و عرفان و خانقاه پیوند
دارد. شیخ اجل البته از بزرگانی مثل: سهروردی نام می‌برد؛
مرشدی که بر روی قایق در دریا به او اندرز می‌فرماید، اما
شیخ در سیر و سلوک آزاد است و خود سالک. تاج با نظر
عمیق به کلیات شیخ این شیوه را تکرار می‌کند. با آنکه از
جوانی و در اوج شهرت از پیران خانقاه تا شاعران عارفی مثل
صغیر اصفهانی به او عشق می‌ورزند، آزادگی خود را در وادی
عرفان و رندی حفظ می‌کند و دست ارادت به پیری نمی‌دهد.

گبر و ترسا و مسلمان هر کسی در دین خود
قبله‌ای دارند و ما زیبا نگار خویش را

* * *

خود سرپرده قدرش ز مکان بیرون بود
آن که مادر طلبش جمله مکان گردیدیم

۱۶) هر دو خداوند ذوق از قبیلۀ عالمان دین بودند شیخ
شیراز می‌فرماید:

همه قبیلۀ من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

تاج هم از همین قبیله بود. سلسله خانوادگی او همه اهل
علم و عالم دین، معتقد و مؤمن به مبانی دین مبین اسلام و
گسترش دهنده معارف خاندان عصمت و طهارت بودند. استاد
فرزند شیخ اسماعیل تاج الواعظین از وعاظ مشهور اصفهان
است. گویا در کودکی صدای تاج را در منزل می‌شنود و فرزند
را برای رسیدن به مقصود یاری می‌دهد. معلم عشق این بار به
جای آموختن شاعری، موسیقی را سرمشق می‌کند.

پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم
قبله اهل دل منم سهو نماز می‌کنی

۱۷) تقلید ناپذیری

معجزه شیخ اجل در بنیاد زبان‌شناسی است و آفریدن زبانی
دست نیافتنی. در تغزل چه در حوزه خیال چه در حوزه عاطفه
چه در حوزه ساخت و صورت هیچ شاعری به حریم او نزدیک
نیست. شگردهای زبانی، بیانی و کلامی او چنان در دوردست هنر
قرار دارند که تنها می‌توان با خیال آن خوش بود. گرتنه برداری،
تقلید، و سوادنویسی کاری عبث و بیهوده است. نمونه:

زیبایی غیر مترقبه را به نمایش درآورد، در مصراع دوم:

مگر نه حضرت شیخ می فرمود:

همچو پروانه که می سوزم و در پروازم

تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی
چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیایی

تحریر را بر روی «پرواز» فرجام می دهد و با این کار نه تنها تداعی،
که تصویری شاعرانه را دوچندان می کند، چراکه شنونده بال بال زدن
پروانه در حال پرواز را احساس می کند؛ در مصراع:

درد پنهان فراقت ز تحمل بگذشت

۱۹) ارزش و جاودانگی هر دو خداوند ذوق در حجم آثار نیست، بلکه
در انسانیت، پویایی اندیشه، دامنه معرفت، رسوب در زمان، شناخت
زیبایی، تسلیم و رضا، ابداع هنری، مهرورزی، خدامحوری، راستی و
کمال، عفو و بخشش، گذشت و گذشت است...

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است
وقت عذر آوردنست استغراالله العظیم

تحریر به صورت کیش بر روی فعل «بگذشت» ادامه می یابد که باز
هم به گونه اعجاب انگیز گذشت زمان را یاد می آورد.
و در مصراع:

ورنه بسیار بجویی و نیایی بازم

مرا سخن به نهایت رسید و فکر به پایان
هنوز وصف جمالت نمی رسد به نهایت

فعل «جستن» با تکیه و تأکیدی که با تشدید بر روی واژه «بجویی»
خود را نشان می دهد، حالتی سخت جستجوگر را به مخاطب القا
می کند. القایی غم انگیز و ملال آور از گذشت عمر که رگه ای خیامی را
در خود نهفته است که به هیچ وجه تقلیدپذیر نیست.

قیامت می کنی سعدی به این شیرین سخن گفتن
مسلم نیست طوطی را در ایامت شکرخایی

۲۰) هر دو خداوند ذوق از جاودانگان گستره هنرند. سعدی بی تردید
بلندترین قله غزل و معمار اصلی زبان و ادب پارسی است. به گمان این
کوچک غزل به مفهوم ناب آن تنها در زبان شیخ شکل گرفته در جایی
دیگر هم نوشته ام که آن چه قبل از سعدی است غزل - قصیده است از نوع
سنایی یا غزل جمال الدین و یا کمال و آن چه پس از سعدی است، غزل واره
است. حتی غزلیات آسمانی حافظ. او خود درست می اندیشید که فرمود:

که شعر اندر چنین مجلس ننگجد
بلی گر گفته سعدیست شاید

هر دو خداوند ذوق با قرن ها فاصله، کار هنری شان به گونه اتحاف
دست به دست رفته است؛ در مقدمه گلستان شیخ اجل می فرماید که
رقعه منشآتش را چون کاغذ زر می برند و در غزلی تکرار می فرماید که:

خوش است نام تو بردن ولی دریغ بود
در این سخن که بخواهند برد دست به دست

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش
می گویم و بعد از من گویند به دورانها

بزرگان موسیقی معاصر ایران معتقدند که تا موسیقی هست، تاج
هم هست.

این خداوند ذوق از ماندگاران جهان موسیقی است، کافی است از قول
زنه یاد استاد علی تجویدی یادآوری کنیم که تاج اصفهانی از جمله
چهره های درخشان عالم هنر خوانندگی است که شاید سالیان دراز مادر
دهر چنان فرزندی نژاید و خوش تر آنکه از زبان مراد وی بشنویم که:

کس در نیامده است به این خوبی از دری
دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری

چرا که غزل های شیخ را با رونویسی به عنوان تحفه و سوغات
از شیراز به اقصا نقاط جهان می بردند، اتفاقاً صفحات آواز استاد
تاج را هم به گونه اتحاف شهر به شهر می بردند. در مشهد دوست
موسیقی دانی بود با نام «آفتاب» که تار را استادانه می نواخت و آواز
را خوش می خواند؛ با چند تن از یاران مشهدی در منزل او بودم
صفحاتی را بر دیوار دیدم که با خطی شکسته بر آن یادبود نوشته
بودند. وقتی با سؤال من روبرو شد، گفت: از استاد تاج اصفهانی است
که دوستان دیرین هدیه فرموده اند. از سرنوشت آن صفحات اطلاع
دیگری ندارم. دوست شاعر امیر برزگر پیش ایشان آواز می آموخت.

استاد قدسی: اهل تخصص و موسیقی دانان زمانه ما او را یکتای بی همتا می دانستند
و می دانند. یکی از دوستان موسیقی شناس می گفت: «همان مقامی را که سعدی
در غزل فارسی و میرعماد در خط نستعلیق برای خود احراز کرده اند، تاج، در
موسیقی و آواز ایرانی دارد.»

معمربین امروز اصفهان، از شاگردانی نام می‌برند که امروزه برای عموم شناخته شده نیستند ولی در هنر آواز از توانایی عالی و ممتاز برخوردارند. از جمله آقای تقی سعیدی که سال‌های سال معاشر و همخوان با نای استاد کسایی بود. افرادی را می‌توان شاگرد حقیقی تاج دانست که روش هنری و روش اخلاقی او را همراه با یکدیگر ادامه دهند

جلال همایی:

تاجم نمی‌فرستی، تیغم به سر من
مرهم نمی‌نهی، به دلم نیشتر من

استاد تاج اصفهانی این شعر را بسیار دوست داشت و به آواز می‌خواند. اصولاً یکی از علل توفیق پردوام او در هنر آوازخوانی، این بود که شعر را مناسب انتخاب می‌کرد و محتوای آن را با شرایط زمان و مکان اجرا و افراد حاضر در آن می‌سنجید، و از طرف دیگر، سعی می‌کرد انعکاسی از دردها و امیدهای خود را لااقل در دو سه بیت از آن اشعار بیابد تا کلام شاعر، وصف حال او شود و آوازش به نهایت قدرت و تأثیر و ماندگاری برسد. این بود یکی از صدها «نکته غیر حُسن» در هنر تاج اصفهانی که امروزه، فراموش شده و جای آن نکته‌دانی‌ها و تأملات زیبای هنری را، تکنیک‌نمایی روی صحنه و مقلدانه خواندن، گرفته است.

باری سخن از میراث معنوی تاج بود که نامیراست. به عقیده نگارنده، این میراث ارزشمند را می‌توان در سه بخش در نظر گرفت: ۱. آثاری که به جا گذاشته است. ۲. شاگردانی که تربیت نموده است. ۳. رفتار و سلوکی که او در هشتاد و چند سال زندگی بین مردم داشته است.

درباره هر کدام از این سه بخش، نکته‌هایی هست که امیدوارم بیان آن از این قلم شکسته بسته، ادای احترامی هرچند ناچیز، باشد به محضر آن مرد هنرمند و فروتن، که مظهر نیک فطرتی و مهربانی بود.

آثار استاد تاج از صفحه‌های سنگی تا ضبط‌های خانگی، مدتی بیش از پنجاه سال را شامل می‌شود. این آثار اگر مجموع و منتشر شوند، می‌توانند سیر تطوّر هنر او را نمایان کنند. همچنین هنر استادان بزرگ و متعددی که با او ساز نواخته‌اند. تاج، بی‌شک، هم در نحوه خوانندگی و تعلق به روش هنری استادانش: سید رحیم و همچنین پدرش شیخ اسماعیل، و هم در نوع لهجه گفتاری- آوازی که امروزه کمتر در اصفهان شنیده می‌شود، مظهریت کامل آواز کلاسیک ایرانی است که با شاخصه‌های اصفهانی خود از مشابهات خود در قزوین، تبریز و تهران شناخته می‌شود. بسیاری از بهترین آثار تاج هنوز انتشار عمومی نیافته‌اند (آنهم سی سال بعد از درگذشت او)؛ از جمله، آوازی همراه با تار عباس خان سروری (دایی استاد جلیل شهنواز) با مطلع: «امسال نوبهار قدم پیشتر گذاشت...».

شاید بتوان آنها را نیز که مدت زیادی شاگرد تاج نبوده و یا

غیرمستقیم از روش خوانندگی او بهره برده‌اند جزو شاگردان او قلمداد کرد. ادیب خوانساری و قمرالملوک وزیری نیز شاگرد محضر استاد طاهرزاده نبوده‌اند، ولی بیشترین تأثیر را در هنرآموزی و هنرنمایی از او گرفته‌اند. سال‌های سال، خواننده خوش صدا، آقای حسین خواجه امیری (ایرج) را یک تاج اصفهانی جوان می‌شناختند، چرا که لحن و نوع استخراج صدا و تحریرهای او یادآور این خواننده بزرگ بود. حتی در یک مسابقه رادیویی به سال ۱۳۳۸ ایرج و تاج به همراهی تار فرهنگ شریف، آواز دو صدایی خواندند و تاج، ایرج جوان را بسیار تشویق کرد. همچنین آقای... که نتوانست روش هنری و اخلاقی استادش را ادامه دهد و با وجود صدای عالی، به راهی رفت که با اهداف عالی هنری منافات داشت. معمربین امروز اصفهان، از شاگردانی نام می‌برند که امروزه برای عموم شناخته شده نیستند ولی در هنر آواز از توانایی عالی و ممتاز برخوردارند. از جمله آقای تقی سعیدی که سال‌های سال معاشر و همخوان با نای استاد کسایی بود. افرادی را می‌توان شاگرد حقیقی تاج دانست که روش هنری و روش اخلاقی او را همراه با یکدیگر ادامه دهند.

سخن از روش اخلاقی هنرمند به میان آمد. داستان‌ها از خوش سلوکی، بردباری، رأفت قلبی و استغنائی طبع استاد تاج اصفهانی شنیده‌ام و هر کدام تا مدت‌ها، دلم را تکان داده و ذهنم را درگیر کرده است. کاش کسی پیدا شود و این خاطرات را از معمربین اصفهان جمع‌آوری کند. بی‌گمان تاج به عرفان شخصی خود رسیده بود و در اعتقادات خود، خلوص و پایداری داشت. وگرنه خاطرات او و تأثیر صدای او این همه باقی نمی‌ماند. در موسیقی، به ویژه در آوازخوانی، خواننده بی‌آنکه خود بداند، درون خود را -هرطور که پرورده و ساخته باشد- بیان می‌کند و شنونده حسّاس، اول احوال درونی خواننده را ادراک می‌کند و بعد از آن، معانی اشعاری را که خواننده به آواز می‌خواند. اخلاق، یک مقوله الحاقی-الصاقی و یک بحث غیرهنری نیست. روح هنر است و به ویژه در آواز، بسیار نمایان‌تر است تا ساز. آوازهای استاد تاج اصفهانی برای من همیشه یادآور یک خلوص قدیمی، یک نوع صفای زلال همراه با سادگی درونی است، و یادآور گل خوش عطر و رنگی که در شرایط سخت و دشوار رویش کرده و فیض بی‌دریغ دارد. بعد از سی سال، امیدوارم واقعاً وقت آن رسیده باشد که هنرمندی بی‌مثال مانند تاج را آن قدر که باید، به نسل بعدی معرفی کنند.

استاد کسایی: تاج خیلی شوخ طبع و خوشمزه و مجلس‌آرا بود اما جا تا جا داشت. وقتی هم ایجاب می‌کرد با اخمهای در هم جلسه را طی می‌کرد. چیز جالبی که برای من تعریف می‌کرد این بود که می‌گفت: «در هر جلسه‌ای که قمرالملوک وزیری با آن همه زیبایی و خدم و حشم و طرفدارش، حضور داشت وقتی که من می‌خواندم قهر می‌کرد و می‌رفت اما هر جا که روح انگیز بود، من خدایا می‌کردم که زودتر مجلس تمام شود، از بس که متنوع و پر قدرت می‌خواند. خوب شما ببینید وقتی که یک همکار آن هم کسی مثل تاج که شهرت بسیار دارد اینگونه می‌گوید، چه خبر است!



نزاری مهتاب

پدرش می گفت از شعب شهرستانها

بازگشت بانگ سلی ایران

لغاه منکم از هر طرف چه او بدید
 نزار که چو خورشید در این بخت
 با صبح دردم باره و سوم شد هفت
 که از خنده پهن هوش کرد عالی میاری
 نه بخوبی بگریه است سوزن رنگ
 از غم که گریه کند غم سزای
 نه هموار زبان نه در غم
 بگریه در غم از غم اب ندان نیز همت
 جان از غم
 از غم نیز در غم است در غم
 در غم بود در غم

۱۳۹۰
 ۱۹۷۲۳۱
 ۱۹۷۲۸۵
 ۱۹۷۲۸۹
 باغچه بانگ سلی ایران

باب تاج

گفتگو با همایون تاج فرزند استاد

مجید زهتاب

یک ساعتی را در روز پنجشنبه ۱۹ آبانماه ۱۳۹۰ از همایون تاج، از خاطرات ناب پدرش شنیدیم.

جناب همایون خان، شما فرزند ارشد استاد تاج هستید؟

خیر یک خواهر دارم که بزرگتر از من است؛ تاج الملوک.

شما متولد چه سالی هستید؟
آبان ۱۳۲۵.

پس چرا در شناسنامه پدر اسم شما آخر همه آمده است؟

عجب! خودم نمی دانستم. قاعدتاً باید دومی باشد. چه عجیب! (خنده)

جناب همایون! بعضی دوستان در صحبتهایشان

اشارههایی کرده اند که آن را شرح نداده اند و اطلاعاتش در اختیار شماست. آقای مقصود اقدم کلاهی که بود؟ اصفهانی بود؟ نه! تبریزی بود.

چطور با پدر شما آشنا شد؟
حدیثش مفصل است. آن موقع من ۱۳ و نیم سالم بود. یک مشکل خانوادگی بود که باید دایی ام را به سفر می بردیم. یادم هست که پدرم یک پلیموت سبز رنگ خریدند به قیمت ده هزار و پانصد تومان و من و بابا و دایی و یکی از دوستانشان به طرف تبریز رفتیم. و این خیلی قشنگ بود که به شهرهای کوچک بین راه که می رسیدیم، پدر را می شناختند و بسیار استقبال



این سند آنقدر گرو و رهن بانک رفته که دیگر جا نداشته و یک نسخه به آن پیوست کرده‌اند! این سند به نوعی روایت زندگی بابا را هم می‌کند که در بند پول نبوده و همین است که هنرش را هم به پول نفروخته. آخرین بار تا سال ۱۳۵۹ در رهن بانک بود

دوستشان. بابا پولش را دادند، اما آن آقا گویا همه‌اش را قرض کرده بود. بعد آمدند اصفهان و دیدند که این آقا مدام تلگراف می‌فرستاد که: آبرو در خطر، پول فرستید! (خنده) من دست گرفته بودم که (با آواز):

آبرو در خطر پول فرستید
من شدم در به در، پول فرستید!

با مثلاً مصورالملکی یک شعری گفته بود که: «نهاده است کلاهی، کلاه بر سر تاج...» خلاصه بعد بابام که رفتند افتتاح کنند، فهمیدند که کلی طلبکار آمده! بابا گفت من که پول داده بودم. بعد فهمیدیم که آن آدم همه چیز را نسیه کرده بود! بابا همه را جمع کرد و رفت پیش استاندار وقت. ایشان با طلبکارها صحبت کردند که: آقای تاج آمده‌اند اینجا یک کار خیری بکنند و اینطور کلاه سرشان رفته و شما باید بیایید و قسط قسط پولتان را بگیرید.

من آن زمان خودم کلاس هفتم دبیرستان سعدی بودم. سه ماه تعطیلات، بابام من را فرستادند تبریز. من بودم و خانم و دختر شریکمان و من سه ماه تابستان آن حمام را اداره می‌کردم. عصر به عصر که می‌شد همه از گچ‌گار و لوله‌ساز و بنا و اینها می‌آمدند و من تا مدت‌ها به هر کدام یک مقداری پول بابت اقساطشان می‌دادم.

پدر هم می‌آمدند آنجا مستقر شوند؟

نه! بعد سختشان شد، چون خانه را هم اجاره کرده بودیم و حتی بعد بابا خواستند که خانه را بفروشند ولی بعد تفضلات الهی باعث شد که خانه فروش نرود و تا امروز هم هست.

این خانه تا امروز چندبار در معرض فروش قرار گرفته است؟

خیلی زیاد! این خانه را بابا در سال ۱۳۲۷ درست کرد. و از آن سال این سند آنقدر گرو و رهن بانک رفته که دیگر جا نداشته و یک نسخه به آن پیوست کرده‌اند! این سند به نوعی روایت زندگی بابا را هم می‌کند که در بند پول نبوده و همین است که هنرش را هم به پول نفروخته. آخرین بار تا سال ۱۳۵۹ در رهن بانک بود.

بعد از انقلاب دیگر در رهن نبوده؟

نه خدا را شکر! (خنده) خلاصه بابا تصمیم گرفت حمام را بفروشد. سهم بابا را خرید ۱۲۰ هزار تومان. مقداری را داد و مقداری را هم فرش داد و مقداری را هم سفته.

پدر شما چند بار کاسبی کرد؟

آنقدر که من یادم است، چهار دفعه!

در این چهار بار چیزی هم عاید بابا شد؟

می‌کردند. من مراغه و مهاباد را به خوبی به یاد دارم؛ که وقتی به مهاباد رسیدیم، در پادگان از ما استقبال کردند یا در خوی به منزل رییس مخابرات رفتیم و هر جا که می‌رفتیم، میهمان بزرگان بودیم. بعد رفتیم تبریز که وارد منزل پدر خانم همین دوست پدرم شدیم؛ حدود سال ۱۳۳۸. بابای من در دوستی تسلیم دوستان بودند. یعنی هر کس هر چه می‌گفت ایشان می‌پذیرفتند. مثلاً همین آقای اقدم چون خودش در تهران گرمابه‌دار بود، پیشنهاد داد که با هم حمامی بسازیم، ایشان بی‌خبر از کار حمام می‌گفتند باشد!

یک حمام قدیمی بود که وقف بود. آقای اقدم گفت برویم، اینجا را ۹۹ ساله اجاره کنیم و این کار را انجام دهیم. بابام هم بی‌خبر از همه جا گفتند: بله! گویا آن جا را نمی‌دادند. بابا رفت پیش کسی به نام ثقة‌السلام و اجاره ۹۹ ساله‌اش را گرفت و خود دایمی هم یک نقشه دوطبقه گرفت که این، اولین حمام دوطبقه بود. زیرش گرمابه بود و بالایش ۲۱ دستگاه دوش. در خیابان شش‌گلان. که بعدها آسفالت و پرونق شد. در این خیابان یک حمام نورا از پایه بنا کردند. آنجا از نخستین حمام‌هایی بود که وان پرمنگنات داشت و بسیار هم مدرن بود. آن موقع صد و بیست هزار تومان خرج شد. دوش بخار داشت، وارد که می‌شدی یک حال بزرگ با یخچال و پذیرایی داشت. فرماندار تبریز هم خیلی خوشحال شد که تاج قرار است به تبریز بیاید و چنین کاری را بکند. اسم حمام را هم گذاشتند: «گرمابه همایون تاج»! البته در این رفت و آمدها یکبار هم من و بابا تصادف کردیم و در بیمارستان بستری شدیم و... بگذریم. خلاصه بنا شد ۶۰ هزار تومان بابا بدهد و ۶۰ هزار تومان همان



**بابا وقتی فوت شد،
ما همین خانه را
داشتیم که گرو بانک
بود، یک تلفن و یک
تکه هم زمین در
مهرانگیز فعلی بعد
از مهرآباد. دیگه هیچ
چیز نداشتیم. البته
این هم برای ما خیلی
پربرکت و خوب بود**

هتل و شیرینی‌فروشی باز کرده بود و چقدر هم پذیرایی می‌کرد. گاهی هم می‌رفتیم منزل مرحوم مجلسی در شیراز. چندین هفته هم تعطیلات را به تهران رفتیم. به منزل آقای گلستانه و آقای بشارتی در نیاوران.

در این سفرها کنسرتی هم می‌گذاشتند؟

یادم نمی‌آید، اما هر جایی که بودیم همه می‌آمدند؛ بزرگان شهر همه در آنجا جمع می‌شدند.

با توجه به عکسها و خاطراتان هم انگار شما بیش از بقیه همراه پدرتان بوده‌اید؟

بله. من خیلی به ایشان علاقه داشتم و بابا من را همه‌جا می‌برد. من در کنسرت آبادان که ۱۳۳۱ برگزار شد، ۶ ساله بوده‌ام! همه را تقریباً به یاد دارم. در همین آبادان نشسته بودیم آقای شهناز گفتند همایون بیا با هم بازی کنیم. اینها خیلی من را دوست داشتند. یادم است که آقای شهناز شد ۵۵ و من صفر! همان دست اول! (خنده)

یک روز همه رفتیم حمام. من هنوز هم از آب داغ خوشم نمی‌آید. نه اینکه من شیطان بودم، آقای کسایی یک تشت آب داغ روی سر من ریخت و من هم که خیلی بدم آمد، تشت را کوبیدم روی زمین که صدای مهیبی کرد و حمامی آمد ببیند چه شده و ... خلاصه شبش همه دور هم بودند و جلسه‌ دور همی قشنگی بود. آقای کسایی و بابا و آقای شهناز و همه آنهاپی که در عکسهای آبادان می‌بینید و بسیاری دیگر.

آقای شهناز داشت تار می‌زد. آقای کسایی نی، بابا

تا آنجایی که من به یاد دارم، نه یک بار با مرحوم عبایی در ادویه‌جات شراکت کردند و ضرر دادند. بابا که شمّ اقتصادی نداشت، تنها گوشی بود و پی حرف دوستانش می‌رفت. قبلش هم کامیون خریده بود. من چهار سالم بود که به خاطر موقعیت خوبی که آن روزها برای هنرمندان در مرکز فراهم بود، به تهران رفتیم. بابا دوستی به نام آقای زرگنده داشت که تاجر بود. این آقا دوست خوب بابام بود و یک باغ بزرگ را در دزاشیب در اختیار ما قرار دادند. حدود یکسال آنجا بودیم.

مادر بزرگم مدام به پدرم زنگ می‌زد و می‌گفت بیا اصفهان که ما بی تو سخت‌مان است. بابا آنجا رفت یک کامیون شورلت آبی خرید که آخر هم چپ کرد! (خنده) بعد بابا برگشت اصفهان. یکبار هم با آقای اسماعیل جوهری میهن‌تور را شریک شدند. که در آن هم ورشکست شد. آخرین کاسبی هم همان سال ۱۳۳۸ و قصه‌ حمام بود.

بعد از آن فهمید که دیگر نباید کاسبی کند؟

بله. چون واقعاً نزدیک بود زندگی از دست برود. بابا وقتی فوت شد، ما همین خانه را داشتیم که گرو بانک بود، یک تلفن و یک تکه هم زمین در مهرانگیز فعلی بعد از مهرآباد. دیگه هیچ چیز نداشتیم. البته این هم برای ما خیلی پربرکت و خوب بود.

آقای تاج! بابا در آمدشان از کجا بود؟

کارمند بود.

با کارمندی که نمی‌شود کامیون خرید و کاسبی کرد!

عرض می‌کنم. بابا اول کارمند فرمانداری بود. بعد کارمند شهرداری بود که ماهی ۴۰۰ تومان می‌گرفت. ۸ سر عائله بودیم با مامان بابام، نه تا و یک خدمتکار به نام سکینه هم داشتیم که دایم با ما بود، ۱۰ تا کارمند رادیو تلوزیون هم بود که با آقای کسایی به تهران می‌رفتند و برنامه اجرا می‌کردند و برای هر برنامه هفتاد، هشتاد تومان می‌گرفتند.

وقتی این پولها جمع می‌شد، می‌زد به کاسبی؟

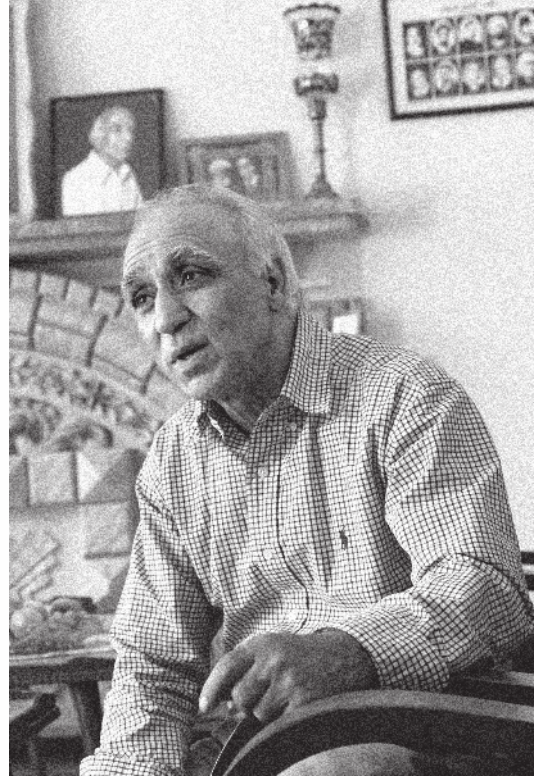
بله! (خنده)

کلاً آدم دست و دل‌بازی بود؟

بله. ما ده نفر همیشه در خانه بودیم و هیچ کمبودی از نظر غذا و پوشاک و رفت و آمد نداشتیم. خوب زندگی می‌کردیم. یعنی نسبتاً مرفه! سفر خیلی می‌رفتیم. ۸ نفر را راه می‌انداخت. خیلی هم سخت بود.

سالی چند بار می‌رفتید؟ کجاها می‌رفتید؟

عیدها که حتماً سفر می‌رفتیم. معمولاً به آبادان و منزل آقای شکرچیان، که از اصفهان به آبادان رفته بود و یک



همایون تاج

می‌خواند و بزرگان آبادان هم حضور داشتند. آن روزها رسم بود که وقتی مجلس گرم می‌شد، چراغها را خاموش می‌کردند و شمع روشن می‌کردند. من هم که صبحش آن بلا سرم آمده بود، وقتی چراغها خاموش شد، رفتم شمع را گذاشتم زیر کت آقای شهناز. یک وقت آقای شهناز داشت ساز می‌زد که دیدند کتش آتش گرفته. جلسه به هم ریخت و همه فهمیدند کار من بوده. بابا تنها گفتند: بابا همایون! نکن!

یعنی این اوج عصبانیتشان بود؟

بله!

یعنی هیچ وقت تنبیه نمی‌شدید؟

ابداً! یادم هست که در آلمان تحصیل می‌کردیم، برای ما نامه می‌نوشت که بابا جان! اول سلامتی، بعد تفریح، بعد درس.

شما چه سالی رفتید آلمان؟

۱۹۷۰ یعنی ۴۱ سال پیش.

وقتی پدر فوت کردند شما اصفهان بودید؟

بله. داشتیم با پسر دوساله‌ام، روزبه، بازی می‌کردم که بابا گفتند: «آخ قلبم!» من فقط با خانم دویدیم و دکتر بقراطیان را آوردیم. وقتی ایشان را آوردیم، یادم هست که تا رفتیم توی اتاق بالای سر بابا، جعبه‌اش را بعکس باز کرد و همه‌اش ریخت! خیلی یک دکتر باید با مریض ارتباط عاطفی قوی داشته باشد که نتواند خودش را کنترل کند و ناراحتی‌اش را نشان دهد. با بابا دوستان قدیمی بودند. فقط به من گفتند برو این قرص را بگیر و بیا. وقتی قرص را آوردم سه ربع گذشته بود و پدر درگذشتند.

کسانی که اطراف پدرتان بودند از آقای کسایی و شهناز گرفته تا خود مرحوم تاج همه آدمهای طنازی بودند، شما چیزی از شوخی‌های ایشان به یاد ندارید؟

(خنده) چرا خوب. من خیلی به یاد دارم که همراهشان این طرف و آن طرف می‌رفتم. حتی گاهی دم در خانه ما چند ماشین همزمان ایستاده بودند تا هرکدامشان بابا را به جایی ببرند بعد می‌گفتند که خوب نمی‌توانیم که آقای تاج را تقسیم کنیم و یکجا جمع می‌شدند.

پس ایشان کی به خانواده می‌رسیدند؟ همه‌اش که مهمان بوده‌اند!

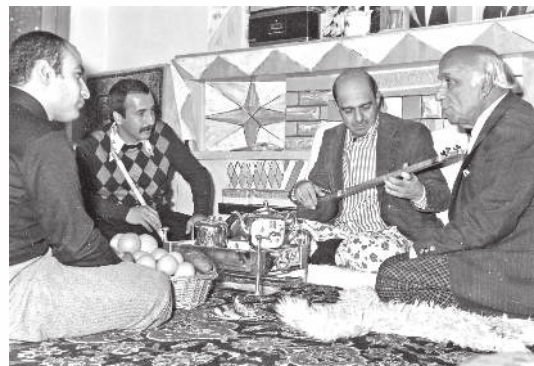
بابا اغلب بیرون بود. خانه نبود. ولی جلسات پرمعنایی بود. همه‌اش شعرخوانی و ادبیات با افرادی مثل دکتر نواب و کلانتری و ... که هرکدامشان یک کتابخانه بودند.

شما هم می‌خوانید. رسماً تعلیم دیده‌اید؟

نه رسماً! پدر همیشه می‌گفتند موسیقی را شغل‌تان قرار ندهید. فقط یاد بگیرید که اگر چهار نفر از دوستان دور هم بودید، بتوانید مجلس را گرم کنید. ما همه وقتی دیپلم گرفتیم، رفتیم آلمان و انگلستان و بعد هم آمریکا و فرانسه و تا به حال هم اکثرمان همانجا مانده‌ایم. فقط دو نفر از ما ایرانند. بابام می‌گفت: «من که تاجم چه گلی به سرم زدند؟ چه برسد به دیگران!؟»



تاج و کسایی و همایون در سن کودکی



تاج، کسایی، غیوری و مراتب

تاج



ببینم پدر بعد از انقلاب تنها از رادیو اخراج شدند یا از شهرداری هم...؟

نه! شهرداری که بود. البته آن زمان بازنشست شده بود. اما حقوقش را قطع نکردند. در رادیو و تلویزیون هم آن ابتدا یک اشتباهکاری‌هایی بود که بعد خود آقای کسایی خیلی همت کردند که این حقوق دوباره برقرار شد. یادم هست که یک قرآن و یک چک از مجموع آن معوقه‌ها به مامانم دادند و جبران کردند.

ولی پدرم آن زمان خیلی غصه خورد. یک استاد موسیقی مسن را که احتیاج هم به این پول داشت، بگویند: مازاد بر احتیاج! ناراحت شد و گریه هم کرد! یکبار هم گریه کنان رفت خانه آقای کسایی و آقای کسایی این شعر خودش را برایش خواند که:

دگر این را نمی‌خواندیم هرگز
به جرم بهترین بودن مرخص...

من شنیده‌ام که پدر خیلی شاد و سرزنده بوده‌اند. پس شما همین یکبار را دیدید که اشک بریزند؟

بله. یکبار هم برای یکی از اقوام که درگذشته بود، گریه کرد. اما خیلی کمک‌کننده بود و به کسانی که مشکلی داشتند کمک می‌کرد. مثلاً می‌دانم که چندین و چند نفر را معاف کرد. چون بابا را قبول داشتند. خیلی‌ها را هم صاحب خانه کرد. زمین و مصالح را ارزان‌تر برایشان فراهم می‌کرد تا صاحب خانه شوند. دستش خیلی خیر بود. اما برای خودش پی این چیزها نبود. اگر هزار تومان دستش می‌دادی، بلد نبود بشمارد. نه ساعت داشت، نه کلید خانه داشت و نه...

کدام شاگردش را بیش از بقیه دوست می‌داشت؟

آقای مراتب و شاهزیدی را بسیار دوست می‌داشت. بیشترین زمان گذران با بابا را هم این دو نفر داشتند. یعنی فهمیده بودند که با کی هستند.

چه کتابهایی می‌خواندند؟

سعدی.

گویا یک زمانی هم وارد عرصه نمایش شده بودند؟

بله. من خودم هم رفته بودم. این آقای علی صدری که تماشاخانه سپاهان را داشت، خودش هم اهل تئاتر بود. ایشان یک تئاتری داشت در کوچه سینما سپاهان فعلی که سابق بر این، تئاتر سپاهان بود. یک

تئاتر دیگر هم تئاتر اصفهان بود که آقای فرهنگم و اینها بودند. آقای میمیزان هم که از اقوام ما بود، پیسی نویسی خیلی خوبی بود. چیزهای خیلی مفصلی داشت. یکبار یک تئاتر داشت به نام «سعدی در بتکده سومنات». در این تئاتر به بابا نقش سعدی را دادند.

یعنی بازی می‌کرد؟

نه! بابا روی صحنه می‌خواند. یادم هست که تا اسم بت را می‌گفتند، من می‌رفتم پشت صحنه و دو سیم را می‌کشیدم و دستهای بت بالا می‌رفت و مردم تعجب می‌کردند. جلوی سن هم یک متر و نیم گود بود و ارکستر اینجا بود. آقای سراج قره‌نی می‌زد و دیگران هم بودند.

چند تئاتر بازی کردند؟

من فقط یکی را به یاد دارم. ولی این آقای صدری هر پیسی که نو می‌شد، ما را دعوت می‌کرد و یکی از کارهای پدرم این بود که به همه این تئاترها می‌رفت و بعد با درشکه برمی‌گشتیم خانه. بابا اهل غم و غصه و شکایت نبود. غیرممکن بود کسی حال بابا را بپرسد و او بگوید بدم! همیشه می‌گفت ای! پدر جان خوبم.

حرف دیگری ندارید؟

نه فقط از شما سپاسگزارم. این افراد نادرند و واقعاً آدم باید تشخیص بدهد که از چه کسی باید قدرشناسی بشود. ملتی خوشبخت است که بداند از چه کسی قدرشناسی کند.

بله جناب تاج. جوانان و هنرمندان ما به اینها احتیاج دارند. چون رتبه هنر آقای تاج کاملاً مشخص است. ولی اخلاق والای

ایشان هم می‌تواند برای جامعه الگو باشد!

بابا هم در هنرش به خواندن اشعار اخلاقی و معنوی توجه داشت و هم در زندگی‌اش این اصول را به صورت عملی پیاده می‌کرد. من یادم هست که بابا را دعوت کرده بودند شیراز. یک جلسه‌ای گذاشتند که یک گروهی با مرام خاصی آنجا بودند و از مرامشان دفاع می‌کردند. بابا گفتند خیلی خوب! شما اینها را می‌گویید اما من می‌دانم که در هر عصری هر پیامبری که نازل شد، معجزه‌ای داشت. پیامبر شما چه معجزه‌ای دارد؟ آنها هیچ چیز نگفتند. بعد بابا گفت همین کتاب سعدی را می‌بینید؟ برای اداره دنیا کافی است. چراکه خودش هم بسیار از قرآن متأثر است. مبانی اعتقادی خیلی قوی‌ای داشت و خیلی هم صادق بود. دروغ نگفت و پول پرست نبود.

استاد قدسی: سال‌های آخر عمر بر تاج پیرمرد بد گذشت، مخصوصاً سه سال آخر. تاج با اینکه بسیار سالم و مواظب حفظ‌الصحه بود، برنامه‌های منظم خواب و خوراک داشت و با هیچ اعتیادی خود را آشنا ننمود، اما بالاخره پیری در یافتش و به عوارضی همچون فشار خون و کلسترل (چربی خون) دچار شد.



تاج کمر در، تاج کمر در، تاج کمر در

نواب صفا

عالمی زنده شد از بانگ خوش تاج امشب
بانگ او برده مرا جانب معراج امشب
تاجداران همه خاک کف پایش شده‌اند
به فلک سر زده تا بانگ خوش تاج امشب
باج‌گیرند اگر تاجوران از همه خلق
تاج گیرد ز همه تاجوران باج امشب
رایگان داده به ارباب هنر جان امروز
دل ز ارباب صفا برده به تاراج امشب

حسام‌الدین دولت آبادی

مطرب اینگونه که آغاز کنی ساز امشب
ترسم از پرده برون اوفتدم راز امشب
ساز در چنگ تو سوز دل من می گوید
منه از دست به سوز دل من ساز امشب
این غم می کشد آخر که چو پروانه چرا
نیست بر گرد خت قدرت پرواز امشب
زهره در چرخ به رقص آوری از نغمه ساز
چونکه با ساز تو شد تاج هم آواز امشب

بچ

شماره ۲۷ / صفحه ۷۴





نواب صفا، شهناز، تاج، حسن کسایی (کودک)، همایون تاج

از دوران صفویه تا اواخر قاجاریه، موسیقی ایران در آوازهای مذهبی خلاصه بوده که پشتوانه موسیقی دستگاهی ما خصوصاً در اصفهان قدیم بوده است. اما بخشی از جریان مشروطه خواهی و پس از آن، جای خود را به آواز ملی داد و در قالب موسیقی دستگاهی جلوه گر شد. در این تغییر و تبدیل، تاج و هم نسلان او نقش عمده ای ایفا کردند، و آواز ملی رفته رفته استقلال و هویت یافت

پس از جنبش مشروطه خواهی به گوش می رسید. ۲. دوران طلایی و شکوفایی آواز ایران را می توان با اندکی باریک بینی از زمان ظهور سید حسین طاهرزاده و سید احمد خان ساوه ای تا دهه بیست، و دوران طلایی و شکوفایی نوازندگی و آهنگسازی را عمدتاً دهه های بیست، سی و چهل دانست. نواغ و نوادر هنری در برهه ای از زمان تحت تأثیر بستر فلسفی-فرهنگی و شرایط اجتماعی خاص و مناسب، ظهور می کنند، به خلق آثاری منحصر به فرد می پردازند و بعد از به پایان رسیدن آن دوره، سال ها می گذرد و از آن نبوغ، خبری و اثری نمی ماند. چنان که شیخ محمود شبستری گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید

۳. از دوران صفویه تا اواخر قاجاریه، موسیقی ایران در آوازهای مذهبی خلاصه بوده که پشتوانه موسیقی دستگاهی ما خصوصاً در اصفهان قدیم بوده است. اما بخشی از این آوازهای مذهبی در جریان مشروطه خواهی و پس از آن، جای خود را به آواز ملی داد و در قالب موسیقی دستگاهی جلوه گر شد. در این تغییر و تبدیل، تاج و هم نسلان او نقش عمده ای ایفا کردند، و آواز ملی رفته رفته استقلال و هویت یافت. شرح و بسط این تکوین و تکمیل البته که در این نوشته نمی گنجد.

۴. اساساً پرداختن به تاج و صرفاً اسطوره پردازی یا شخصیت پردازی راجع به او (و یا هر هنرمند دیگری)، ما را به دیدگاهی روشن و متفاوت نمی رساند. هنر

تاج را باید در نگاهی طولی و در گذر زمان بررسی نمود؛ پیش از او، و پس از او آواز چه بود، چه شد، و سهم هنر تاج در این میان چیست؟

۵. تاج از خوانندگان پیش از خود تأثیر بسیار گرفته به ویژه از سید عبدالرحیم اصفهانی و میرزا حبیب اصفهانی معروف به «حبیب شاطر حاجی»، اما به تقلید از آنها اکتفا نمود و در همان سال های جوانی به سبکی دست یافت که آن را باید سبک مخصوص تاج دانست.

۶. تاج مانند هر هنرمند بزرگ دیگری روزی به دنیا آمد، روزی به کودکی و جوانی به استاد شد، روزی از استادی خود شاد شد، و روزی دیگر چهره در نقاب خاک نهان داشت. آنچه امروز از او مانده، یاد و خاطره ای نیک و آثار ارزنده ای است که در گنجینه موسیقی ایران به دست دوستان و دوستداران نگهداری می شود. اما پرسش اینجاست که آیا می شود تاج را از پس این آثار شناخت و به گستره هنری که ارائه کرده است، پی برد؟ هنر تاج چنان که گویند و شنیده ایم، لذت و عظمت دیگری داشت؛ پس دشوار است که بتوان به وجوه هنر او از پس زمان و از لابه لای آثار باقی مانده به کمال پی برد.

۷. دوران طلایی صدای تاج را باید ایام جوانی و میانسالی او دانست.

صدای تاج، صدای آبرومندی، صدای عزت نفس، صدای مردانگی و غیرت بود. اگر بگوییم صدایی که خصوصاً از صفحات او به جا مانده، صدایی بی نظیر یا دست کم صدایی کم نظیر است، سخنی به گزاف



تاج، حسن کسایی، ادیب

صدای تاج، صدای
 آبرومندی، صدای
 عزت نفس، صدای
 مردانگی و غیرت
 بود. اگر بگوییم
 صدایی که خصوصاً
 از صفحات او به
 جا مانده، صدایی
 بی نظیر یا دست کم
 صدایی کم نظیر
 است، سخنی به
 گزاف نگفته ایم

شایسته‌ای شعر را به شنونده خود تحویل داده است. ۱۲. امروزه خواننده در کنسرت می‌خواند، شعر هیچ مفهوم نیست، و جمعیت کثیری بدون اندیشه از آن استقبال فراوانی می‌کنند! امروزه خواننده سی دی منتشر می‌کند، شعر هیچ مفهوم نیست، و خریداران و شنوندگان، از آن استقبال فراوانی می‌کنند! امروز خواننده بر موج عوام‌گرایی سوار می‌شود، و بدون داشتن اسباب و لوازم مناسب برای خوانندگی به اوج شهرت می‌رسد. باید پذیرفت که همه معیارها و سنجش‌ها به پای ندانستنِ ندانستن‌ها و نیاندیشیدن‌ها، تباه شده است.

نه زین رشته، سر می‌توان تافتن
 نه سررشته را می‌توان یافتن

اساساً منظور از خوشنویسی و خوانندگی چیست؟ اول چیز که اهمیت دارد و باید به بیننده یا شنونده درست تحویل داده شود، همانا گویایی شعر است؛ یعنی خوشنویس باید طوری بنویسد که شعر در وهله نخست کاملاً خوانا باشد و بیننده را دچار سردرگمی نکند. همین‌طور خواننده باید طوری آواز بخواند که شعر برای شنونده کاملاً روشن و مفهوم باشد؛ و الا اگر چنین نباشد، آن «خط» و آن «آواز» (در ضمن رعایت تکنیک‌های مختلف)، فاقد ارزش لازم خواهد بود. به راستی کو دیگر آن آوازه‌ها، و کو دیگر آن نغمه پردازها؟!

دردا که زده‌ر با تمیزان رفتند
 زین بزم چو شمع اشک‌ریزان رفتند

نگفته ایم (۲).

۸. با شکل‌گیری تصنیف و آهنگ، «آواز» رفته رفته رنگ باخت و شنوندگان کم‌تری یافت. تاج از جمله خوانندگانی است که در خواندن تصنیف توفیقی بسزا داشته، به طوری که آن قدر تصانیف را خوب خوانده و از عهده بر آمده که ضعف کلام و ترانه به هیچ‌روی آشکار نشده است. ای کاش آهنگ‌ها و تصانیف بیش‌تری خوانده بود.

۹. تاج نسبت به آوازخوانان قاجاری، به آواز، سکون و آرامش بیش‌تری داد، اما از اجرای آواز پرتحریر که آن هم میراث قاجاری بود، اجتناب نمود.

۱۰. هرچند گفته‌اند که در مبحث زیبایی‌شناسی هنر، نباید «استدلال قیاسی» را مبنا گرفت، و باید بدون واسطه به عناصر زیبایی‌ساز هنری پی برد تا به لذت واقعی دست یافت، لیکن وقتی صدای خوانندگان گذشته از جمله تاج را با صدای خوانندگان امروز قیاس می‌کنیم، عمق این تفاوت بیش از پیش بر ما معلوم می‌شود؛

هرکس که ز شهر آشنایی ست
 داند که متاع ما کجایی ست

۱۱. شعر خوب خواندن و خوب شعر خواندن از مختصات آوازخوانان اصفهان قدیم بوده است. امروزه اغلب خوانندگان، اعراب درست کلمات و ده‌ها چیز دیگر را نمی‌دانند و واژه‌ها را بسیار بد ادا می‌کنند، اما تاج را باید در بیان درست شعر سرآمد تمام خوانندگان یک صد سال اخیر دانست. او در ارائه موسیقی و شعر، رعایت مساوات را کرده و به نحو

۱۵. موسیقی ما و نیز آواز ما در این سال‌ها از آموزش‌های سُست و ضعیف، آسیب‌ها دیده که جبران نمودن آن نه تنها دشوار، که در مواردی غیرممکن است.

۱۶. پس از سید عبدالرحیم اصفهانی که او را «مناسب خوان» هم نامیده‌اند، از میان خوانندگان اصفهانی تا آن جا که خاطرها و خاطرها اجازه می‌دهد، تاج مناسب‌ترین خواننده بوده است. مناسب‌خوانی نه تنها حافظه قوی و سرشار می‌خواهد، که از مراحل تکمیلی هنر آوازخوانی است. اگرچه مناسب‌گویی و مناسب‌خوانی در بین مردم اصفهان و خوانندگان قدیم اصفهان، رواج بیشتری داشته، که در شهرهای دیگر و در بین صاحبان ذوق و اندیشه نیز جایگاهی در خود داشته است. داستان یکی از این مناسب‌گویی‌ها چنین است: روزی قمرالملوک وزیری به خانه ملک الشعراء بهار و به دیدن او می‌رود. از کنار باغچه، شاخه گلی از درخت می‌چیند، یکی از دو همراه او می‌گوید که «بهار» نسبت به درختان و گل و گیاه باغچه، بسیار حساس است و اگر ببیند که شما گلی چیده‌اید، حتماً ناراحت می‌شود! قمر به این موضوع توجهی نمی‌کند و با همان شاخه‌های گل با بهار روبه رو می‌شود. بهار استقبال گرمی از قمر می‌کند و نه تنها ناراحت نمی‌شود که به مناسبیت، این شعر را از طالب آملی برای او می‌خواند:

ز غارت چمن بر بهار منت‌هاست
که گل به دست تو از شاخه تازه تر ماند
و اما یک مناسب‌خوانی از تاج: شبی بود به سال ۱۳۵۹ در جمعی دوستانه؛ پدر با نی سه‌گاه درآمد کرد و هنوز تاج نخوانده، برق رفت! تاج درآمد کرد و این

ما یوسف دل‌رابه که خواهیم فروخت
اکنون که از این مصر، عزیزان رفتند
۱۳. آواز امروز بر خلاف آواز گذشته، تقلیدی و تکراری است؛ فاقد تراوش و خلاقیت لازم است و اصولاً صداها علاوه بر نداشتن تکنیک‌های لازم برای خوانندگی صحیح، دارای وجوه مشخص و الحان پسندیده‌ای نیست. این سخنی است که نه تنها اهل تشخیص بر آن اتفاق نظر دارند که حتی مردم کوچه و بازار هم بر این عقیده‌اند.

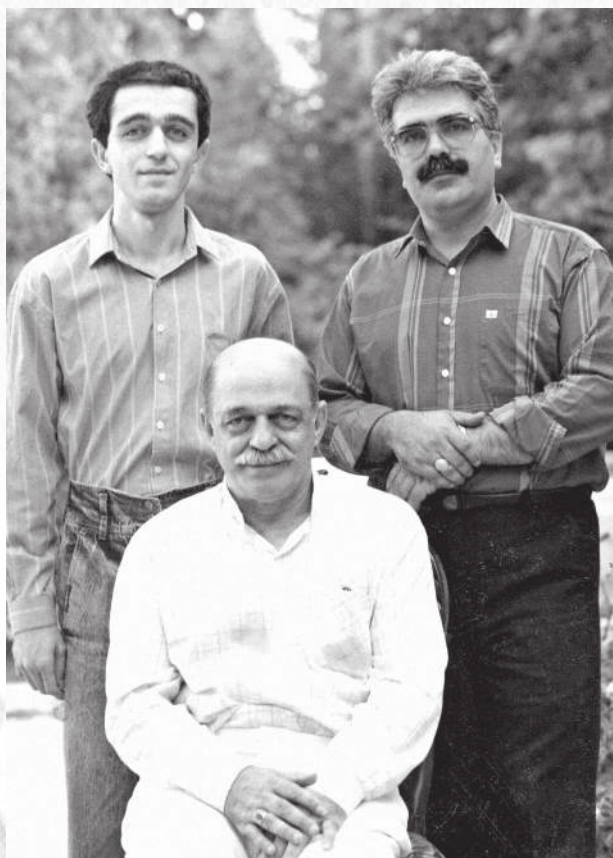
بسیاری از آوازها که می‌شنویم -یا فرقی نمی‌کند تار و کمانچه‌های امروز- صدای جامعه‌ای است که روح خلاقیت هنری در آن مرده است. صداها گویا نیست. پیام آن برخلاف گذشته، محبت‌آمیز نیست، که در برخی موارد اضطراب برانگیز و مشوش است. بدین سبب است که زایش هنری بسیار کم شده است.

پس به جرأت می‌توان گفت که در سه یا چهار دهه اخیر هیچ هنری به اندازه آواز آسیب ندیده است، اما باید اذعان داشت که هیچ نوشته یا بیانی قادر نیست که عمق این زوال هنری را بیان کند، مگر شنیدن آثار قدیم و جدید همراه با درک و شناخت کاملی از ظرایف آن.

۱۴. آواز را می‌توان به دو بخش «آواز هنری» و «آواز تجاری» تقسیم‌بندی کرد. «آواز تجاری» همواره حیات خود را به عوام‌گرایی مدیون بوده و هست، اما در موسیقی ما (مثل هر چیز دیگری)، «آواز هنری» نیز در این سال‌ها به نوعی از عوام‌گرایی روی آورده است. به این سبب فرهنگ‌سازی در این زمینه بسیار کار دشواری شده و تفکیک سره از ناسره کاری بس دشوارتر.



تاج، حسن کسایی، بهمن بوستان



تقی سعیدی، حسن کسایی، جواد کسایی

شعر را به مناسبت خواند:

تا در آن طرّه طرار گرفتار شدیم
داخل حلقه نشینان شب تار شدیم
لعل و زلفش سر دلجویی ما هیچ نداشت
وہ کہ بی بهره ہم از مهرہ ہم از مار شدیم

۱۷. تاج عمر هنری خود را با متانتی که مخصوص خود او بود، به «سکوت و قوف دار» گذراند و سعی نمود که کسی از او دل آزرده نشود؛ اما از منظر صاحب نظران و منتقدان، این سکوت و برخورد یکسان با افراد مختلف الحال (برخلاف دیگران که آن را فضیلتی می‌دانند)، چیزی در خور نبود. در دنیای امروزی، سکوت آن هم «سکوت و قوف دار» معنی و مفهومی ندارد! باید گفت، باید شنید، باید بحث کرد، باید به باورهای گذشته و ناروا تردید نمود؛ تا از میان همهٔ این تضادها؛ اندیشه‌های نو و آثار تازه‌ای ظهور کند. مولوی می‌فرماید:

چراوم؟ به چه حجت؟ چه کرده‌ام؟ چه سبب؟
بیا که بحث کنیم، ای خدای فرد و فرود
گو این که مردم جامعه ما و بویژه
هنرمندان ما هرگز صراحت بیان و راستی
را در سخن و گفتار دیگران تاب نمی‌آورند،
و همین موضوع از عوامل اثرگذار بر رکود
موسیقی بوده و همچنان خواهد بود.

۱۸. آقا محمد طاهرپور (طاهرزاده) که خود یلی بود در سیستان آواز، می‌فرمود:
تاج خواندن آواز را نسبت به گذشتگان،
آسان نمود، ولی آسانی که کسی به آن
دست نیافت. همچنین ایشان می‌گفت:
همه می‌خواستند مثل تاج بخوانند، ولی
تاج در اواخر عمر می‌گفت ای کاش من
می‌توانستم دو بیت مثل آقا ادیب (ادیب
خوانساری) بخوانم.

۱۹. تاج نیز مانند هر هنرمند بزرگ
دیگری دارای صفات انسانی و درونیات
عالی بود. او در عین نیاز، بی‌نیاز زیست و

این بی‌نیازی و عزت نفس را در آواز خود،
فریاد کرد.

قائم مقام فراهانی در انتهای نامهٔ خود
به فاضل خان گروسی، چنین می‌نویسد:
«... خدا را شکر که اگر پیش بین هستم،
خویش بین نیستم.»

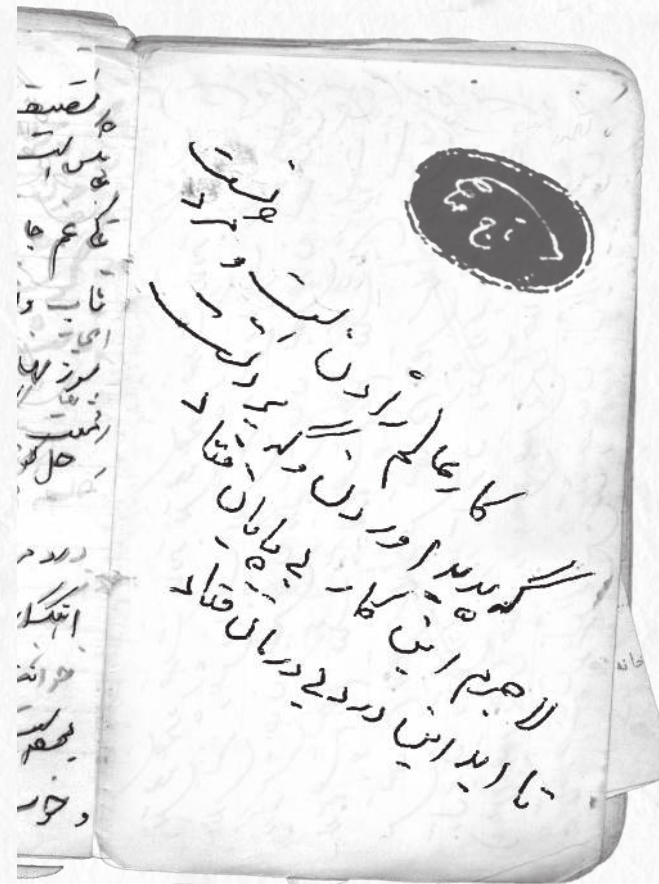
مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آن که بر خویش، خودبین مباش
دگر آن که بر غیر بدبین مباش^۲

این صفاتی است که هنرمندان گذشته،
کم و بیش بدان موصوف بوده‌اند، از جمله
تاج اصفهانی را می‌توان در این میان، مثل
کرد. اما به روزگار حاضر چه طور؟! آیا
حلقهٔ مفقوده در هنر امروز، «معنویات»
و «عشق» نیست؟ منشاء این خود
بیش‌بینی‌ها و دیده به روی غیر بستن‌ها
به راستی چیست؟ پاسخ اینجاست که
در این سال‌ها، بنیان‌های فرهنگ ساز در
موسیقی ما، سخت آسیب دیده‌است. و
هنوز که هنوز است شرایط فرهنگی ما،
آمادهٔ بازساخت این ویرانه‌ها نیست.

۲۰. شاعری پس از درگذشت حبیب
سماعی (۱۳۲۵-۱۲۸۰) گفته‌است:
پس از «حبیب سماعی حضور» بر سنتور
ای اهل ذوق به فتوای من نماز کنید
یا عارف قزوینی که در مرگ آقا حسین
قلی گفته بود:

کاسهٔ تار بعد از او زبید
که در آن عنکبوت بندد تار

بعد از تاج اصفهانی و اصولاً بعد از
هم قطاران او، موسیقی اگرچه تاکنون
تار نبسته و نمرده، اما سرانجامی خوش
و بسامان هم نداشته‌است. چونی و چرابی
آن را باید در شالوده‌های فرهنگی و
اجتماعی دنبال کرد و به مطالعه و بررسی
زیرساخت‌های آن پرداخت.





حسن کسایی، تاج، رضا کسایی

بعد از تاج اصفهانی و اصولاً بعد از هم قطاران او، موسیقی اگرچه تاکنون تار نبسته و نمرده، اما سرانجامی خوش و بسامان هم نداشته است. چونی و چرایی آن را باید در شالوده‌های فرهنگی و اجتماعی دنبال کرد و به مطالعه و بررسی زیرساخت‌های آن پرداخت

۲۱. در نگاهی گذرا می‌توان عوامل انحطاط آواز در موسیقی ایران را چنین خلاصه کرد:
- زیرساخت‌های نامناسب فرهنگی.
- قطع ارتباط آوازهای مذهبی گذشته با آواز امروز.
- رواج عوام‌گرایی در موسیقی و آواز ایران.
- آموزش‌های سست و ضعیف.
- فقدان روح خلاقیت در موسیقی و آواز.
- خود بیش بینی و خود مطرحی.
- نگاه تجاری به هنر آواز!
- فقدان تکنیک‌های لازم برای آواز خوانی.
- شخصیت پردازی به جای پرداختن به موسیقی و آواز.
- ورود و گسترش آهنگ و تصنیف در موسیقی ایران.
- بیان نادرست و نامفهوم شعر.
- تکرار و تقلید (بدون تفکر).
- فقدان لحن‌های مناسب و اثرگذار.
- سکوت و قوف دار بعضی از هنرمندان.
- اجراهای سرد و یأس آلود.

پی نوشت

۱. شعر از صدرالدین خجندی؛ شاعر و ادیب قرن ششم هجری. گویا اوست که در بوستان در حکایتی، مورد نظر سعدی است: «یکی خار پای یتیمی بکند/ به خواب اندرش دید صدر خجند.»
۲. از صدای تاج اصفهانی در حدود ۴۰ تا ۵۰ صفحه گرامافون به یادگار مانده است.
۳. منشآت، قائم مقام فراهانی، انتشارات شرق، پاییز ۱۳۸۸.

۲۲. ارزش و عظمت موسیقی معنوی در دوره گذشته دیگر تکرار نخواهد شد. موسیقی حال و آینده ما، حتی در نگاهی فراتر، هنر جهان آینده، هر قدر هم که خوب باشد، چیزی به استعداد هنری ذهن انسان نخواهد افزود؛ یعنی جنبه‌های مکانیکی هنر با شاخصه‌های زیبایی‌شناسانه جدید رشد خواهد کرد، اما به رغم این رشد، معنویات و ژرفای لازم برای هنر جدید کم تر خواهد شد. در این میان هنر آواز در موسیقی ایران نیز با شتابی فزاینده از ریشه‌ها و اصالت‌های خود، همچنان خواهد گریخت و به صورتی کاملاً بی‌جان، اما بزک کرده، بدل خواهد شد. این، سرنوشت محتوم موسیقی و آواز در فرهنگ ایرانی ماست.

زان قوم که ما دیدیم امروز کسی نیست
گویی که به یکباره همه پاک بمرزند
وین نیز عجب تر که هم از بخت بد ما
با خود چو بمرزند، همه چیز ببرند

نواب صفا: در بعضی از شهرستانها نیز که رادیوهای محلی دارای ارکستر بودند، هنرمندان در حضور مردم آن شهر به اجرای برنامه‌هایی مبادرت می‌ورزیدند.
در یکی از آن ایام (برنامه هنر و مردم در باغ همایون اصفهان) «تاج» و «کسایی» به همراه «عباس سروری» برنامه‌ای در حضور چندصد نفر اجرا می‌کنند که چون مصادف با ایام بهار بوده، تاج که در مناسب خوانی مهارت داشته، غزلی از «کلیم کاشانی» خوانده که مصراع نخست آن، بدینگونه می‌باشد: «امسال نوبهار قدم پیشتر گذاشت» «تاج» به غیر از «شیخ اجل» بقول خود او، شاید گاهی هم از حافظ، یا صائب و کلیم شعر می‌خوانده است.
جالب اینست که «تاج» بقدری آن را با قدرت و خوب خوانده که وقتی به اصفهان رفتم برای من از خواندن آن روز خودش در باغ همایون یاد می‌کرد.

تاج

شماره ۲۷ / صفحه‌ی ۸۰



شماره ۲۷ / ۲۸
 روزنامه در روزهای بیست و هفتم و بیست و هشتم
 چهارشنبه ۱۰
 پنجشنبه ۱۱
 شنبه ۱۲
 یکشنبه ۱۳
 دوشنبه ۱۴
 سه شنبه ۱۵
 چهارشنبه ۱۶
 پنجشنبه ۱۷
 شنبه ۱۸
 یکشنبه ۱۹
 دوشنبه ۲۰
 سه شنبه ۲۱
 چهارشنبه ۲۲
 پنجشنبه ۲۳
 شنبه ۲۴
 یکشنبه ۲۵
 دوشنبه ۲۶
 سه شنبه ۲۷
 چهارشنبه ۲۸
 پنجشنبه ۲۹
 شنبه ۳۰
 یکشنبه ۳۱
 دوشنبه ۱
 سه شنبه ۲
 چهارشنبه ۳
 پنجشنبه ۴
 شنبه ۵
 یکشنبه ۶
 دوشنبه ۷
 سه شنبه ۸
 چهارشنبه ۹
 پنجشنبه ۱۰
 شنبه ۱۱
 یکشنبه ۱۲
 دوشنبه ۱۳
 سه شنبه ۱۴
 چهارشنبه ۱۵
 پنجشنبه ۱۶
 شنبه ۱۷
 یکشنبه ۱۸
 دوشنبه ۱۹
 سه شنبه ۲۰
 چهارشنبه ۲۱
 پنجشنبه ۲۲
 شنبه ۲۳
 یکشنبه ۲۴
 دوشنبه ۲۵
 سه شنبه ۲۶
 چهارشنبه ۲۷
 پنجشنبه ۲۸
 شنبه ۲۹
 یکشنبه ۳۰
 دوشنبه ۳۱

تاج کلاز در کلاز تاج

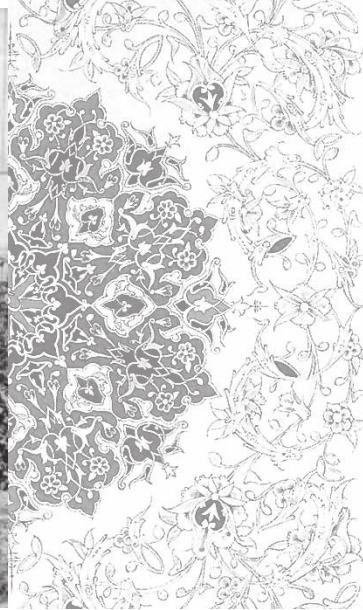
سید عباس سجادی
 ترانه سرا - پژوهشگر موسیقی

ساز در موسیقی آوازی و به طور کلی موسیقی با کلام، مثل تذهیب برای یک اثر خوشنویسی است که هر چند تذهیب حاشیه‌ای هنری است، ولی در خدمت کلام خوشنویسی قرار گرفته است. آنچه استاد جلال‌الدین تاج اصفهانی و دیگر سرآمدان مکتب آوازی اصفهان را از دیگران متمایز و ممتاز می‌کند، محوریت اجرای ایشان در آواز، انتخاب شعر مناسب و آرایه درست آن با رعایت شخصیت کلمات در گوشه‌ای مناسب و حتی در مجلسی مناسب است که هر کدام از این نکات ذکر شده ماحصل تجربه، ممارست و هوش بالای خواننده است و مخلص کلام آنکه تاج آواز در آواز تاج، شعر و کلام است. خواننده‌ای دارای شخصیت هنری است که علاوه بر صدای خوش و تسلط بر گوشه‌ها و دستگاهها، از ظرایف دیگری هم بهره‌مند باشد به تعبیر خواجۀ شیراز:

«تاج‌زاده! اول تحویل و بعد تحریر.» شاید این مهمترین سفارش استاد به شاگردش بود که بارها توسط استاد جلال تاج اصفهانی از استادش سید عبدالرحیم اصفهانی نقل شده و امروزه سینه به سینه به ما منتقل شده است. به راستی این همه پیش درآمد، درآمد، مقدمه، اوج، فرود، تحریر و... در آواز به چه منظوری است؟ جز آن است که خواننده می‌خواهد از صدف موسیقی، مروارید معنا استخراج کند و به مخاطبش ارائه نماید. در روزگاری که بعضی از آهنگسازان و اهالی موسیقی، خواننده و به تبع آن کلام و آواز را در حد یک ساز در ارکستر به حساب می‌آورند، پرداختن به این نکات نه که خالی از لطف نیست، بلکه ضروری به نظر می‌رسد. مگر آواز را جز ادای کلامی نغز در گوشه‌ای مناسب در دستگاههای تعریف شده موسیقی معنای دیگری است؟



شهناز، کسایی، رضا کسایی، تاج، سارنج، درگاهی



**استاد تاج اصفهانی
در ادب، نجابت،
انسانیت و افتادگی
زبانزد خاص و عام
است؛ مردی که گاه
حتی به درخواست
یک کاسب
معمولی لب به آواز
می گشود و خود،
هنر و زندگی اش
را وقف مردم کرده
بود و می شود او
را مصداق مناسبی
برای هنرمند مردمی
دانست. افسوس
که کمرنگ شدن
این خصوصیات و
فضیلت ها، بیماری
ملال آوری است که
جامعه هنری امروز
ما را می رنجاند**



با این تعبیر، هاضمه معنایی خواننده، انتخاب شعر مناسب و درونی کردن آن از طریق درک معنا و ظرفیت های زبانی و معنوی شعر شامل صنایع لفظی و معنوی اثر و تحویل دادن هنرمندان آن به شنونده برای انتقال معنای کلام است که این مهم، نقطه تفاوت و تمایز خوانندگان خوب از دیگران است و استاد تاج اصفهانی یکی از آن بزرگان بوده است.

تسلط در تلفیق شعر و موسیقی

خواننده ای توان تلفیق شعر و موسیقی را دارد که علاوه بر شرط نخستین که ذکر شد، یعنی شناخت شعر، تسلط لازم بر گوشه ها و دستگاه های موسیقی داشته باشد و به بیان دیگر، حتی ذوق آهنگسازی هم داشته باشد و در یک اجرا، با بهره گیری از این قریحه بتواند به شکل بداهه و به فراخور مجلس، حس جدیدتری ارائه کند و اگر قرار است در طول سال، بیست بار آواز سه گاه بخواند همه شبیه به هم نباشد؛ زیرا اگر بیست بار یک غزل را در گوشه های تعریف شده عین هم بخواند، دیگر آواز خوانی که نه، ردیف خوانی است و هنر نیست، بلکه صنعت است. تفاوت هنر و صنعت در همین ظرافت هایی است که در وجود هنرمندان است. البته این به این معنا نیست که مرتبه ردیف خوانی، مرتبه ای نازل است، که شرط لازم برای خوانندگی است ولی شرط کافی نیست. رعایت فراز و فرودها، درک سر ضربها و تکیه های درست و به کارگیری بموقع و به اندازه تحریرها، از خصوصیات اصلی یک خواننده موفق است که می شود همان کلام دقیق و عمیق زنده یاد استاد سید عبدالرحیم اصفهانی به شاگردش استاد فقید جاویدنام، جلال تاج اصفهانی، فرزند شیخ اسماعیل ملقب به تاج الواعظین که: «تاج زاده! اول تحویل و بعد تحریر.» که جان کلام است و اینکه خواننده باید مطلب شعر را به مخاطب تحویل دهد و بعد به تزئینات دیگری چون تحریر مشغول شود و مانند خوشنویسی هنرمند، خط را که ارائه کرد، به تذهیب آن بپردازد و این که بدانند در چه جایی و برای چه مخاطبی و در چه دستگاهی، چه تحریری ارائه دهد، وجه تمایز خوانندگان پیرو مکتب اصفهان است که به آن «مناسب خوانی» می گویند.

بس نکته غیر حسن ببااید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

لازم می دانم در ذکر خصوصیات استاد تاج اصفهانی که امروزه به عنوان الگویی مناسب و برجسته در آواز شناخته شده است، اشاراتی داشته باشم که شاید حرف جدیدی نباشد ولی ذکر چندین باره آن در روزگاری که بعضی از آلودگی های صوتی (به نام موسیقی) گوشها را آزار می دهد، خالی از لطف نیست.

مؤانست با ادبیات و شعر

یک گوینده و خواننده برای آنکه بتواند در حالاتی خاص و شرایطی ویژه، بهترین کلام و مناسب ترین سخن را ارائه کند، باید در حافظه خود گنجینه ای از گزیده ترین ابیات و سخن ها را داشته باشد و با سیری سریع آنها را به استخدام آواز درآورد و ارائه دهد که تنها حفظ کردن آنها کافی نیست و باید معنی آن را دریابد و برای پی بردن به عمق معنای شعر، ساعتها با آن مؤانست و مجالست ذهنی کند تا به دنیای عمیق آن راه یابد.

آواز، روخوانی ساده شعر نیست که به اعتقاد من باید به این معنای عمیق نزدیک شود که استاد بزرگ، دکتر شفیعی کدکنی، در تعریف شعر دارد: «شعر رستاخیز کلمات است!» و به نظر این شاگرد کوچک مکتب دکتر شفیعی بزرگ «آواز هم رستاخیز کلام است.» یعنی جان بخشیدن به کلمات بی زبان.

بنده، آواز را متعالی ترین بخش موسیقی می دانم و برای آن، تعبیر دیگری هم قائلم. آواز تولید شهدی گوارا شاید از تلخ ترین کلمات هم باشد، کاری که زنبور عسل می کند. اگر تنها یک بار گرده گلی را چشیده باشید، در خواهید یافت که بسیار نامطبوع است ولی هنر زنبور عسل آن است که این گرده ها را از روی گلها برمی چیند و وارد هاضمه خود می کند و پس از انفعالاتی، آن را وارد شش ضلعی های منظمی به نام شان عسل می کند که وقتی ما مصرف می کنیم، از شهد آن سرشار لذت های بی نظیر می شویم.

کشف ملودی شعر و تنوع در آن

آهنگساز و خواننده هوشمند با تسلط بر وزن شعر، یعنی علم عروض می تواند آهنگ نهفته در آن را کشف کند و به شکل شیرین تری ارائه نماید. بی تردید بسیاری از شاعران خوب و بزرگ، موسیقی را می شناخته اند و حتی بعضی از آنها نوازنده و خواننده بوده اند؛

غزلسرای ناهید صرفه ای نبرد
در آن «مقام» که حافظ برآورد «آواز»

همچنین شناخت وزن شعر، قافیه و معنای شعر به استفاده درست خواننده از ادوات تحریر (مثل خدای من، محبوب من، دوست، داد، امان، حبیب من، و...) هم کمک می کند که باید متناسب با شعری باشد که خواننده می خواند. از خواننده ای صاحب نام که الآن هم می خواند، روزی شنیدم که در پایان تحریری گفت: «دا.....خ» که می خواست بگوید: «داد» ولی من در لغت نامه های فارسی، معنایی برای «داخ» نیافتم. حالا شانس آوردیم که کلماتی چون شاخ و ... را به کار نبرد. این نکته، همان مدیریت کلام است و یک خواننده به طور کلی باید آواز خود را مدیریت کند که این جزوی از آن است. مثل بعضی از گوینده ها که شروع به سخن می کنند و آنقدر پراکنده گویی می کنند و جملات بلند بکار می برند، که نمی توانند فعلی مناسب به کار گیرند و در نتیجه، حاصل آن تلاش بی ثمر و نامناسب می شود که خود سرفصل دیگری با عنوان جمله بندی است.

جمله بندی های مناسب هماهنگ با جواب آواز

جمله در فارسی، دارای معنای خاصی است و شامل فاعل، مفعول و فعل می شود؛ بعضی از ارکان جمله، اصلی و برخی از آنها مکمل جمله اند از جمله: قید، صفت، حروف اضافه و ... که شاعر برای پدید آوردن هنرمندانه آن، تلاش بسیاری می کند تا با معماری کلمات، معنایی زیبا بیافریند که خواننده باید آن را دریابد و درونی کند و در جمله بندی آوازی خود نیز آن را رعایت کند؛ بنابراین، کاری سخت تر از شاعر دارد. مثلاً سوالی خواندن یک بیت یا مصراع در آواز، به ویژه در آهنگسازی و ملودی پردازی سخت، و گاه غیرممکن است که کار خواننده را دشوار می کند؛ گاه با سکوت ها و یا تأکیدهای هنرمندانه در ملودی و یا آواز می شود آن را جامعه عمل پوشاند. شناخت نوازنده همراه که جواب آواز می دهد و هماهنگی با او، از مهم ترین نکات قابل توجه برای یک خواننده حرفه ای است. سوال و جواب های ساز و آوازی و واکنش مناسب به همراه آواز، به شیرینی اجرا کمک می کند که این مسأله حتی در دنوازی ها و یا چهار مضراب ها هم صدق می کند. اجرای استادان هنرمندی چون «شهناز»، «کسایی» و... نمونه های بی نظیر از این جمله اند که هیچ ساز را وابستگی به دیگری

نیست و به خاطر درونی شدن این احساس به جای وابستگی به هم، این آثار به پیوستگی رسیده اند؛ پیش از این در جایی عنوان کرده بودم که در بسیاری از این دنوازی های این دو دُرْدانه موسیقی، یعنی استاد کسایی و استاد شهناز، سبقت نه با تار است و نه با نی، که این دنوازی های بی مثال، حاصل ساز همدل و هم کوکی به نام «نی تار» است.

مجالست، مؤانست و اشتراکات روحی و زیستی بزرگانی چون تاج اصفهانی، جلیل شهناز و حسن کسایی با یکدیگر، از ایشان آثاری به جا گذاشته است که نظیری در تاریخ موسیقی ندارد. این بزرگان پیش از کوک سازها و انتخاب گوشه ها و دستگاه ها، ساز دل خود را کوک می کردند و پیش از هم کوکی، هم دل می شدند و آثار خود را در پرده های حیا و مهربانی ارائه می کردند که سرشار از نجابت، زیبایی و صلابت است.

ابداع و خلاقیت آوازی

پیش از این گفته شد که خواندن یک شعر خاص در یک دستگاه با گوشه های تعریف شده و فراز و فرودهای مشخص، کار ردیف دانها و ردیف خوانها است که بسیار هم مهم است ولی خواننده حرفه ای آن است که در ارائه آواز، ولو در یک دستگاه، شعرهای دیگری به کارگیرد و از ادوات مناسب در مجلس بهره مند شود و گوشه های مورد نظر را با ملودی های ابداعی ارائه نماید و با تکیه های مناسب و سنجیده، آوازی مناسب ارائه کند تا مخاطب آواز، حس تازه و نویی را تجربه کند و از آن لذت ببرد و به جای تکرار مکررات، شاهد بداهه پردازی و بداهه خوانی باشد که البته کار سختی است و از عهده بزرگانی چون تاج برمی آید. از جمله خصوصیات بارزی که در خصوص استاد تاج اصفهانی جملگی برآند و بسیار هم مهم است حُسن خلق، نجابت و افتادگی است که به تعبیر حافظ از اسباب بزرگی است.

مخاطب هرگز دوست ندارد تا از هنرمند مورد علاقه اش یا گوینده و خواننده مورد پسندش که همواره از او گزیده ترین کلمات و جملات را شنیده است، سخن ناروا، رفتار نامناسب و عملی ناشایست ببیند.

استاد تاج اصفهانی در ادب، نجابت، انسانیت و افتادگی زبانزد خاص و عام است؛ مردی که گاه حتی به درخواست یک کاسب معمولی لب به آواز می گشود و خود، هنر و زندگی اش را وقف مردم کرده بود و می شود او را مصداق مناسبی برای هنرمند مردمی دانست. افسوس که کمرنگ شدن این خصوصیات و فضیلت ها، بیماری ملال آوری است که جامعه هنری امروز ما را می رنجاند.

روحش شاد و یادش گرامی

تهران - خزان ۱۳۹۰

استاد علی تجویدی: تاج اصفهانی از چهره های درخشان عالم هنر خوانندگی است که شاید سالیهای دراز مادر دهر چنان فرزندی نزیابد. او صرف نظر از هنر و هنرمندی واجد صفات برجسته ای بود. مکارم اخلاقی او از مناعت طبع و بزرگ منشی و وارستگی گرفته تا ظرافت طبع و خوش صحبتی، همه دست به دست هم داده و انسانی نمونه بوجود آوردند.

تاج

شماره ۲۷ / صفحه ۸۲

منه درود بر تاج آفرین تاج آفرین

منوچهر قدسی

تو سفله‌پروری و همین است رای تو
با آنکه ناورد به در سفله سر فرود
اینست روزگار و ندیدی که تاج را
چون با هزار گونه غم و محنت آزمود
صد قرن گر بیاید و صد قرن گر رود
دیگر نظیر تاج نبینی به دیر و زود
عمری بزیست با شرف و عزت و هنر
وان عمر هر نفس به جلال وطن فزود
اما وطن چه کرد بجایش؟ مگو سخن
از تاج و روزگار وی و آن زیان و سود
یک عمر ماند و خواند و وفا کرد و رنج دید
و آنگاه رفت و در دل خاک سیه غنود
با خیل بلبلان چمن در خزان گل
پرواز کرد و بست لب از گفت و از شنود
ماتم گرفت قدسی و تاریخ او نوشت
همراه بلبلان ز چمن تاج پر گشود

ای نغمه‌سنج بلبل گلزار زنده‌رود
کز فرقت تو رود کند بانگ رود رود
ای تاج، افتخار هنر آنکه آمده است
عنوان تاج بهر تو از آسمان، فرود
هر کس شنید نغمه جان‌پرور تو گفت
بر تاج آفرین و به تاج آفرین درود
فریاد قرن‌ها غم و شادی قوم ما
بودی نهفته در تو و آن نغمه و سرود
هر کس شناخت قدر تو قدر ادب شناخت
وان کو ستود روح تو روح هنر ستود
با روزگار من چه کنم کز ره جفا
آن تاج افتخار و شرف از سرم ربود
با اهل درد اینهمه جور و ستم چرا
ای چرخ پیر با تو ام! ای گنبد کبود!



نام منم ایلمه صیام ز بحر بیان جو کس
 هری که زمان بودا نور بصیرت صد انوار در
 فکرتش برین جوا بست
 در دل تو با هزار معنا نرسی
 در ننگه ز برگان دانا نرسی
 اینها بجز نقل نیستی میمان
 کاش که لایق است نرسی با نرسی
 قانع ملک سخنران جو کس نمون
 سیر زمانه طفل جزان تا کنن نمون
 با بان خون خویشی جفا که نرسی
 کالوره میالوده هوش
 در آرزوی مرد چه طهارت
 در باب که از روح جفا خراش
 در سرده هزار فن خراش
 در نرسن هزاره لری لری
 در نرسن نرسن خراش

بر که شد محرم در محرم

نگاهی به زندگی و کارنامه هنری استاد جلال تاج

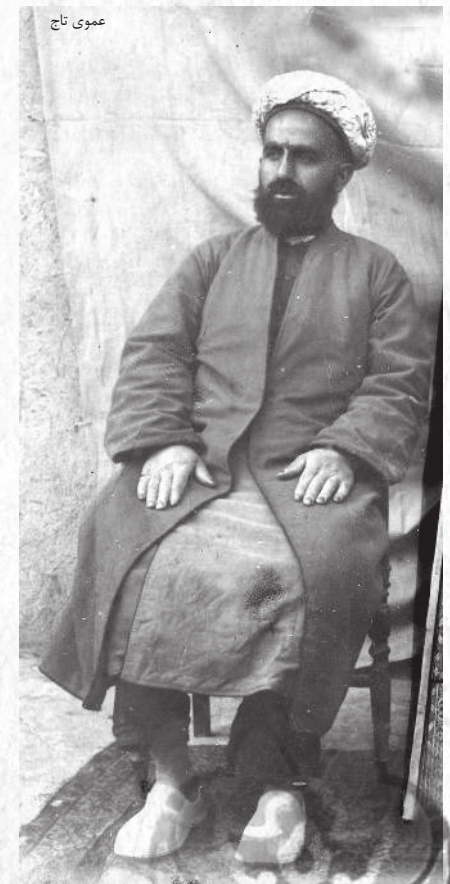
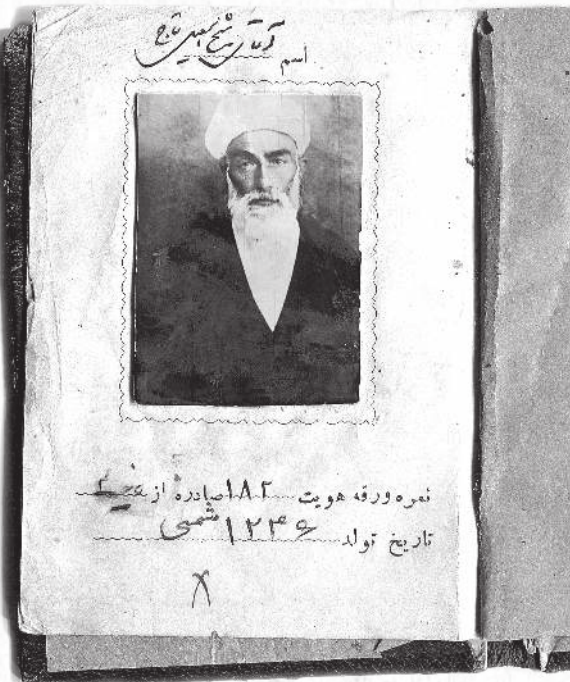
نوید نوروزی

خواننده و پژوهشگر موسیقی

سترگ مرد آواز ایران، استاد جلال تاج اصفهانی در سال ۱۲۸۲ خورشیدی در یک خانواده روحانی و متدین در اصفهان دیده به جهان گشود. اجداد وی تا چند نسل همه از هنرمندان کاشی‌ساز اصفهان بوده‌اند. این بزرگواران به ریزه‌کاری‌ها و رموز و فنون کاشی‌سازی مخصوصاً لعاب‌های رنگی کاشی‌ها کاملاً وقوف داشته‌اند و تا امروز هم حاصل کار ایشان بر چهره بناهای تاریخی اصفهان با نقش‌های چشم‌نواز و موزون باقی مانده است و عده‌ای از آنها نیز با فامیل معصومی برجای هستند. در بررسی دست‌نوشته‌ها و کاغذهای موجود در خانواده تاج، عکسی به دست آوردم که مرحوم استاد جلال تاج اصفهانی پشت آن چنین مرقوم کرده بودند: «امروز کار مرحوم جزو عتیقه‌جات است. ایشان مرحوم

ابراهیم کاشی‌پز معروف است که در طلاکاری ری نیز اثر بجا گذاشته و عموی اینجانب می‌باشد.^۲ پدر استاد جلال تاج اصفهانی، شیخ اسماعیل نیم‌تاج اصفهانی معروف به تاج الواعظین، از واعظ معروف اصفهان بوده است. وی مردی ریزه‌اندام با عمامه‌ای کوچک و رنگ پوست سبزه تند و ریش و ابروی سفید، در دل مردم کوچه و بازار، منزلت و احترام خاص خود را داشته و علاوه بر سخنرانی بر بالای منابر از صدایی گرم و گیرا، بهره داشته و ردیف و فنون موسیقی را در محضر استادان زمان فرا گرفته بوده است. در انگورستان ملک منبر می‌رفته و به واسطه قریحه‌ای سرشار و آگاهی از اشعار و مضامین بکر متأخرین و متقدمین، حضورش در مجالس و محافل مایه





دلگرمی بوده و مخصوصاً قیافه و چهره بشاشش و مناسب‌گویی‌های او بر نفوذ کلامش می‌افزوده است. استاد سید محمد طاهرپور پسر برادر سید حسین طاهرزاده از خوانندگان بزرگ اصفهان نقل می‌کند که او همیشه قبل از صحبت بر بالای منبر عصا را به زیر چانه می‌گذاشته و این شعر را می‌خوانده است:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست
اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

وی گرچه در سلک روحانیون بوده، «اما از صیغه کلام و حالاتش پیداست که جزو متعصبین و خشک‌فکران نبوده و از دوستداران مشروطه نیز بوده است. اما عنوان تاج و نیم‌تاج به این علت است که در دوره ناصرالدین‌شاه واعظی به اصفهان می‌آید که در خواندن، صوت داوودی داشته که نام او تاج نیشابوری بوده و در مسجد حکیم منبر می‌رفته است.

مرحوم ملا اسماعیل روضه‌خوان، پدر تاج هم در ابتدای وعظ چند بیت به سبک تاج نیشابوری می‌خوانده و به همین علت ابتدا او را نیم‌تاج و سپس تاج‌الواعظین خطاب می‌کردند^۲ و بعد از آنکه گرفتن شناسنامه در سال (۱۳۰۴-۱۳۰۳) اجباری گردید، نام فامیلی تاج مسجّل شد.^۳ از تاج‌الواعظین دو کتاب به همت اصفهان‌دوست گرانقدر، مهندس حسین حمیدی به چاپ رسیده که «مواعظ منبری» و «تفسیر قرآن» نام دارند و به دست خط خود تاج‌الواعظین نوشته شده‌اند.

میلاد یگانه مکتب آواز اصفهان

دکتر خلیل رفاهی نیز در کتاب «گردش ایام» فصلی را به شیخ‌الواعظین و حالات و افکار او اختصاص داده است و نیز به شرح چگونگی تولد بزرگ‌مرد آواز ایران پرداخته است که قسمتهایی از آن را برای معرفی بیشتر خاندان تاج یاد خواهیم کرد.^۵

آقای حسام‌الواعظین که رییس و شیخ و عاظم اصفهان بوده‌اند، درباره پدر تاج، داستانی نقل کرده‌اند که مراتب توکل و وارستگی ایشان را نشان می‌دهد. می‌گفتند: «روزی نزدیک ظهر در محله پاقلعه اصفهان - که خانه ما بود و پدر تاج نیز در آن محل سکنی داشت - مرا دید و پرسید عازم کجا

هستید؟» گفتم: «به خانه می‌روم.» وی گفت: «با برادرتان ظهر ناهار را پیش من باشید.»

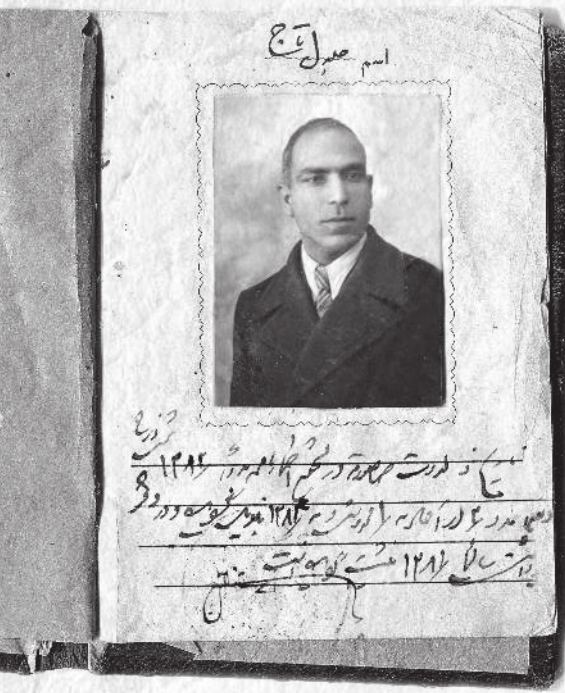
من به اتفاق برادرم به منزل شیخ اسماعیل، پدر تاج رفتم. او با فد کوتاه خود از طاقچه بالای اتاق خود یک کاسه و بشقاب چینی که تا حدی عتیقه و ارزشمند بود پایین آورد و با دستمال گرد و غبار زیاد آن را بر لب باغچه فرو ریخت و به ما گفت: «لباسها را درآوردید و استراحت کنید، من الان برمی‌گردم!»

بعد از نیم ساعت با دو دست پر از گوشت کبابی و میوه و وسایل چای و منقل، عرق‌ریزان آمد. پرسیدیم: «کجا رفتید؟ کاسه و بشقاب را چه کردید؟» گفت: «آن را فروختم و وسایل سور و سرور را فراهم ساختم.» ما با توجه به اینکه او مردی معتدل و تا حدی کم درآمد بود، متأثر شدیم. او با حالت مطایبه‌آمیزی یک چرخ صوفیانه زد و گفت: «۱۷ سال پیش حضرت حق این کاسه و بشقاب را فراهم ساخته بود و من آن را در میدان قدیم اصفهان خریداری کرده بودم، برای امروز.» و باز چرخ می‌زد و گفت:

در عین تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند‌گدا را

پدر تاج پیش از آقا جلال چند دختر داشته. هنگامی که زوجه او حامله و دچار درد زایمان می‌گردد، موقع عصر پدر ایشان ناچار بوده برای برنامه روضه‌خوانی خود خانه را ترک کند. به یکی از زنان همسایه توصیه همسرش را می‌کند و می‌رود. ضمناً بر سبیل اتفاق در آن روز هیچ‌گونه امکان مالی نیز نداشته است؛ به تعبیر دیگر به تمام معنی دستش تهی بوده است. به اصطلاح آن روز، ساعت چهار از شب گذشته که همان ده شب باشد، روضه‌هایش را برگزار کرده، متحیر است چه کند و با دست تهی چگونه به خانه رود.

نزدیک مسجد سید بوده، بدان‌جا می‌رود و با خود می‌گوید اینک چند رکعت نماز به جای می‌آورم، بلکه خداوند خود گشایشی در کارم به وجود آورد! چند رکعت نماز از سر اخلاص به جای می‌آورد و راهی خانه‌اش می‌گردد. به سر کوچ‌اش که می‌رسد،



بلبل آسا نغمه‌زن یک عمر در بستان دوست عشق بی پایان او با دوست محکم بود و شد شامل او در دو عالم لطف بی پایان دوست نازم آن ثابت قدم عاشق، که تیغ مرگ هم دست او نتوان کند کوتاه از دامان دوست ارجعی از دوست بشنید و بسوی او شتافت دوست لذت می برد از بردن فرمان دوست بهر تاریخ وفاتش زد رقم کلک صغیر کرد اسماعیل جان از جلوه ای قربان دوست

همچنین مرحوم شکیب اصفهانی اشعار و ماده تاریخی برای وی سروده که بر سنگ مزارش حک شده است:

بسی خوبان فرو برده است این خاک وز ایشان غیر نیکی‌ها اثر کو؟ جوهر تیغ زبان گوهر درج مقال داد به حکم قضا مکان خود انتقال ستمی پاک ذبیح لیک ز روشندلی به یاد حق چون خلیل داشت همی اشتغال چون که به مرداد مه گذشت از این خاکدان گشت ز تیر غمش پشت محبتان هلال خواست که تاریخ او شکیب سازد رقم به شرح این ماجرا قلم شد از ناله نال یکی برون شد ز جمع، از پی تاریخ گفت وای که افتاد تاج از سر اهل کمال

کودکی و قصه نخستین آواز

مردم کوچه بازار جلال کوچک را به واسطه اسم پدر، «تاج‌زاده» خطاب می کردند. باری، شیخ الواعظین فرزند خود را به مدرسه علیه واقع در بازارچه رحیم خان که نزدیک مسجد رحیم خان بوده می فرستد. اولین زمزمه‌های تاج‌زاده با نواهای آمیخته از نغمه‌های پدر و روحانیون اصفهان و صدای خوانندگان در قالب روح کودکیش خود را نشان می دهد و باعث می شود که به واسطه داشتن صوت خوش در قالب قرائت قرآن و مؤذنی این هنر هم‌انس با وجودش، یعنی آواز را آشکار کند.

جلال تاج اصفهانی اولین خاطره‌ای را که باعث شد پدرش به صدای او پی ببرد چنین توصیف می کند: «یک روز وقتی از مدرسه می آمدم سرشار از سرور

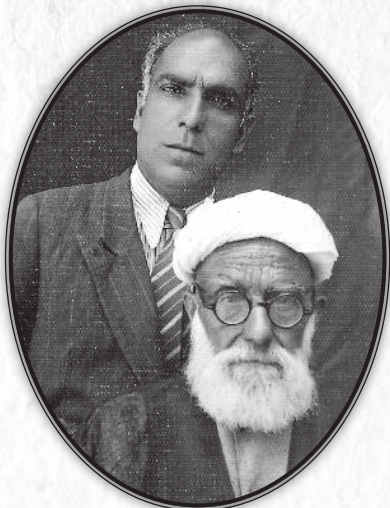
رفت و آمد و روشنایی خارج از معمولی را مشاهده می کند. تصوّر می کند که کوچه را اشتباه رفته است، برمی گردد و پس از بررسی مطمئن می شود خانه او در همین کوچه است. هنگامی که به در خانه خود می رسد، درشکه‌ای را در آنجا مشاهده می کند. داخل خانه می شود؛ چراغها روشن است و بوی غذای مطبوع فضای خانه را گرفته و چند تن از زنان به دور همسرش هستند و ظواهر نشان می دهد که مولود جدید به دنیا آمده است.

پس از بررسی معلوم می شود که موجر و صاحبخانه آن شب حسابرس خود را برای وصول پول اجاره خانه، به در خانه شیخ اسماعیل می فرستد، وقتی او دق الباب می کند، یکی از زنان همسایه با عصبانیت به او می گوید: «از خدا بی خبر! این زن در حال زایمان است و شوهر او هم به دنبال روضه خوانی و به دست آوردن یک لقمه نان است. حال اگر به فریاد این خانواده نمی رسید، در این حیص و بیص، مطالبه مال الاجاره از آنها نکنید. آن شخص منقلب می شود و بلافاصله برمی گردد و به زوجه صاحبخانه که از تجار و اشراف اصفهان بوده ماجرا را می گوید. آن زن بایمان و اهل شفقت و احساس بوده، دستور می دهد درشکه را آماده می کنند و یک قابله و هرچه غذای مطبوع در خانه بوده برمی دارد و به سرعت به خانه شیخ می روند. تصادفاً زوجه در حالت درد شدید بوده است. با کمک قابله وضع حمل می کند و پسری به دنیا می آید که بعداً مرد نام‌آور آواز ایران می شود.

آن زن صاحبخانه ثروتمند می ایستد و از زنان همسایه که اطراف زانو بودند و کمک می کردند، با غذای گرم پذیرایی می کند و چند سکه طلا در کنار مولود قرار می دهد. شیخ اسماعیل از این ماجرا و عنایتی که از طرف حق به او و خانواده‌اش شده اشک شوق می ریزد.

تاج الواعظین در سال ۱۳۲۷ خورشیدی چشم از جهان فروبست و در تکیه سیدالعراقین به خاک سپرده شد. در وفات این عالم فاضل مرحوم صغیر اصفهانی این اشعار را سروده است:

شیخ اسماعیل تاج الواعظین آن کس که بود



تاج و شیخ اسماعیل



صدر اصفهانی



تاج و ادیب

و شادی برای اولین بار توی کوچه آواز سر دادم. وقتی به خانه رسیدم، پدرم مرا صدا کرد. خیلی وحشت کردم. فهمیدم که صدایی به گوشش رسیده و فکر کردم که مرا صدا کرد که تنبیه کند؛ ولی وقتی به نزد او رفتم. گفت: پسر من تو صدای خوبی داری و در خلال اینکه به مدرسه می‌روی و درس می‌خوانی، به تو آوازهای اصیل ایرانی را یاد می‌دهم و در این هنگام من نه ساله بودم.^۲ دکتر بهمن بوستان می‌نویسد^۳ که استاد تاج در گفتگویی اظهار می‌داشت: «در حدود سن نه سالگی صدای اکثر مداح‌ها و اهل منبر و حتی تعزیه‌خوان‌ها را تقلید می‌کردم و به سیاق آنها آواز می‌خواندم. در حالیکه نه اسم مقام‌های آوازی را می‌شناختم و نه نام گوشه‌ها را!»

این خاطره با آنکه ظاهری ساده و بیانی عامیانه دارد، اما ما را با فرهنگ موسیقایی زمان آشنا می‌کند و این قابل توجه است که کودکی نه ساله وقتی برای اولین بار نغمه وجودی اش را در تنهایی خود سر می‌دهد با اشارت پدر مخالفت جامعه را پیش‌بینی می‌کند. جامعه‌ای که هنوز نقش و سمت هنرمند را به‌عنوان فردی گران‌بها نمی‌شناسد و این حاکی از آن است که موسیقی ذوق و ظرافت طبع خود را در هر حالی نشان می‌دهد و اینکه در همان تاریخ، روحانیون در بالای منابر آواز سر می‌دهند، حکایت از این دارد که وقتی موسیقی به عنوان یک پیام فرهنگی و معنوی در مقابل خود سد محکمی می‌بیند، به واسطه لطافتش خود را در لباس تعزیه نشان می‌دهد و به همین خاطر بزرگترین ردیف‌دانان و موسیقی‌دانان ما نیز روحانی بوده‌اند. که در بخش‌های بعدی به این مسأله خواهیم پرداخت و خواهیم دید که امثال تاج و ادیب چگونه با جامعه کنار آمدند.

گنج توان برد مار اگر بگذارد
غنچه توان چید خار اگر بگذارد
بانگ موذن کشد مرا سوی مسجد
نالۀ جانسوز تار اگر بگذارد

جلال باوجود شرایط موجود خود را در محضر پدر آماده می‌کند و مدت ۴ سال نزد او مقدمات و اصول و فنون ردیف‌ها را می‌آموزد و این نشان می‌دهد که تاج الواعظین باوجود وعظ و خطابه و منبر، موسیقی را خوب می‌شناخته است. شیخ الواعظین پس از ۴ سال زحمت، فرزند خود را به بزرگ سردمدار مکتب اصفهان می‌سپارد. او کسی نیست جز سید عبدالرحیم اصفهانی.

استادان و همدردسان، از ابتدا تا جوانی

مرحوم سید رحیم می‌گوید: «آموزش واقعی تاج‌زاده وقتی شروع می‌شود که سن ۱۵ سالگی را پشت سر بگذارد. خدا کند عوارض بلوغ بر صدای او تأثیر نگذارد.» در محضر همین استاد است که جلال تاج اصفهانی با شاگرد هم سن و سال خودش آشنا می‌شود.

هم‌شاگردی‌اش فردی است که او نیز اشعار سعدی و حافظ و مولانا را مخفیانه با خود در دشت‌های خوانسار زمزمه کرده و پنهان از پدر گرامافونی با چند صفحه از آثار سید حسین طاهرزاده خریده و به هر دری می‌زند تا استادی پیدا کند.

او نیز نزد عالمی روحانی به نام عندلیب گلپایگانی که از دوستان پدرش بوده به تحصیل آواز مشغول شد؛ اما از آنجا که پدر دوست داشت فرزندش روحانی شود و نیز جامعه بد می‌دانست که فرزند یک روحانی آوازخوان شود و حتی موسیقی گناه و حرام می‌بود، او وانمود می‌کرد که برای خواندن روضه تربیت می‌شود و از آنجا که هنر در پی محیط مناسب می‌گردد تا خود را نشان دهد، هنگامی که ۱۸ ساله بود برخلاف میل پدر سوار بر اسب سفید در جاده‌های سنگلاخ به تنهایی و به هزار امید خوانسار را ترک کرد و به سوی اصفهان و سید رحیم شتافت. آری او کسی نیست جز اسماعیل ادیب خوانساری.

تاج و ادیب هر دو روحانی‌زاده و ملتس به لباس روحانیت بودند که از محضر سید بهره می‌بردند. محضر سیدرحیم، زیربنا و شالوده عظیم یادگیری آواز برای جلال شد. سیدرحیم از ابتدا به شاگردش آموزش می‌دهد که: «تاج‌زاده اگر می‌خواهی آواز بخوانی، باید بدانی این کار با رودربایستی و خجالت

ادیب





تاج و ادیب هر دو
روحانی زاده و ملّس
به لباس روحانیت
بودند که از محضر
سید بهره می بردند.
محضر سیدرحیم،
زیر بنا و شالوده عظیم
یادگیری آواز برای
جلال شد. سیدرحیم
از ابتدا به شاگردش
آموزش می دهد که:
«تاج زاده اگر می خواهی
آواز بخوانی، باید
بدانی این کار با
رودربایستی و خجالت
جور در نمی آید. باید
در محافل آواز بخوانی
تا بتوانی نزد هر کس
و هر کجا بر خود و
اعصاب مسلط شوی.
بسیاری از خوانندگان
در خلوت برای خود
خوب می خوانند ولی در
حضور دیگران دستپاچه
می شوند و همه چیز را
خراب می کنند و این
صحیح نیست.»

گوشه ها اندک اندک مسلط شده و گه گاه در محافل، صدای شنیدنی خود را عرضه می دارد و از آنجا که در یادگیری و جمع آوری مطالب ولی تمام دارد، به توصیه پدر از میرزا حسین خضوعی معروف به ساعت ساز نیز بهره می گیرد.

داستان آشنایی او برای شروع یادگیری نزد میرزا حسین این گونه نقل شده^{۱۱} که روزی تاج الواعظین با جلال به منزل مرحوم میرزا خضوعی می روند. تاج الواعظین به میرزا حسین ساعت ساز می گوید: «جلال هم بد نمی خواند!» میرزا حسین هم می گوید: «چیزهایی شنیده ام. خوب، پسرم بخوان!» جلال آواز را درآمد می کند و با چند بیت مناسب و چرخشی در گوشه ها و اوج و فرود آواز را به پایان می رساند.

خضوعی سخت او را می نوازد و تحسین می کند و به تاج الواعظین می گوید: «چیزهایی شنیده بودم، ولی هرگز فکر نمی کردم که آواز جلال تا این حد و به این خوبی باشد. او خیلی بهتر از این هم می شود.» این واقعه باعث شد که جلال مورد پسند خاطر حسین خضوعی قرار بگیرد و نزد او تلمذ کند.

اولین آوازه خوانی تاج اصفهانی با ساز، ماجرای جالبی دارد که در بعضی از منابع ذکر شده است و ذکر آن خالی از لطف نیست. «تاج در نوجوانی با مرحوم حسین خان اسماعیل زاده، استاد معروف کمانچه و دایی استاد علی اصغر بهاری، روبرو می شود. تاج زاده اولین بار است که با ساز می خواهد بخواند. حسین خان اسماعیل زاده ساز را کوک می کند و هنوز جمله اول را نروده، تاج با عجله درآمد می کند. حسین خان با لبخندی می گوید: پسرم اینقدر عجله نکن تا من درآمد بکنم. بعد کمی بیشتر صبر کن تا چهار مضرابی بزنم. وقتی که مجلس سر حال آمد و خودت هم کاملاً سر ذوق آمدی، شروع کن به خواندن. تازه آن وقت هم با حوصله و طمأنینه بخوان تا مردم فرصت شنیدن

جور در نمی آید. باید در محافل آواز بخوانی تا بتوانی نزد هر کس و هر کجا بر خود و اعصاب مسلط شوی. بسیاری از خوانندگان در خلوت برای خود خوب می خوانند ولی در حضور دیگران دستپاچه می شوند و همه چیز را خراب می کنند و این صحیح نیست.»^۹

شیوه آموزش در قدیم و در محضر سید به این نحو بوده که جلال در مقابل سیدرحیم می نشست و سیدرحیم به او می گفته که مثلاً «افشاری بخوان، ببینم!» و بعد تاج می گفته «بسیار خوب! شما بخوانید، تا یاد بگیرم.» سید شروع به خواندن می کرده و ریزه کاری ها را برای او توضیح می داده و جلال آنها را بدون وسیله ضبط و نت به سینه می سپرده و در طول راه خانه و مدرسه همه جا زمزمه می کرده است. اگر بر سر اتفاق آوازی را فراموش می کرد، دوباره از سید خواهش می کرد که: «آقا اگر می شود، دوباره بخوانید و تکرار کنید.» وی به این طریق راه پر پیچ و خم یادگیری موسیقی ایرانی را پشت سر گذاشت.

با توجه به این سطور می توان دریافت که یادگیری موسیقی چقدر مشکل بوده است؛ یعنی تمام اطلاعات، قبل از آمدن ضبط صوت سینه به سینه نقل می شده است^{۱۰} و چه بسیار معارف موسیقایی که در سینه خوانندگان بزرگ ناگفته ماند و به خاک سپرده شد و اطلاعات امروز ما نتیجه نقل دستگاهها و گوشهها از قدیم است، که البته از لحاظ ظرافت نمی دانیم آنچه به ما رسیده آیا همان است یا نه. باری تاج زاده به مدت سه سال از محضر سیدرحیم اصفهانی بهره برد و در سن ۱۴ سالگی به محضر خداوندگار نی، نایب اسدالله رسید و فنون خواندن با ساز و یادگیری و ردیف را نیز از او آموخت.

در این دوران صدای تاج زاده از ورطه بلوغ و حالت کودکیانه درآمد. او حالا بزرگ شده و تحت ارشاد و تربیت پدر و استادانی که ذکرشان رفت، به فوت و فن آواز و رموز اجرای

ریزه کارهای آواز را داشته باشند.^{۱۲}

جلال در حدود سن هجده سالگی تسلط کامل بر ردیف و فنون آوازی داشت و به هر صدایی که می‌رسید، گوش فرا می‌داد و آموزش می‌دید و از هر فرصتی بهره می‌گرفت. شیوه آواز خواندن خود را متکامل‌تر می‌کرد. آن هم با وجود شهری که مملو و سرشار از خوانندگانی بود که هر یک به شکلی می‌خواندند.

استاد محمدرضا شجریان در این رابطه می‌گوید: «از دیگر استادان تاج، اسامی زیر را می‌توان برشمرد: سید حسین طاهرزاده، سید اسماعیل خان قراب، قربان خان شاهی، تجلی، حبیب شاطر حاجی، سید صادق شهاب که گوشه شهابی در بیات زند، منسوب به اوست نام برد.»^{۱۳}

استاد تاج در مصاحبه‌ای، سه روز قبل از فوت خود مراتب تحصیل آوازه خوانی اش را چنین شرح می‌دهد: «از بیست سالگی می‌خواندم که رفتم به تهران ولی از نه سالگی تعلیم گرفتم. سه سال پیش پدر و بقیه را نزد عبدالرحیم اصفهانی استاد موسیقی که صدای گرمی داشت، بعداً نزد نایب‌اسدالله خان و بعد هم پهلوی میرزا حسین ساعت‌ساز، معروف به خضوعی که عالی بود. بعداً اشخاص دیگری بوده‌اند مانند حاج عندلیب. حبیب شاطر حاجی، بعد در تهران علی خان نایب السلطنه و قراب و اشخاص دیگر هم بوده‌اند. من از اینها گرفته‌ام، گوش کرده‌ام بینم این تکه را چه جور خوانده بعد آن را رها کرده‌ام و من همان کار را نکردم، بلکه می‌خواستم چیزهایی از خودم داشته باشم.»^{۱۴}

به سن بیست سالگی که رسیده بود، ستاره درخشان هر مجلس و هر محفلی شده بود و گاه به بیشه‌های کنار زاینده‌رود می‌رفت و آواز سر می‌داد و همگان را مسحور خود می‌کرد و دوستداران موسیقی به گردش حلقه می‌زدند و گاه چنان دست به اعجاز می‌زد که دیگران یارای خواندن در برابر او نداشتند. در این نشست‌ها، دوستانی چون ادیب خوانساری، سید صادق شهاب، سید قاضی عسگر و حسین موسیقی با او همراه بودند.

سفر به خوزستان و دیدار شیخ خزعل

در سال ۱۳۰۲ تاج در هیأت روحانیت با چند تن از دوستان خود در کنار امواج سیمگون زاینده‌رود سرگرم گفتگو بوده‌اند که به طور ناگهانی تصمیم می‌گیرند اصفهان را ترک کنند و به شهری دیگر قدم گذارند تا شاید در سرنوشت خود شرایطی دیگر را رقم زنند. با یکدیگر متفق‌القول می‌شوند که تا چند ساعت دیگر به خانه خود رفته و پس از تهیه زاد راه، با یکدیگر هم قدم شوند. تاج با کل سرمایه خود که یک چمدان و یک تخت‌خواب چوبی تاشو بود، پشت به اصفهان، همراه با دوستان عزم سفر به جنوب کشور می‌کند و از کوه‌های بختیاری می‌گذرد. بعد از رسیدن به بندر آبادان برای امرار معاش هر یک به کاری مشغول می‌شوند. تاج هم در دزفول خانه‌ای اجاره می‌کند.

آن هنگام مصادف بوده است با تشکیل کمیته «قیام سعادت» در خوزستان و شورش شیخ خزعل. تاج به واسطه صوت خوش و قریحه سرشار خویش، نظر بزرگان دزفول را به خود جلب کرده و با یکی از آنان به نام قطب‌السادات، مأنوس می‌شود. پس از مدتی قطب‌السادات به تاج می‌گوید من با سردار اقدس شیخ خزعل آشنایی و دوستی دارم و می‌خواهم تو را با او آشنا کنم. او عاشق صدای خوش است و ام‌کلثوم و کسانی را که از صدای زیبا بهره‌ای دارند با خود همراه می‌کند.

به سن بیست سالگی که رسیده بود، ستاره درخشان هر مجلس و هر محفلی شده بود و گاه به بیشه‌های کنار زاینده‌رود می‌رفت و آواز سر می‌داد و همگان را مسحور خود می‌کرد و دوستداران موسیقی به گردش حلقه می‌زدند و گاه چنان دست به اعجاز می‌زد که دیگران یارای خواندن در برابر او نداشتند. در این نشست‌ها، دوستانی چون ادیب خوانساری، سید صادق شهاب، سید قاضی عسگر و حسین موسیقی با او همراه بودند



ایستاده؛ وسط: سید رحیم، سمت چپ تصویر: یحیی تارساز
نشسته وسط: نایب اسدالله (دیگران شناخته نشدند)



تاج در جوانی در کسوت روحانیت

پیش

اسماعیل رایین در کتاب ارزشمند «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» دربارهٔ علاقهٔ شیخ خزعل به موسیقی از زبان دختر او چنین می‌نویسد: «در قصر خزعل همیشه یک دسته ارکستر عربی آماده بود و چون پدرم به موسیقی و طرب علاقهٔ فراوانی داشت، هر شب در حرمسرای او بساط عیش برپا بود و زیباترین رقصه‌های لبنانی و مصری که توسط مأموران مخصوص از کاباره‌های بیروت و تماشاخانه‌های قاهره گلچین شده بودند به پایکوبی برمی‌خاستند.»

باری از آنجا که قطب‌السادات در هر ساعتی از شبانه‌روز می‌توانسته شیخ خزعل را ملاقات کند، در منزل معاون او، ملا عبدالله سید، شیخ خزعل و تاج را با یکدیگر آشنا می‌کند که شرح وقایعی که در آنجا اتفاق افتاد بسیار جذاب و عجیب است.

شیخ خزعل در بارگاه خود با غرور نشسته است. هنگامی که تاج را در لباس روحانیت می‌بیند، ابتدا خوشش نمی‌آید و از قطب‌السادات می‌پرسد که شیخ کیست؟ قطب‌السادات پاسخ می‌دهد که شیخ تاج از حضرت داوود ارث می‌برد. خزعل بعد از کمی تأمل می‌گوید: آهان شیخ تاج خوب می‌خواند! دستور می‌دهد از تاج پذیرایی لازم به عمل آید و بعد «عبود» خوانندهٔ مرد دربار خود را صدا می‌زند تا بخواند و در همان اثنا بهیبه و جمیله که دو رقصه و خوانندهٔ شیخ خزعل بوده‌اند، با مهارت تمام به رقص و پایکوبی و خواندن مشغول می‌شوند و نوازندگان هم در به کمال رساندن بساط عیش، می‌نوازند. بعد از چند ساعت شیخ خزعل خطاب به قطب‌السادات می‌گوید: آقا قطب‌السادات حالا می‌خواهیم شیخ تاج برای ما بخواند؛ تاج هم بی‌درنگ این شعر را از همای شیرازی در بیات زند می‌خواند:

خسرو حسنی و من بر سر کویت درویش
رحمی ای پادشه حسن به آوارهٔ خویش
بر من ای خسرو اقلیم ملاحظت بنگر
خسروان خاطر درویش نخواهند پریش
خون دل قسمت هر کس که شد از روز ازل
قسمت خویش ز پیمانانه خورد، بی‌کم و بیش
چند غلتیم ز شمشیر نگاه تو به خون
چند پیچیم ز گیسوی سیاه تو به خویش

تا می‌رسد به این بیت:

شکر وصل بیابی ز پس تلخی هجر
شربت نوش مهباست پس از ضربت نیش

شیخ خزعل بعد از شنیدن این بیت خود را جمع می‌کند. از جا برمی‌خیزد و می‌گوید: آقا شیخ تاج مکرر بخوانید. تاج دوباره می‌خواند و دوباره شیخ خزعل از او می‌خواهد که مکرر بخواند. و این اتفاق سه مرتبه ادامه پیدا می‌کند. یادآور شویم که تاج، دلیل اعتنای قابل توجه شیخ خزعل را نمی‌فهمد تا آن که پس از مدتی می‌فهمد به خاطر این خبر که به او رسانده بودند و به او گفته بودند به زودی دستگیرت می‌کنیم، این شعر مرهمی بر زخم او بوده است! پس از اتمام ساز و موسیقی، خزعل رو به قطب‌السادات می‌کند و می‌گوید آقا قطب‌السادات شیخ تاج خودش می‌داند که خوب می‌خواند. شیخ تاج باید مهمان ما باشد و این مهمانی نه ماه به طول انجامید و تاج روزها و شب‌ها برای شیخ آواز خواند و شیخ غرق در لذت و طرب بود و همواره با این جمله تاج را تشویق می‌کرد که «شیخ تاج خودش خوب می‌داند که خوب می‌خواند.»

گاهی چنان به وجد می‌آمده که دستور می‌داده دهان شیخ تاج را از اشرفی پر کنند. پس از ۹ ماه تاج از شیخ خزعل خداحافظی می‌کند و برای وداع به منزل قطب‌السادات می‌رود. در شب سوم اقامت تاج در منزل قطب‌السادات، مأموران به خانهٔ قطب‌السادات می‌ریزند و تاج و احمد و موسی و پسران قطب‌السادات را دستگیر کرده و به نظمی می‌برند. در همان هنگام عندلیب شیرازی، شاعر و رئیس مالیه، میزبان سرتیپ فضل‌الله زاهدی و سرتیپ فیروز بوده است و از آنجا که عاشق صدای تاج بوده، تاج را هم دعوت می‌کند؛ اما پس از جستجوی بسیار می‌فهمند که تاج در نظمی گرفتار است.

در ساعت ده و نیم شب تیمسار فضل‌الله زاهدی و سرتیپ فیروز به توصیهٔ دوست مشترکشان، عندلیب شیرازی، برای رهایی تاج به دیدار او می‌شتابند، در حالی که تاج هیچ‌یک را نمی‌شناخته است. هنگام روبه‌رو شدن تاج می‌گوید: من شیخ جلال تاج‌زاده هستم. سرتیپ فیروز پدر تاج را می‌شناسد و می‌گوید تو پسر شیخ اسماعیل هستی که واعظ توپخانه بود؟ تاج می‌گوید: بله آقا من پسر شیخ اسماعیل تاج قاضی عسگر یا واعظ توپخانه هستم.

هرسه به منزل عندلیب شیرازی می‌روند و در طی این آشنایی تاج با زاهدی مأنوس و عجین می‌شود. در گیر و دار کشمکش نیروهای رضاشاه و شیخ خزعل، تاج با همراهی سرتیپ فضل‌الله زاهدی به ملاقات شیخ خزعل می‌روند و سه شب در سه تاریخ متفاوت مهمان وی بوده‌اند. شب سوم، شبی است که قرار بوده است شیخ خزعل را دستگیر کنند و البته قابل ذکر است که تاج از این ماجرا هیچ آگاه

شب مهتاب، وسایل تفریح شیخ خزعل را به کشتی، بر رود کارون آماده کرده بودند. تاج به تغنی و آوازه خوانی مشغول بوده و شب از آن شب‌های فراموش‌نشدنی بود که ناگاه خدم و حشم شیخ خبر می‌آورند که کشتی در محاصره دولتیان است!

نبوده است.

شب مهتاب، وسایل تفریح شیخ خزعل را به کشتی، بر رود کارون آماده کرده بودند. تاج به تغنی و آوازه‌خوانی مشغول بوده و شب از آن شب‌های فراموش‌نشدنی بود که ناگاه خدم و حشم شیخ خبر می‌آورند که کشتی در محاصره دولتیان است!

شیخ اول باور نمی‌کند، ولی بعد از تحقیق وقتی می‌فهمد موضوع جدی است، خود را می‌بازد و دست و پایش را گم می‌کند. دولتیان وارد می‌شوند و دستور می‌دهند هر کس سر جای خود بایستد و حرکت نکند. زاهدی که نان و نمک خزعل را خورده بوده، با بلم به محمره برمی‌گردد و دستگیری شیخ خزعل منجر به عزل و بیرون شدن او از منطقه خوزستان و سکونت اجباری وی در تهران می‌گردد. تاج و زاهدی بعد از این ماجرا یکدیگر را پیدا می‌کنند و همراه با لشکریان سه فرسخ به سه فرسخ اتراق می‌کنند تا تاج مجدداً به اصفهان می‌رسد.^{۱۵} «سرتیپ زاهدی به تهران مراجعت می‌کند و در همان هنگام از طرف رضاخان به سمت فرماندهی لشکر منصوب و به رشت اعزام می‌شود و از آنجا که مقرر شده بوده است که تاج، ملازم دائم باشد با زاهدی به رشت می‌رود.»^{۱۶}

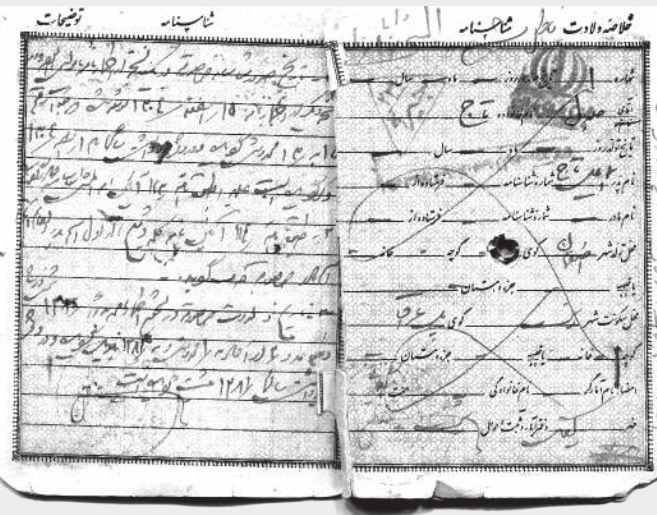
تهران، رشت و حدیث سبج احوال

همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، گویا در سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۴، در رشت قانون سبج احوال در شرف اجرا بوده است. تاج یک روز صبح از باغ زاهدی بیرون می‌آید. چند قدمی که می‌رود، چشمش به اعلانی می‌خورد که محل صدور شناسنامه را اعلام کرده بوده است و تاج به عنوان نخستین مراجعه‌کننده شناسنامه خود را به شماره ۱ صادره از رشت دریافت می‌کند. «گزارش‌هایی از سکونت تاج و شرکت او در انجمن وحید بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ نیز در دسترس است. در همین سالها است که وی با علی‌اکبر خان شهنازی نیز آشنا می‌شود و کنسرت‌های متعددی را با همکاری او به ثبت می‌رساند.»^{۱۷}

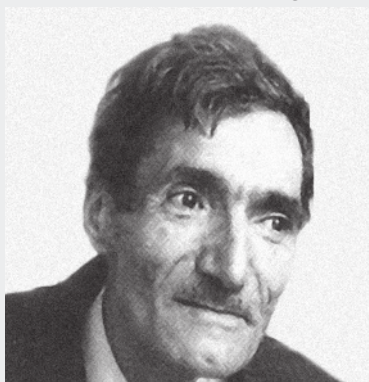
با پا گذاشتن به عرصه کار جدی هنری و ورود استاد تاج به تهران، کارنامه پرکاری رقم می‌خورد، اما به دلیل نبود تحقیقات جامع در مورد هنرمندان ایرانی، تلاش و فعالیت‌های هنری استاد تاج هم از چشم مردم این سرزمین پوشیده مانده است.

نخستین کنسرت تاج، به نفع روزنامه ناهید

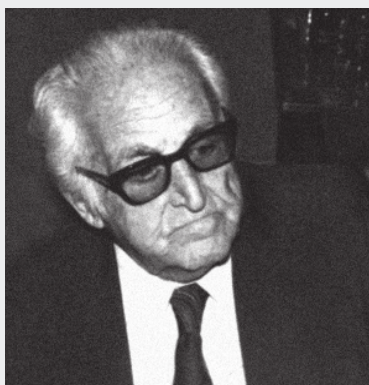
گرچه تاریخ سرایش تصنیف جاودانه «مرغ سحر» از سوی استاد ملک‌الشعراى بهار روشن نیست؛ «اما از قرائن چنین برمی‌آید که این تصنیف در حدود سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ سروده شده باشد. دوره‌ای که ملک‌الشعرا از سیاست برکنار



حسین یاحقی



مرتضی مخجوبی



نی داوود





**گرچه تاریخ سرایش تصنیف
جاودانه «مرغ سحر» از سوی
استاد ملک الشعراء بهار روشن
نیست؛ «اما از قراین چنین
برمی آید که این تصنیف در حدود
سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ سروده
شده باشد. دوره‌ای که ملک الشعراء
از سیاست برکنار شده و به
خدمت علمی ادبی مشغول بوده
است. از سوی دیگر تاج اصفهانی
بارها به اطرافیانش گفته بود که
این تصنیف را وی برای اولین بار
در جشنی که از سوی روزنامه
ناهید در باغ سهم‌الدوله تهران
برپا شده بود، اجرا کرده است**



می‌شود. پس از اتمام برنامه، دسته گلی از طرف رئیس‌الوزراء مخبرالسلطنه هدایت برای تاج می‌آورند و می‌گویند این دسته گل را حضرت اشرف مرحمت کرده‌اند. تاج تشکر می‌کند و به مزاح می‌گوید: «حضرت اشرف گل را با یک بشقاب اشرفی مرحمت می‌کردند!» از طعن و مزاح او اعضای کنسرت به خنده می‌افتند. شرح این واقعه به قلم آقای احمد دهقان که در آن زمان مخبر اطلاعات بوده در مجله هفتگی اطلاعات باقی است. فردای روز کنسرت، تاج به نظمیته تهران احضار شد و بعد از بازجویی مفصل، تعهد کتبی داد که دیگر اشعار سیاسی و اجتماعی نخواند.^{۲۲}

دیگر کنسرت‌های تاج

بعد «از سال ۱۳۰۲، تاج به صورت جدی در اکثر شهرهای ایران با هنرمندان طراز اول به هنرنمایی پرداخت. از آنجا که اسناد مربوط به هریک از این کنسرت‌ها امروزه در دست نیست، نگارنده با نظر به نوشته‌های موجود به دستخط استاد تاج، تاریخ تقریبی برخی از این کنسرت‌ها را بدین شرح عنوان می‌دارد:

- ۱۳۰۵ اجرای کنسرت در اصفهان با همکاری عبدالحسین برزنده (تار)، مهدی نوایی (نی)، غلامرضا سارنج (کمانچه).
- ۱۳۰۷ اجرای کنسرت در تبریز با پیانوی استوار، ویولن یوسف و هم‌خوانی استاد ابوالحسن اقبال آذر.
- ۱۳۱۰ اجرای کنسرت در اصفهان همراه با تار استاد یحیی زرین پنجه.
- ۱۳۱۳ اجرای کنسرت در شیراز همراه با تار استاد عبدالحسین خان شهنازی.
- ۱۳۱۵ اجرای کنسرت در اصفهان همراه با تار استاد علی اکبرخان شهنازی.
- ۱۳۱۶ اجرای کنسرت در کرمان به منفعت ایتمام و مردم بی‌بضاعت با نظارت شهربانی.
- ۱۳۱۹ اجرای کنسرت در اراک همراه با تار استاد عبدالحسین خان شهنازی.
- ۱۳۲۱ اجرای کنسرت در شیراز همراه با پیانوی استاد مرتضی محجوبی به دعوت آقای میکده رییس بانک ملی ایران.
- ۱۳۲۴ اجرای کنسرتی به مدت ۳ شب متوالی توسط انجمن ملی موسیقی^{۲۳} در دبیرستان سعدی.

شده و به خدمت علمی ادبی مشغول بوده است. از سوی دیگر تاج اصفهانی بارها به اطرافیانش گفته بود که این تصنیف را وی برای اولین بار در جشنی که از سوی روزنامه ناهید در باغ سهم‌الدوله تهران برپا شده بود، اجرا کرده است.

اگر قول مذکور را بپذیریم، تاریخ سرودن تصنیف مرغ سحر به قبل از سال ۱۳۰۷ برمی‌گردد، چرا که جشن روزنامه ناهید درست جمعه دوم تیرماه ۱۳۰۶ به افتخار ششمین سال انتشار این جریده، در باغ سهم‌الدوله از طرف رفقای ناهید و کارکنان آن روزنامه برپا شد و عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس و معارف در آن حضور داشتند و طبق اظهار نظر بعضی جراید آنوقت اولین جشنی بوده که با این شکوه به نام یک روزنامه در ایران منعقد گردیده است.^{۱۸}

اولین کنسرت استاد تاج اصفهانی در سال ۱۳۰۶ به نفع روزنامه فکاهی ناهید به سردبیری میرزا عباس خان ناهید برگزار شد. «این کنسرت در باغ سهم‌الدوله^{۱۹} در کوچه برلن در حضور مخبر السلطنه هدایت،^{۲۰} هیات وزیران و چند تن از نمایندگان مجلس بوده است. اعضای کنسرت عبارت بوده‌اند از: مرتضی خان محجوبی (پیانو)، مرتضی خان نی داوود (تار)، حسین یاحقی (ویولن) و رضا روانبخش (تنبک) که به همراهی صدای تاج در دستگاه ماهور به اجرای برنامه می‌پردازند و تاج که در آن زمان معمم نیز بوده است، با شعری از شاعر لب‌دوخته، فرخی یزدی، از وضع موجود و نشانه‌های آن شکایت می‌کند:

حلقه زلفی که غیر تاب ندارد
تا چه کند با دلی که تاب ندارد
مجلس ما را هر آن که دید به دل گفت
ملت جم حسن انتخاب ندارد
شاه^{۲۱} پی جمع مال و توده بدبخت
هیچ به جز فکر نان و آب ندارد
زور به پشت حساب مشت زد و گفت
حرف حسابی دگر جواب ندارد
فرخی از زندگی خوش است به نانی
گر نرسد آن هم اضطراب ندارد

در این کنسرت تصنیف «مرغ سحر» دو مرتبه اجرا می‌شود که در آغاز رضای روانبخش آن را می‌خواند و سپس تاج اصفهانی. با این اجرای پر بار و سنگین، قیامتی در گاردن پارتی برپا

یکی دیگر از
کنسرت‌های پر
سر و صدای استاد
تاج، برنامه‌ای
است که او در سال
۱۳۲۹ خورشیدی
و درگیر و دار
جنبش ملی کردن
صنعت نفت در
آبادان اجرا کرد.
این برنامه در
سینما تاج آبادان
اجرا شد و در
اطلاعیه‌هایی که
برای آن در شهر
پخش کرده بودند،
آمده بود: «تاج در
تاج!»

۱۳۲۹۰ اجرا در صنعت نفت آبادان به منفعت بینوایان.»^{۲۴}

کنسرت آبادان به نفع بینوایان^{۲۵}

یکی دیگر از کنسرت‌های پر سر و صدای استاد تاج، برنامه‌ای است که او در سال ۱۳۲۹ خورشیدی و درگیر و دار جنبش ملی کردن صنعت نفت در آبادان اجرا کرد. این برنامه در سینما تاج آبادان اجرا شد و در اطلاعیه‌هایی که برای آن در شهر پخش کرده بودند، آمده بود: «تاج در تاج!» در این برنامه جلیل شهنواز و حسن کسایی با تار و نی، تاج را همراهی می‌کردند. هنگام اجرای برنامه همه بزرگان، معاریف و امرای آبادان در سینما تاج حضور داشتند و حتی تعداد زیادی از رؤسا و کارکنان انگلیسی پالایشگاه آبادان نیز برای شنیدن صدای تاج اصفهانی به سینما آمده بودند. تاج که ساعتی قبل از آن در شهر آبادان گردشی داشت و از کنار کلبه‌های حقیر کارگران ایرانی پالایشگاه گذشته بود، تحت تأثیر آنچه دیده بود و متأثر از بدبختی مردم ایران، برنامه خود را با این دو بیت از فرخی آغاز کرد و در هنگام خواندن مصرع سوم پای خود را به روی زمین می‌کوفت:

دردی بتر از علت نادانی نیست
جز علم دوی این پریشانی نیست
با اینکه به روی گنج منزل داریم
بدبخت و فقیرتر ز ایرانی نیست

که اشاره مستقیمی دارد بر غارت نفت ایران بوسیله انگلیسی‌ها. تاج پس از این درآمد، در قسمت دیگر برنامه این دوبیت را خواند:

دردا که دوی درد پنهانی ما
افسوس که چاره پریشانی ما
بر عهده جمعی است که پنداشته‌اند
آبادی خویش را ز ویرانی ما

با خواندن این ابیات سالن سینما تاج، که لبالب از جمعیت بود، یکباره از هیجان منفجر شد. تاج جایی که در پایان برنامه یکی از افراد حاضر در سالن به پشت صحنه آمد و به تاج اصفهانی تذکر داد که قدری تند رفته است.

صفحات موجود از صدای استاد تاج



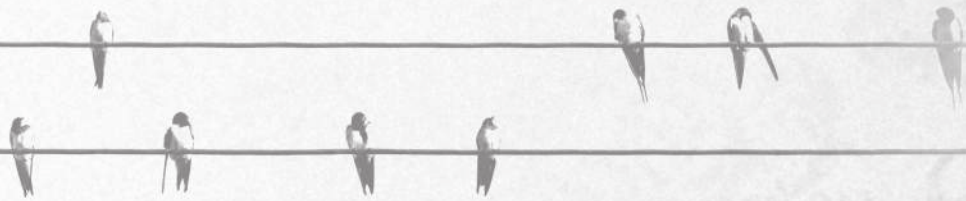
شهنواز، تاج، کسایی



تاج، اقبال آذر



مرغزی محجویی، ادیب



**با ورود کمپانی‌های
ضبط صدا در
ایران، صدای تاج
در سراسر ایران،
در دسترس همگان
قرار گرفت و با
استقبال قابل توجه
جمعی روبه‌رو شد**

با ورود کمپانی‌های ضبط صدا در ایران، صدای تاج در سراسر ایران، در دسترس همگان قرار گرفت و با استقبال قابل توجه جمعی روبه‌رو شد. به طوریکه رییس یکی از کمپانی‌های ضبط صدا، به جواد بدیع‌زاده می‌گوید: «اگر می‌خواهی صدایت را بر روی صفحات ضبط کنم، باید تاج اصفهانی را راضی کنی که باز هم با کمپانی ما صفحه پر کند.»^{۲۶} مستر جیمز^{۲۷} مسؤول ضبط صفحات هیزمستروایس^{۲۸} بعد از ضبط صفحه همایون معروف به تاج می‌گوید: «من صداهای بسیاری را ضبط نموده‌ام اما تا به حال صدایی چنین ندیده‌ام!»^{۲۹}

الف) صفحات پلیفون

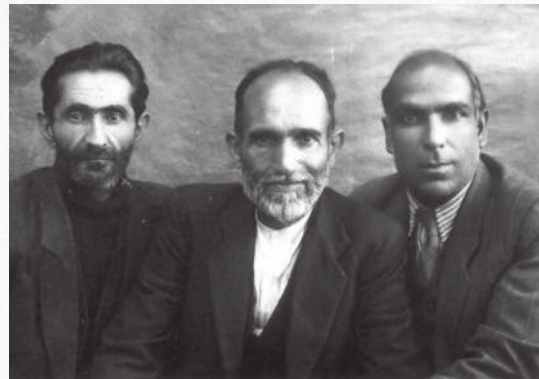
استاد جلال تاج اصفهانی با کمپانی آلمانی پلیفون چهار صفحه ضبط می‌کند که پس از تکثیر در آلمان برای فروش به بازار ایران عرضه می‌گردد. تاریخ ضبط این صفحات سال ۱۳۱۰ شمسی و مصادف با ۱۹۲۸-۱۹۲۷ میلادی می‌باشد.

۱. افشاری با تار ارسلان درگاهی با شماره ۴۱۱۲۱۹-۷.
۲. بیات اصفهان و عشاق با تار ارسلان درگاهی.
۳. بیات ترک با ساز ارسلان درگاهی.

ب) صفحات هیزمستروایس

در میان اسامی کارهای ضبط شده سری اول صفحه‌های الکتریکی کمپانی هیزمستروایس در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۴ م.) چهار صفحه معروف را می‌بینیم که اولین آن با شماره GF-۱۲۰ و با مشخصات زیر دیده می‌شود:

۱. آواز تاج اصفهانی. ارکستر مرتضی محبوبی، حسین یاحقی (ویلن)، ارسلان درگاهی (تار)، رضا روانبخش (تنبک).
۲. مهرگل در بیات اصفهان. شعر از نورالله همایون، آهنگ از تیمسار عبدالله اشرفی.
۳. شکایت معشوق. شعر از حسن سالک، آهنگ از عبدالحسین برازنده.
۴. رنگ‌های طبیعت شعر. شیدای چالشتری، آهنگ از عبدالحسین برازنده.



تاج، گلزار، درخشانی



تاج، طریقی (سمت راست)، درخشانی



تاج، عیسی بهادری





حسین تهرانی



علی اکبرخان شهنزاری



غلامحسین بنان

از این رو تعویض لباس ایشان به سالهای پس از ۱۳۱۲ یعنی تاریخ ضبط صفحات هیز مستر وایس باز می‌گردد. زنده‌یاد ادیب خوانساری در مصاحبه خود در رادیو ایران به سال ۱۳۵۵ خورشیدی، درباره تغییر موضع تاج نسبت به روضه‌خوانی و لباس روحانیت چنین گفته است: «من از طریق پدر هنرپرور تاج با او آشنا شدم. از حیث قدرت صدا و خواندن واقعاً بی‌نظیر و در عصر خود ستاره‌ای بود. در شروع کار تاج منبر می‌رفت و روضه می‌خواند. من نیز در آغاز چنین می‌کردم ولی معتقد بودم که موسیقی را باید از راه دیگر شروع کرد نه از راه منبر روضه. به این خاطر آن را رها کردم و هنگامی که تاج دید ادیب دست به چنین کاری زده، او نیز منبر و لباس معمم را کنار گذاشت و به سلک خوانندگان پیوست. پس از آن من و تاج، بار و همدم شدیم و بیشتر اوقات با هم بودیم. همواره سعی می‌کردیم که نقص و ایراد کارمان را با یکدیگر در میان بگذاریم تا از این طریق پیشرفت حاصل آید. در آن زمان بی‌شک خواننده‌ای نبود که در برابر تاج اصفهانی عرض اندام کند و این واقعیت است که او به هنگام خواندن، تحریرهای مشکل می‌داد که از عهده هر کسی بر نمی‌آمد.»

تاج و رادیو تهران

ساعت هفت بعداز ظهر روز چهارشنبه ۱۳۱۹/۲/۴ ایستگاه فرستنده رادیو تهران در جاده قدیم شمیران بالاتر از قصر نرسیده به سیدخندان در محل بی‌سیم مخابرات افتتاح شد. رادیو تهران با دو موج متوسط به قدرت دو کیلو وات و کوتاه به قدرت چهارده کیلووات با مدت هشت ساعت و نیم برنامه در طول شبانه‌روز، شروع به کار کرد. بخش اول از ساعت ۳۰: ۱۱ صبح تا ۲ بعداز ظهر و بخش دوم از ساعت ۱۵: ۵ تا ساعت ۳۰: ۱۱ شب. افتتاح این رادیو، منشأ مهمی برای ایجاد تحولی شگرف و گسترده در مسائل اجتماعی و فرهنگی مردم ایران به خصوص در بخش موسیقی شد. با تشکیل کمیسیون موسیقی در رادیو به ریاست سرگرد غلامحسین مین‌باشیان و معاونت سروان ابراهیم آژنگ، عده‌ای از خوانندگان شایسته زن و مرد برای اجرای برنامه از طریق این فرستنده دعوت شدند. خوانندگان و نوازندگان

(ج) صفحات سودا به سفارش کمپانی آغاسی در تهران؛ تاج اصفهانی، ابوالحسن صبا، مرتضی محجوبی و جواد بدیع‌زاده و حسینعلی طاطائی و ملوک ضرابی و ملکه برومند برای دو ماه به حلب می‌روند و در آنجا صفحاتی را که به صفحات سودا معروف است، ثبت و ضبط می‌کنند. استاد جلال تاج اصفهانی در این سفر بیست و یک صفحه می‌خواند که مشخصات این صفحات به شرح زیر است:

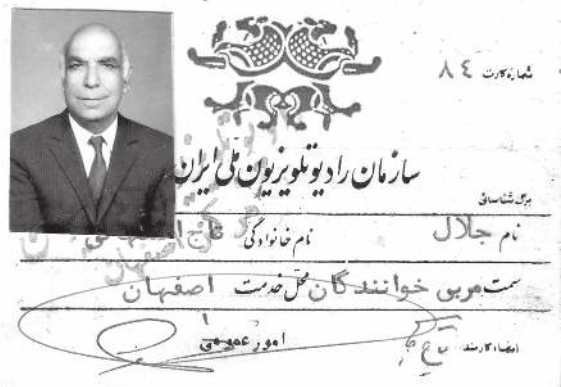
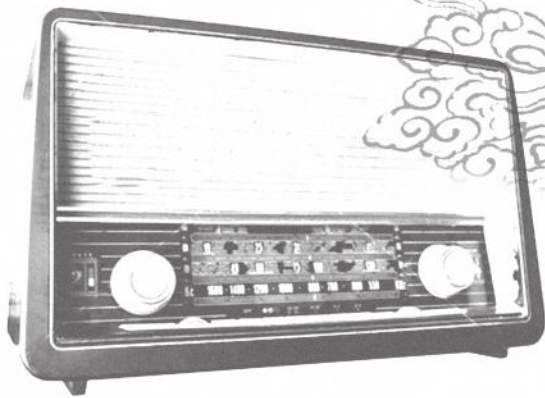
۱. صفحه‌ای با شماره ۲۸۱۳ به نام جفای گلچین.
۲. بیات ترک با صدای تاج اصفهانی و ویلن عبدالحسین طاطائی و پیانوی مرتضی محجوبی به شماره ۸-۲۹۰۷-A.
۳. شکسته و بیات ترک با ویلن عبدالحسین طاطائی در شکسته، اشاره به راک عبدالله شده است.
۴. دشتی و گیلکی با ویلن عبدالحسین طاطائی.
۵. خسرو و شیرین با ساز استاد ابوالحسن صبا.
۶. مثنوی و گیلکی با ساز استاد ابوالحسن صبا.
۷. شور با پیانوی مرتضی محجوبی.
۸. همایون با ساز استاد ابوالحسن صبا.
۹. اذان.
۱۰. مناجات در حجاز.
۱۱. آواز عشق با ساز آقایان ابوالحسن صبا و مرتضی محجوبی.

۱۲. دو دل‌داده با صدای تاج و ملکه برومند.
۱۳. ای پری روی، آهنگ از استوار و شعر از آگاهی خراسانی.

این صفحات از سال ۱۳۱۵ به بازار ایران عرضه گردیده است. سپنتا در جایی دیگر می‌گوید یک سری از صفحات در سال‌های پیرامون ۱۳۱۷ ضبط شده است. وی در ادامه اضافه کرده است این صفحات از نظر کیفیت ضبط و جنس صفحه مرغوب و بادوام نیستند.

آن‌طور که از شواهد و قرائن و گفته‌های استاد تاج برمی‌آید ایشان تا هنگام ضبط صفحه معروف همایون معمم بوده و با لباس روحانیت به هنر آوازخوانی اشتغال داشته است.

**تاج به واسطه
عشق و علاقه
وافری که به پدر و
مادر خود داشت،
هیچ‌گاه حاضر به
ترک دائم اصفهان
نشد و فردای هر
روزی که برای
ضبط صدا به
تهران می‌رفت
با شوق تمام به
آغوش اصفهان
باز می‌گشت.
حکایت مهر و انس
او با پدر و مادرش
داستان‌هایی
فراوان دارد که
در این مقال
نمی‌گنجد**



**پیش از تأسیس فرستنده
رادیو تهران، نام و آوازه
استاد جلال تاج اصفهانی
به واسطه صفحات و
کنسرت‌هایش در سراسر
ایران فراگیر شده بود و
تمام مراکز هنری و محافل
ادبی تهران و اقاصا نقاط
ایران او را می‌شناختند. از
این رو نیازی به معرفی از
هیچ مرجع خاصی نداشت
و در سال ۱۳۲۰ به دعوت
مشیرهمايون شهردار
-رئیس شورای موسیقی و
وزیر فرهنگ دکتر عیسی
صدیق، برای ضبط آثار
هنری به تهران رفت و با
حقوق ۲۰۰ تومان در ماه
مشغول به کار شد**

راه‌های ناهموار، به تهران می‌رسید و درشکه‌ای کرایه می‌کرد و خود را به محل فرستنده رادیو می‌رساند و با تمام خستگی راه و لبریز از عشق به هنر، پشت میکروفون می‌ایستاد و آواز می‌خواند. آن هم آوازهایی که حاکی از موجی نو در هنر آوازه‌خوانی ایرانی بود.

تاج به واسطه عشق و علاقه وافری که به پدر و مادر خود داشت، هیچ‌گاه حاضر به ترک دائم اصفهان نشد و فردای هر روزی که برای ضبط صدا به تهران می‌رفت با شوق تمام به آغوش اصفهان باز می‌گشت. حکایت مهر و انس او با پدر و مادرش داستان‌هایی فراوان دارد که در این مقال نمی‌گنجد. چه روزهایی که دوستان تاج در وسط مهمانی‌های متعدد می‌دیدند که تاج نیست؛ گویا تاج رفته است اسباب راحتی پدر و مادر را مهیا کند و برگردد.

باتوجه به محل سکونت استاد تاج در اصفهان و مشکلات رفت و آمد او و فقدان حقوق مکفی، تاج بعد از دو سال و پنج ماه همکاری با رادیو تهران، استعفای خود را اعلام می‌کند و به اصفهان باز می‌گردد؛ زیرا در صورت حاضر نبودن در زمان معین و عدم ضبط برنامه‌هایی که به صورت زنده پخش می‌شده مقرر می‌شود قطع می‌شده است و هنرمندی دیگر وظیفه او را به‌جا می‌آورده است. اسنادی که در جداول پایانی آمده است، حاکی از قطع همکاری وی با رادیو تهران است.

اما از آنجا که تاج هنرمندی است پرکار و پرتلاش و هیچ‌گاه عرصه هنری را رها نکرده است، پس از چندی که تاریخ دقیق آن بر ما روشن نیست، مجدداً به استخدام رادیو درمی‌آید و همکاری منظم او تا سال ۱۳۳۹ ادامه می‌یابد و پس از آن استعفای خود را برای همیشه اعلام می‌کند. «فعالیت‌های تاج در رادیو تهران به همراه دیگر هنرمندان بزرگ هم‌عصر خود علی‌رغم

اولیه رادیو عبارت بودند از: جلال تاج اصفهانی، اسماعیل ادیب خوانساری، جواد بدیع‌زاده، قمرالملوک وزیری، روح‌انگیز، ملوک ضرابی (تصنیف خوان)، ابوالحسن صبا، مهدی خالدي، ابراهیم منصورى (ویلن)، حسین یاحقی (کمانچه و ویلن)، مرتضی محجوبی و جواد معروفی (پیانو)، موسی معروفی، علی‌اکبرخان شهنازی، عبدالحسین شهنازی، مرتضی نی‌داوود (تار)، حبیب سماعی (سنتور)، حسینعلی وزیری تبار (قره‌نی)، مهدی نوائی (نی)، حسین تهرانی و مهدی غیائی (تنبک)، رضا روانبخش (تنبک و آوازه‌های ضربی). بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ این عده هم به جمع فوق پیوستند: غلامحسین بنان، عزت روحبخش، دلکش (آواز)، مجید وفادار (ویلن)، لطف‌الله مجد (تار).

پیش از تأسیس فرستنده رادیو تهران، نام و آوازه استاد جلال تاج اصفهانی به واسطه صفحات و کنسرت‌هایش در سراسر ایران فراگیر شده بود و تمام مراکز هنری و محافل ادبی تهران و اقاصا نقاط ایران او را می‌شناختند. از این رو نیازی به معرفی از هیچ مرجع خاصی نداشت و در سال ۱۳۲۰ به دعوت مشیرهمايون شهردار -رئیس شورای موسیقی و وزیر فرهنگ دکتر عیسی صدیق، برای ضبط آثار هنری به تهران رفت و با حقوق ۲۰۰ تومان در ماه مشغول به کار شد. تصور مشقتی که هنرمندان ایرانی برای توسعه و پیشبرد هنر ایرانی برده‌اند، انسان را با بهت و حیرت روبه‌رو می‌کند و می‌توان گفت که تنها عشق به هنر، توانایی ایجاد چنین هنرمندانی و خلق چنین آثاری را دارد.

تاج بعد از استخدام در رادیو تهران هر هفته با اتوبوس‌های گیتی‌نورد و میهن‌نورد از اصفهان به سمت تهران حرکت می‌کرد و پس از ۱۵ ساعت به جان خریدن جاده‌های صعب‌العبور قدیمی و



تاج در میان حاج مصورالملکی و پورصفا، پشت سرشان رضا ارحام صدر

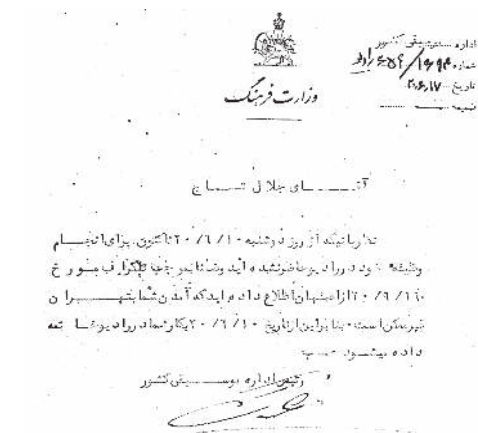
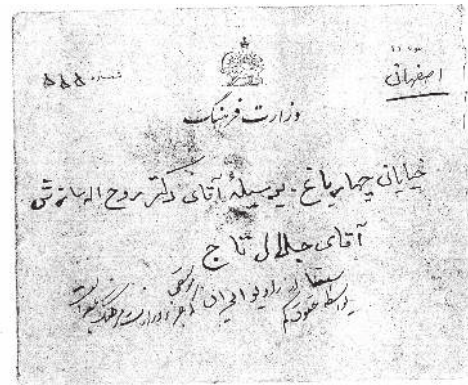
روبرو شدن با استقبال و اشتیاق شنوندگان در همه سطوح با برخی مخالفت‌های مغرضانه و ناآگاهانه هم روبرو شد. به محض اجرا و پخش آثار جاودانه تاج و همکاران او در رادیو، نامه پراکنی‌ها و مخالفت‌هایی با آن صورت گرفته که نشانه‌هایی از آن در میان برخی اسناد بازمانده از او در اداره مربوطه مشاهده می‌شود.

در میان اسناد منتشرشده درباره موسیقی تئاتر و سینما در ایران که مربوط به سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ است، سندی به تاریخ ۱۳۲۱/۲/۲۵ ملاحظه می‌شود که طی آن، مرحوم عطاالله زاهد از طرف تماشخانه تهران نامه‌ای به ابوطالب شیروانی، رئیس اداره کل انتشارات در رادیو می‌نویسد و ضمن انتقادهای متناقض نسبت به پخش صدا و آثار هنرمندانی چون وزیری، روح‌بخش، ادیب خوانساری، بدیع‌زاده و از جمله تاج به بهانه تکراری بودن آن برنامه‌ها و یا عدم فرصت‌دهی به جوانان و... به‌ویژه چند بار به نام تاج اشاره کرده و صدا و آواز او را زیر سؤال برده است. شیروانی نیز در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۲۱/۳/۱۱ و با شماره ۹۶۲/۵۱۶۱ مطالب فوق

را با نخست‌وزیر وقت در میان می‌گذارد. متن نامه شیروانی این‌گونه است: «نشری که آقای زاهدی درباره موسیقی رادیو نگاشته است، عیناً برای استحضار خاطر مبارک پیوسته تقدیم و معروض می‌دارد: صدها از این قبیل مراسلات پیمای به اداره کل انتشارات و تبلیغات می‌رسد. مع‌هذا این‌جانب بیش از آنچه تا بحال عمل کرده، موفق به اصلاح موسیقی رادیو نشده‌ام.» نخست‌وزیر نیز در جواب می‌نویسد: «ذکر معایب و نواقص کار آسان است؛ ولی برای رفع آن پیشنهاد مفیدی نمی‌شود.»^{۲۰}

محمد رضا لطفی در جایی دیگر می‌گوید: «اگرچه حسادت‌ها و مناسبت‌ها نمی‌گذاشت تا خوانندگان اصفهانی از امکانات رادیو تلویزیون برخوردار باشند، اما آنچه مسلم این است که تاج و بقیه هنرمندان از جمله حسن کسایی، در دل ملت ایران جایی شایسته دارند.»^{۲۱}

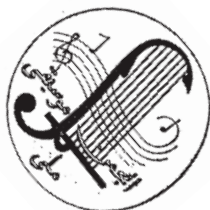
با توجه به بررسی مدارک خروج مجدد تاج از رادیو، به زعم نگارنده بهترین توصیف از شواهد و قرائن، جمله‌ای است که استاد تاج روی پاکت نامه درج نموده‌اند: «استعفا از رادیو ایران بواسطه حقوق کم!» در تیرماه سال ۱۳۲۴ استاد جلال تاج اصفهانی به عضویت انجمن ملی موسیقی





از چپ: عباس سروری، حسین مرندي، تاج، ملاحسين موسيقي

با توجه به بررسی مدارک
خروج مجدد تاج از رادیو،
به زعم نگارنده بهترین
توصیف از شواهد و قرائن،
جمله‌ای است که استاد
تاج روی پاکت نامه درج
نموده‌اند: «استعفا از رادیو
ایران بواسطه حقوق کم!»



درآمد و به مدت سه شب در دبیرستان سعدی اصفهان همراه با ارکستر انجمن به اجرای موسیقی پرداخت. در پایان آن شب گلدانی از طرف انجمن موسیقی به او اهدا شد که نشانه سپاسگزاری از حضور او در انجمن ملی موسیقی بود.

همکاری با رادیو اصفهان

قبل از افتتاح رسمی مکانی به نام رادیو اصفهان «در سال ۱۳۲۸ هنرمندان اصفهان در چهار مکان مختلف به ضبط آثار هنری خود می‌پرداختند که به ترتیب زیر می‌باشد:

۱. باشگاه افسران در خیابان استانداری.
۲. رادیو لشکر اصفهان (که در سال ۱۳۲۷ در فرح‌آباد که خیابان دستگرد فعلی باشد، تأسیس شد): این رادیو تحت حمایت و پشتیبانی سرتیپ فضل‌الله زاهدی بود و چهارشنبه شب‌ها به موسیقی اختصاص داشت.
۳. فرستنده بی‌سیم.
۴. کوی تاج؛ اداره اطلاعات و رادیو که واقع در کوچه استاد تاج اصفهانی بود و دستگاه Edit در آن نبود و اگر اثری در وسط ضبط خراب می‌شد، مجدداً باید از ابتدا آن را ضبط می‌کردند.^{۳۳}

با تأسیس رادیو اصفهان استاد تاج اصفهانی از بدو تأسیس با آن همکاری داشته است و همزمان کلاس آواز هم در ساختمان رادیو به راه می‌اندازد و به تربیت هنرآموزان علاقه‌مند می‌پردازد. تاج با هنرمندانی چون جلیل شهنواز، حسن کسایی، سعادت‌الله نورده، عزیزالله بدری‌زاده، عباس خان سروری، علی شهنواز، غلامرضا سارنج، علی و سیروس ساغری، رضا مرشدزاده، جلال رادوری، عبدالحسین برانزنده، ساسان سپنتا، اکبرخان نوروزی، حسین یآوری و مهدی نوایی در رادیو اصفهان همکاری داشته و آثار متعددی به جای گذاشته؛ اما متأسفانه حتی یک لیست جامع از این آثار در رادیو اصفهان موجود نیست؛ «زیرا بعد از انقلاب اسلامی حدود ۱۵۰ عدد از آثار ضبط شده این استاد بزرگ، سوزانده شد و از بین رفت و یا چیزهای دیگری بر روی ریل‌های صدای او ضبط شد.»^{۳۳} به‌طوری‌که ما امروزه آوازی در مایه چهارگاه از صدای استاد تاج در دسترس نداریم. در صورتی که ایشان چهارگاه‌های متعددی خوانده‌اند. از تاریخ ۱۳۲۳/۷/۸

تاج به واسطهٔ فعالیت‌های پی‌درپی هنری‌اش دیر به فکر ازدواج افتاد و درحالی‌که برای اجرای برنامه به کرمان رفته بوده نامهٔ پدرش را دریافت کرد که همسری مناسب برای او پیدا کرده است



جمشید تاج

هما، همایون، پروانه، پروین، تاج الملوک، جمشید



استاد جلال تاج اصفهانی به سمت سرپرستی ارکستر رادیو اصفهان نائل می‌شوند و در سالهای بعد از آن در تاریخ ۱۳۴۷/۲/۱۴ سمت ریاست شورای موسیقی ادارهٔ کل اطلاعات و رادیو اصفهان را بر عهده می‌گیرد.

زندگی خانوادگی تاج

از آنجا که به طور کلی هیچ‌گاه هنرمند ایرانی از رفاه مادی بهره‌مند نبوده است و دور از دغدغه‌های یک زندگی عادی زندگی نکرده است، تاج در طول عمر پر فراز و نشیب خود به سمت کارمندی در استانداری و شهرداری نیز اشتغال داشته است.

تاج به واسطهٔ فعالیت‌های پی‌درپی هنری‌اش دیر به فکر ازدواج افتاد و درحالی‌که برای اجرای برنامه به کرمان رفته بوده نامهٔ پدرش را دریافت کرد که همسری مناسب برای او پیدا کرده است. تاج در سن نزدیک به پنجاه‌سالگی با ثریا که ۲۰ سال با وی اختلاف سنی داشت ازدواج می‌کند و حاصل این ازدواج شش فرزند به نام‌های همایون، جمشید، هما، پروین، پروانه و تاج الملوک می‌باشد.

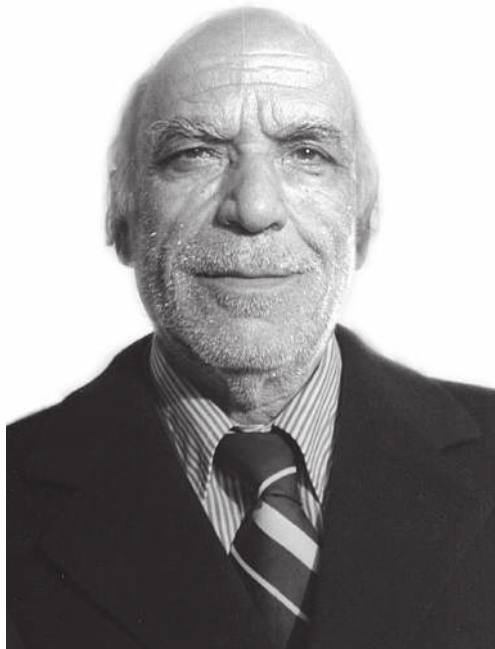
استاد جلال تاج اصفهانی در بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۰ در مرکز فرهنگی رادیو اصفهان در بیسه حبیب، و در بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۱ در دانشگاه فارابی به تدریس آواز پرداخت.

در سالهای پیش از انقلاب استاد تاج در برنامهٔ ارزندهٔ گلچین هفته شرکت کرده و در سه برنامه به اجرای بخشی از ردیف موسیقی ملی ایران پرداخته است که از لحاظ کیفیت و اجرا، از مطلوب‌ترین ردیف‌های ضبط شده در طول تاریخ موسیقی است.

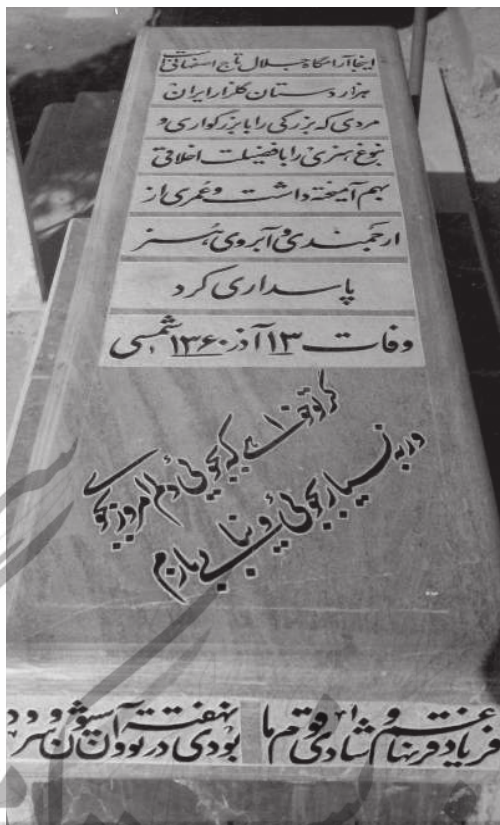
۱. در برنامهٔ شمارهٔ ۳۸، گوشه‌های بغدادی و گبری اجرا شده است (با همکاری آقایان کسایی و شهناز).
۲. در برنامهٔ شمارهٔ ۳۹، گوشه‌های ریتمیک و حسن موسی و گیلکی اجرا شده است (با همکاری آقایان کسایی و شهناز).
۳. در برنامهٔ شمارهٔ ۴۰، گوشه‌های خسرو و شیرین سارنگ و فرود اجرا شده است (با همکاری آقایان کسایی و لطفی).

تاج پس از عمری خدمت به فرهنگ و هنر موسیقی در این مرز و بوم و نگاهبانی از نغمه‌ها و الحان ایرانی، در سال ۱۳۶۰ کلیهٔ حقوق و مزایایش قطع شد و در ۱۳ آذر همان سال از فرط غصه جان داد و به خواب ابدی فرو رفت.

به تمام هنرمندان
عصر خود مهر
ورزید، عشق ورزید
و برای تولید آثار
مشترک کوشید. در
مقابل کی الدوله و
کی السلطنه ایستاد
و مردانه خواند و
هرجا حرف ناسزا و
دستور نابجا شنید،
مجلس را ترک کرد
و با مناسب خوانی و
آواز، دهان بسیاری
از کسان را بست
تا پایشان را به قدر
گلیمشان دراز کنند.
تاج آزاده زیست!



آخرین عکس تاج



در آخرین روزهای عمرش با قدرتی که در مناسب خوانی داشت، این شعر را از پژمان بختیاری می‌خواند: «این بود عاقبت ثمر باغبانیم...». آخرین اثری که از او ضبط شده است، در منزل آقای شجریان با نی استاد حسن کسایی است که تاج در آواز دشتی درد دل خود را به روزگار می‌گوید:

تاجم نمی‌فرستی تیغم به سر من
مرهم نمی‌گذاری زخم دگر من

هنر تاج و اخلاق تاج و شخصیت او اسطوره‌ای است در موسیقی ایران که تأثیر آن در روند رشد فرهنگ و هنر موسیقی به هیچ وجه قابل انکار نیست. تأثیر او بر تاریخ آوازخوانی مهم‌ترین و بزرگ‌ترین رویداد تاریخ آواز در ایران است.

تاج همچون مرادش به هر کویی سر زد و با بار امانتی که بر دوش او گذاشته بودند، یعنی هنر، زیست و هیچ گاه هنرش را به کسی نفروخت. تاج دو بار رضاشاه را دید و برای او شعر مناسب خواند. بعد از آن درمقابل پسر او، محمدرضا پهلوی قرار گرفت و با شعر برخاسته از جانش با او روبرو شد.

در نجف با آیت‌الله خمینی دیدار کرد و آیت‌الله خمینی ابراز کرد که سالهاست صدای او را می‌شناسد. می‌گوید که با ام کلثوم هم صفحه مشترکی ضبط کرده است. به تمام هنرمندان عصر خود مهر ورزید، عشق ورزید و برای تولید آثار مشترک کوشید. در مقابل کی الدوله و کی السلطنه ایستاد و مردانه خواند و هرجا حرف ناسزا و دستور نابجا شنید، مجلس را ترک کرد و با مناسب خوانی و آواز، دهان بسیاری از کسان را بست تا پایشان را به قدر گلیمشان دراز کنند. تاج آزاده زیست!

در پایان این سطور برای اطلاع خوانندگان محترم و نمایش زندگی پرنثر تاج، کارنامه هنری وی در سه بخش صفحات ضبط شده، آثار ضبط شده از وی در رادیو تهران و اصفهان و کارنامه هنری وی تقدیم می‌گردد و از خوانندگان گرمی تقاضا دارم که اگر در گنجینه شخصی خود آثار دیگری را که در این فهرست یاد نشده در اختیار دارند، نگارنده را آگاه کنند تا برای نشر صدای استاد جلال تاج با آثار بیشتری روبرو باشیم. یقیناً در صورت داشتن هریک از صفحات تاج و ارائه آن به خانواده ایشان، کمکی شایان به حفظ آثار هنری استاد تاج نموده‌اید.



در وسط عکس شاطر رمضان و شجریان



از راست: فقهی، سروری، تاج، عیسی خان

صفحاتی که از استاد تاج اصفهانی در دست است

ردیف	دستگاه آواز	شاعر	شعر	نوازندگان	تاریخ ضبط کمپانی مورد نظر
۱	افشاری	سعدی	با دوست باش گر همه آفاق دشمنند کو مرهمست گر دگران نیش می‌زنند	عبدالحسین طاطایی (ویولن)	سودوا ۱۳۱۷
۲	دشتی	سعدی	بلای عشق تو در من چنان اثر کرده‌ست که پند عالم و زاهد نمی‌دهد اثرم	عبدالحسین طاطایی (ویولن)	سودوا ۱۳۱۷
۳	افشاری	سعدی	تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش دگران راست که من بی‌خبرم با تو ز خویش	عبدالحسین طاطایی (ویولن)	سودوا ۱۳۱۷
۴	سه‌گاه	سعدی	دلبر! پیش وجودت همه خوبان عدمند سروران در ره سودای تو خاک عدمند	عبدالحسین طاطایی (ویولن)	سودوا ۱۳۱۷
۵	بیات ترک	حسام‌الدین دولت‌آبادی	مطرب اینگونه که آغاز کنی ساز امشب ترسم از پرده برون اوفتدم راز امشب	عبدالحسین طاطایی (ویولن)	سودوا ۱۳۱۷
۶	اذان	_____	_____	_____	سودوا ۱۳۱۷
۷	مناجات در حجاز	_____	_____	_____	سودوا ۱۳۱۷
۸	خسرو و شیرین*	_____	_____	با همکاری استاد ابوالحسن صبا	سودوا ۱۳۱۷
۹	مثنوی*	_____	_____	با همکاری استاد ابوالحسن صبا	سودوا ۱۳۱۷
۱۰	همایون*	_____	_____	با همکاری استاد ابوالحسن صبا	سودوا ۱۳۱۷
۱۱	آواز عشق*	_____	_____	ابوالحسن صبا مرتضی‌محبوبی	سودوا ۱۳۱۷
۱۲	شور*	_____	_____	مرتضی‌محبوبی	سودوا ۱۳۱۷
۱۳	دو دل‌داده*	_____	_____	با صدای تاج و ملکه برومند	سودوا ۱۳۱۷

* از صفحاتی که با ستاره مشخص شده‌اند، جز نامی در دست نداریم.



از چپ: عیسی خان، سعیدی، تاج، ...



کهنگی، ... تاج، جلیل شهناز، حسین تهرانی

ردیف	دستگاه آواز	شاعر	شعر	نوازندگان	تاریخ ضبط کمپانی مورد نظر
۱۴	امان از این دل که داد*	شعر و آهنگ از امیر جاهد	امان ازین دل که داد به دست شیرین، عنان فرهاد	_____	سودوا* ۱۳۱۷
۱۵	ای پری رو، ماه مشگویی*	آگاهی خراسانی	ای پری روی، ماه مشکوی، سرو دلجوی	آهنگ از استوار	سودوا ۱۳۱۷
۱۶	همایون	سعیدی	از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم همچو پروانه که می‌سوزم و در پروازم	ارسلان درگاهی (تار)، حسین یاحقی (ویولن)، مرتضی محجوبی (پیانو)، رضا روانبخش (تنبک)	هیز مستر وایس ۱۳۱۰
۱۷	رنگ‌های طبیعت	شیدای چالستری	در گلستان از طبیعت	آهنگ: برازنده	هیز مستر وایس ۱۳۱۰
۱۸	فصل گل	نورالله همایون	فصل گل گشت و دوران شادی	آهنگ: تیمسار عبدالله اشرفی	هیز مستر وایس ۱۳۱۰
۱۹	شکایت معشوق	حسن سالک	دل در آتش غم رخت	آهنگ: عبدالحسین برازنده	هیز مستر وایس ۱۳۱۰
۲۰	حجاز	سعیدی	مرا مگوی نصیحت که پارسایی و عشق دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزند	ارسلان درگاهی (تار)	
۲۱	بیات اصفهان	پژمان بختیاری	خشکید از غم تو نهال جوانیم پژمرد از فراق گل شادمانیم	ارسلان درگاهی (تار)	پلیفون ۱۳۱۰
۲۲	ابوعطا	سعیدی	نظر دریغ مدار از من ای مه منظور که مه دریغ نمی‌دارد از خلاق نور	مرتضی محجوبی (پیانو) عبدالحسین طاطایی (ویولن)	•
۲۳	بیات ترک*	سعیدی	بخت آینه ندارم که در آن می‌نگری خاک بازار نیزم که بر او می‌گذری	ارسلان درگاهی (تار)	پلیفون ۱۳۱۰
۲۴	بیات اصفهان	سعیدی	تا به امروز مرا در سخن این سوز نبود که گرفتار نبودم به کمند هوسی	آشوت (تار)	
۲۵	نوا	سعیدی، نظامی	هرگز آشفته مویی نشدم یا رویی مگر اکنون که به روی تو چو موی آشفتم	ارسلان درگاهی (تار) عبدالحسین طاطایی (ویولن)	•
۲۶	افشاری	_____	_____	ارسلان درگاهی (تار)	پلیفون ۱۳۱۰

تصنیفهای استاد تاج

مرا چشمی است خون‌افشان ز دست آن کمان ابرو ← شعر: حافظ / آهنگ: عبدالحسین برازنده.

شاهد گل (۱۳۴۰ با دو اجرای متفاوت) ← شعر: سالک / آهنگ: عبدالحسین برازنده.

امان از این دل که داد ← شعر و آهنگ: امیرجاهد / جزو صفحات سودوا است که با شهناز و کسایی در رادیو تهران و اصفهان ضبط شده است.

به اصفهان رو ← شعر: ملک‌الشعراى بهار / آهنگ: علی اکبر شهنازی.

دیدى آخر دل ما را شکستی ← شعر از سالک / آهنگ: عبدالحسن برازنده.

دیدى آخر که غم عشق دگر بار چه کرد (ضربى در بیات زند) ← شعر: حافظ.

تازه گلم ← شعر: قهرمان / آهنگ: عبدالحسین.

تصنیف سه‌گانه «به شادی بلبل» ← شعر: حسن ساکت / آهنگ: عبدالحسین برازنده.

تصنیف دشتی «شب فراق» ← شعر: سالک / آهنگ: برازنده.

تصنیف ابو عطا «آفتاب بخت» ← شعر: سالک / آهنگ: برازنده.

تصنیف «ای نوع بشر» ← شعر و آهنگ: امیر جاهد.

قطعات اجرا شده در رادیو تهران و اصفهان

ردیف	شعر	شاعر	نوازندگان در دستگاه
۱	یاری بدست کن که به امید راحتش واجب کند که صبر کنی بر جراحش	سعدی	ارکستر رادیو اصفهان همایون
۲	پای سرو بوستانی در گل است سرو ما را پای معنی در دل است	سعدی	حسن کسایی همایون
۳	آسوده خاطر م که تو در خاطر منی گر تاج می‌فرستی و گر تیغ می‌زنی	سعدی	حسن کسایی همایون
۴	نظر از مدعیان بر تو نمی‌اندازم تا نگویند که من با تو نظر می‌بازم	سعدی	علی شهناز - غلامرضا سارنج همایون
۵	اتفاقم به سر کوی کسی افتادست که در آن کوی چو من کشته بسی افتادست	سعدی	
۶	چه جرم رفت که با ما سخن نمی‌گویی شکایت از طرف ماست یا تو بدخویی	سعدی	با تار جلیل شهناز آواز افشاری
۷	اگر تو فارغی از حال دوستان یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را	سعدی	با تار جلیل شهناز آواز افشاری
۸	خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری	سعدی	ارکستر رادیو اصفهان آواز افشاری
۹	با دوست باش گر همه آفاق دشمنند کو مرهمست اگر دگران نیش می‌زنند	سعدی	با تار جلیل شهناز و نی حسن کسایی آواز افشاری

ردیف	شعر	شاعر	نوازندگان در دستگاه
۱۰	بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی به کجا روم ز دستت که نمی‌دهی مجالی	سعدی	با تار علی ساغری آواز افشاری
۱۱	شمع بخواهد نشست، باز نشین ای غلام روی تو دیدن به صبح، روز نماید تمام	سعدی	ارکستر رادیو اصفهان ماهور
۱۲	ای یار ناگزیر که دل در هوای توست جان نیز اگر قبول کنی هم برای توست	سعدی	ارکستر رادیو اصفهان ماهور
۱۳	شادی ندارد آنکه ندارد به دل غمی آنرا که نیست عالم غم نیست عالمی	استاد همایی	تار عباس سروری و ویولن بدری‌زاده ماهور
۱۴	مطرب مجلس بساز زمزمه عود خادم ایوان بسوز مجمره عود	سعدی	نی حسن کسایی ماهور
۱۵	امسال نوبهار قدم پیشتر گذاشت گل نیز از بساط چمن پا به در گذاشت	کلیم کاشانی	تار عباس خان سروری و نی حسن کسایی ماهور
۱۶	چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت که یکدم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت	سعدی	با تار جلیل شهناز و نی حسن کسایی ماهور
۱۷	هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر	سعدی	دستگاه شور
۱۸	راه عشق است این ره حمام نیست غیر ناکامی در این ره کام نیست	شیخ بهایی	نی حسن کسایی دستگاه شور
۱۹	ساقی سیمتن چه خسی، خیز آب شادی بر آتش غم ریز	سعدی	نی حسن کسایی دستگاه شور
۲۰	یار من آنکه لطف خداوند یار اوست بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست	سعدی	نی حسن کسایی دستگاه شور
۲۱	باد صبا دگر گره غنچه وانمود بلبل به بوی شاهد گل نغمه ساز کرد		تار عبدالحسین برازنده دستگاه شور
۲۲	اکنون که چمن ز خرمی شد چو بهشت از دست قدح دگر نایست بهشت		تار جلیل شهناز آواز دشتی
۲۳	روز و صلم قرار دیدن نیست شب هجرانم آرمیدن نیست	سعدی	ویولن استاد علی تجویدی آواز دشتی
۲۴	گل صبحدم از باد برآشفتم و بریخت با باد صبا حکایتی گفت و بریخت	عراقی	به مناسبت فوت مرحوم خالقی بیات اصفهان
۲۵	تا کی ای دلبر دل من بار تنهایی کشد ترسم از تنهایی احوالم به رسوایی کشد	سعدی	تار جلیل شهناز بیات اصفهان
۲۶	ای که از سرو روان قد تو چالاک تر است دل به روی تو ز روی تو طربناک تر است	سعدی	سنتور رضا ورزنده بیات اصفهان
۲۷	چند بشاید به صبر، دیده فرودوختن خرمن ما را نماند چاره بجز سوختن	سعدی	سنتور رضا ورزنده ابوعطا
۲۸	هرگز حسد نبردم، بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با دلبری وصالی	سعدی	تار جلیل شهناز ابوعطا
۳۰	ایام بقا چو باد نوروز گذشت روز و شب ما به محنت و سوز گذشت	معین‌الدین جنید شیرازی	فرهنگ شریف (اجرا: فروردین ۱۳۳۹) ابوعطا
۳۱	دولت جانپروور است، صحبت آموزگار خلوت بی‌مدعی، سفره بی‌انتظار	سعدی	تار عباس خان سروری و نی بیات ابوعطا
۳۲	آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس آدمی خوی شود ورنه همان جانور است	سعدی	ارکستر رادیو اصفهان ابوعطا



ردیف	شعر	شاعر	نوازندگان در دستگاه
۳۳	هر که شد محرم دل در حرم یار بماند آنکه این کار ندانست در انکار بماند	حافظ	حسن کسایی سه‌گاه
۳۴	ای صبا آنچه شنیدی ز لب یار بگو عاشقان محرم یارند نه اغیار، بگو	همام تبریزی	علی تجویدی ویولن و حسن کسایی نی سه‌گاه
۳۵	من آن کبوتر غلطان به خون بی پر و بالم که زد به تیرم صیاد و تیر سوخت به حالم	جمال جناب اصفهانی	تار عباس خان سروری سه‌گاه
۳۶	یار من آنکه لطف خداداد یار اوست بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست	سعدی	ویولن استاد علی تجویدی و نی حسن کسایی (۱۳۳۷/۱۱/۱) سه‌گاه
۳۷	گفت معشوقی به عاشق کای فتی تو به غربت دیده‌ای بس شهرها	مولوی	ارکستر رادیو اصفهان در مخالف سه‌گاه
۳۸	طاعت دوست عیان می‌خواهم هر چه جز اوست نهان می‌خواهم		مخالف و زابل با نی استاد حسن کسایی
۳۹	ندانمت به حقیقت که در جهان به چه مانی جهان و هر چه درو هست صورتند و تو جانی	سعدی	زابل و مویه و مخالف سه‌گاه با نی کسایی
۴۰	دو چشم مست تو کز خواب صبح بر خیزند هزار فتنه به هر گوشه‌ای برانگیزند	سعدی	جلیل شهناز ۱۳۶۴/۱۱/۲۶. آواز بیات ترک
۴۱	ز حال هر که می‌پرسم در این عالم غمی دارد غم عشق آرزومندم که شیرین عالمی دارد		فرهنگ شریف آواز بیات ترک
۴۲	طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت یبری	حافظ	حسن کسایی آواز بیات ترک
۴۳	دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم سخن پیر مغان است و به جان بنیوشیم	حافظ	جلیل شهناز آواز بیات ترک
۴۴	همه این صنع نبینند که من می‌بینم همه این نقش نخوانند که من می‌خوانم		حسن کسایی آواز بیات ترک
۴۵	ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای دشمن از دوست ندانسته و نشناخته‌ای	سعدی	جلیل شهناز آواز بیات ترک
۴۶	هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند	حافظ	کسایی - عشاق - قطار گرد و روح‌الارواح و ضربی آن / آواز بیات ترک
۴۷	ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی حق را به روزگار تو با ما عنایتی	سعدی	تار جلیل شهناز نوا
۴۸	ز خارزار تعلق کشیده دامان باش به هر که می‌کشدت دل از او گریزان باش		نی حسن کسایی

پی‌نوشت

ناچاریم تاریخ ۱۲۷۴ را به عنوان سال تولد جلال تاج بپذیریم.
 ۲. عکس از مجموعه اسناد جمع‌آوری شده توسط همایون تاج که در اختیار نگارنده قرار داده‌اند.
 ۳. شخص دیگری نیز به نام علی نیم‌تاج در همان روزگار در اصفهان می‌زیسته که به هنر آوازخوانی مشغول بوده است و آقای تقی سعیدی - از شاگردان تاج. نزد وی نیز تلمذ نموده است.
 ۴. ر.ک. قدسی؛ منوچهر. (۱۳۷۷). دولت دیدار. به کوشش بهزاد قدسی. اصفهان: آتروپات، ص ۱۲۲.
 ۵. ر.ک. رفاهی؛ خلیل. (۱۳۸۷). گردش ایام. اصفهان: گیتی، ص ۲۸۴.
 ۶. منتظرالقائم؛ اصغر و گروه نویسندگان. (۱۳۸۹). دانشنامه تخت پولاد اصفهان. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ص ۳۷۳.
 ۷. جعفری؛ عبدالحسین. (مهر ۱۳۵۲). گفتگوی اختصاصی با تاج اصفهانی خواننده حنجره طلایی. مجله اطلاعات هفتگی.

۱. شناسنامه تاج تاریخ تولد وی را ۱۲۸۲ نشان می‌دهد؛ اما با کمی تعمق در مصاحبه‌ها و دست‌نوشته‌های تاج می‌توان آگاه شد که این تاریخ درست و دقیق نیست. چراکه نخست تاج خود نیز سنّ واقعی خود را نمی‌دانسته است و در مصاحبه با مجله اطلاعات هفتگی در مهر ۱۳۲۵ سنّش را سه سال بیشتر اعلام می‌کند. در ۵ یا ۶ دست‌نوشته با دستخط وی نیز سنّش با ۴ یا ۵ سال تفاوت ضبط شده است. که ذکر دقیق این منابع مجال دیگری می‌طلبد.

دوم اینکه تاج در ذکر اعداد بی‌توجه بوده، به طوریکه در مصاحبه‌ها و نوارهای خصوصی و دست‌نوشته‌ها، تاریخ ضبط بسیاری از صفحات و کنسرت‌ها را اشتباه اعلام می‌کند. سه‌دیگر اینکه اگر تولد تاج را مطابق شناسنامه ۱۲۸۲ خورشیدی در نظر بگیریم، برخلاف باور موجود، وی نه ۸۶ سال که ۷۸ سال عمر کرده است. با نظر به همه این موارد اعلام دقیق تاریخ تولد ایشان ممکن نیست و اگر بپذیریم که ایشان ۸۶ سال عمر کرده‌اند،



۸. برگرفته از مقاله «سکوت چکاوک». از بهمن بوستان. ص ۲. این مقاله در مجله‌ای به چاپ نرسیده است و تعداد معدودی از آن در اختیار دوستداران استاد تاج قرار دارد.
۹. همانجا.
۱۰. نقل از استاد شاهرزیدی بر مبنای شنیده‌های ایشان از استاد تاج.
۱۱. برگرفته از مقاله «سکوت چکاوک». از بهمن بوستان. ص ۲.
۱۲. شجریان؛ محمدرضا. (زمستان ۱۳۶۰). در سوگ تاج اصفهانی، بزرگ‌مرد آواز ایران. کتاب چراغ. ج ۲. ص ۲۰۳.
۱۳. همان. ص ۲۰۴.
۱۴. براساس مصاحبه سید رضا حسامی با استاد تاج اصفهانی در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۱۰ برگرفته از گنجینه مؤلف.
۱۵. مجموع داستان سفر به خوزستان و دیدار با شیخ خزعل، حاصل مصاحبه دکتر رضا بقراطیان با استاد تاج در سال ۱۳۵۶ است.
۱۶. رک. قدسی؛ منوچهر. (۱۳۷۷). دولت دیدار. به کوشش بهزاد قدسی. اصفهان: آرتوپات. ص ۱۲۳.
۱۷. سینتا؛ ساسان. (۱۳۷۷). تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران. ص ۲۱۲.
۱۸. بارانسان؛ حسن. (۱۳۷۱). تاج اصفهانی صدایی که هنوز در بیشه‌های زنده‌رود جاریست. مجله آوا. شماره سوم. سال اول.
۱۹. گاردن پارتی واقع در خیابان لاله زار.
۲۰. نخست وزیر وقت و موسیقی شناسی و نویسنده مجمع الا دوار.
۲۱. این بیت در دیوان فرخی یزدی به جای شاه با خواجه ضبط گردیده است اما استاد

کتابنامه

- اتحاد؛ هوشنگ. (۱۳۸۴). پژوهشگران معاصر ایران. تهران: فرهنگ معاصر.
- ادیب خوانساری؛ شیرین. (۱۳۸۵). آوای جاویدان در موسیقی ایرانی، زمستان ۱۳۸۵.
- اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینمای ایران. (۱۳۸۹). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بارانسان؛ حسن. (بهار ۱۳۷۱). تاج اصفهانی صدایی که هنوز در بیشه‌های زاینده‌رود جاریست. فصلنامه هنری آوا. شماره سوم. سال اول.
- بارانسان؛ حسن. چهل سال پس از خاموشی مرغ سحر. فصلنامه آوا شماره دوم.
- بدیع‌زاده؛ الهه. (۱۳۸۰). گلپانگ محراب تا بانگ مضراب. خاطرات سید جواد بدیع‌زاده. بوستان؛ بهمن. (۱۳۷۰). سکوت چکاوک. مقاله منتشر نشده.
- تاریخ اصفهان مجلد هنر و هنرمندان. نوشته جلال همایی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. پاییز ۱۳۷۵.
- حسامی؛ سید رضا. (۱۳۸۰/۹/۱۳). روزنامه نسل فردا. سال پنجم. شماره ۱۳۱۰.
- حسینی؛ سید جواد. (۱۳۸۲). با زمزمه هزارستان. یادنامه استاد ابوالحسن آذر. تهران: نشر نی.
- خالقی؛ روح‌الله. (۱۳۸۰). سرگذشت موسیقی ایران. چاپ هشتم. زمستان. نشر صفی‌علیشاه.
- رایین؛ اسماعیل. (۱۳۵۷). فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.
- رفاهی؛ خلیل. (۱۳۸۷). گردش ایام. اصفهان: گیتی. چاپ دوم.
- زیرک؛ منصور. (۱۳۸۵/۹/۱۹). روزنامه شهروند.
- سیانلو؛ محمد. (۱۳۶۹). چهار شاعر آزادی. تهران: نگاه.
- سینتا؛ ساسان. (۱۳۷۷). تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران. تهران: ماهور.
- سینتا؛ عبدالحسین. تاج اصفهانی. مجله هفتگی وحید. سال پنجم شماره ۱۱.
- سخنرانی استاد منوچهر قدسی در سیزدهمین سالگرد استاد جلال تاج اصفهانی. شرح زندگی و آثار تاج با صدای مصطفی فاتح.

- تاج، پروردگار مناسب‌خوانی، آن را به مقتضای حال و مقام تغییر داده‌اند.
۲۲. برگرفته از دست‌نوشته‌های استاد تاج اصفهانی. متعلق به گنجینه شخصی استاد تاج.
۲۳. استاد جلال تاج اصفهانی به عضویت این انجمن درآمد و گلدان یادبودی به مناسبت عضویت ایشان تقدیم شد.
۲۴. این تاریخ‌ها نیز براساس دست‌نوشته‌های استاد جلال تاج اصفهانی تنظیم گردیده است اما همانطور که پیش از این نیز گفته شد ایشان در ذکر تاریخ و ارقام دقت لازم را نداشته است و تاریخ‌ها به گونه‌ای تقریبی ذکر شده است.
۲۵. بارانسان؛ حسن. (بهار ۱۳۷۱). «تاج اصفهانی صدایی که هنوز در بیشه‌زارهای زاینده‌رود زنده است». مجله آوا. شماره سوم. صص ۱۱ و ۱۰.
۲۶. به نقل از گفتگوی نگارنده با استاد نعمت‌الله ستوده.
۲۷. Mr. James
۲۸. His Mr voice
۲۹. برگرفته از گفتگوی نگارنده با آقای دکتر حسن جناب به نقل از استاد تاج اصفهانی.
۳۰. بیابریان؛ اکبر. (پاییز ۱۳۸۹). تاج‌نامه. اصفهان: سازمان فرهنگی، تفریحی شهرداری. صفحه ۲۸.
۳۱. کسای؛ محمدجواد. «ورنه بسیار بجویی و نیایی بازم». مجله هنر موسیقی. ص ۶.
۳۲. برگرفته از صحبت‌های آقای همایون تاج پسر ارشد استاد تاج اصفهانی و استاد نعمت‌الله ستوده و نیز چند دست‌نوشته دیگر از استاد تاج اصفهانی.
۳۳. برگرفته از صحبت‌های شاگردان تاج و یکی از مسؤولین رادیو.

- صدر هاشمی؛ محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. انتشارات کمال. چاپ چهارم.
- قدسی؛ منوچهر. (۱۳۷۷). مجموعه آثار و نوشته‌های منوچهر قدسی. به کوشش بهزاد قدسی. اصفهان: آرتوپات.
- قدسی؛ منوچهر. (۱۳۷۹). یادنامه تاج. اصفهان: مشعل. چاپ دوم.
- کاروان‌پور؛ محمدعلی. (۱۳۸۱). هشتاد سال در فراز و نشیب دوران. آبادان: پرستش.
- کسای؛ محمدجواد. (۱۳۸۰). ور نه بسیار بجویی و نیایی بازم. مجله هنر موسیقی. شماره ۱۲.
- گفتگوی حضوری مؤلف با استاد تقی سعیدی (از شاگردان استاد تاج اصفهانی).
- گفتگوی حضوری مؤلف با استاد علی‌اصغر شاهرزیدی (از شاگردان استاد تاج اصفهانی).
- گفتگوی حضوری مؤلف با استاد نعمت‌الله ستوده.
- گفتگوی حضوری مؤلف با همایون تاج اصفهانی (فرزند ارشد استاد تاج).
- گفتگوی دکتر رضا بقراطیان با استاد تاج اصفهانی. ۱۳۵۶.
- گفتگوی سید حسامی با استاد تاج اصفهانی. به تاریخ ۱۳۶۰/۹/۱۰.
- مجله مقام موسیقایی. (۱۳۸۴). سال هشتم. شماره ۳۰. مهر و آبان.
- مجله هنر پاریسی. (۱۳۸۴). سال اول. شماره ۱. مهر.
- مجله هنر پاریسی. (۱۳۸۵). سال اول. شماره ۵ و ۶. بهمن و اسفند.
- مجله هنر پاریسی. (۱۳۸۵). سال دوم. شماره ۱۱. آذر و دی.
- مجموعه دست‌نوشته‌های استاد تاج اصفهانی.
- مشحون؛ حسن. (۱۳۷۳). تاریخ موسیقی ایران. نشر سیم‌رغ.
- مصاحبه ادیب خوانساری در ایران به سال ۱۳۵۵.
- مقدمه شمع، نوشته نواب صفا.
- منتظرالقائم؛ اصغر و گروه نویسندگان. (۱۳۸۹). دانشنامه تخت پولاد اصفهان. اصفهان: انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی.
- همدانی؛ عبدالطالع. شعر زبان آهنگ است.
- یاوری؛ اکبر. (پاییز ۱۳۸۹). اصفهان: سازمان فرهنگی، تفریحی شهرداری اصفهان.

استاد قدسی: اواخر عمر روزی از او پرسیدم، تاج! حالت چطور است؟ دستی به موی سپید خود کشید و این بیت را به آواز خواند:

نشسته برف گران بر سرم ز موی سپید
کنون ز ریش بام وجود در خترم

شعر سعدی نوای تاج

دکتر محمد شفیعی

زادگاهت اصفهان تنها نه در ماتم نشست
مشهد و شیراز و آذربایجان بگریسته
نی خطا گفتم که تنها نیست ایران سوگوار
در چنین اندوه جانفرسا جهان بگریسته
مرد و زن داغ تو نشناسد، چه برنا و چه پیر
در فراق تو ای بسا پیر و جوان بگریسته
انحصار کس نباشد گریه اندر مرگ تاج
هر که بشناسد ز موسیقی زبان، بگریسته
کم مبادت سوگواری در گذشتت جانگداز
من بدین اندام بی توش و توان بگریسته
جان من هر روز و شب در آتش غم سوخته
دل به فقدان تو پیدا و نهان بگریسته
نال خیزد از همه اعضای دردآلود من
تا نپنداری که تنها دیدگان بگریسته
خون همی باید بگیریم بر مزار تاج از آنک
دیده‌ام عمری ز دست ناکسان بگریسته
نسل ما را از هنر چون بهره دادی رایگان
این منم کاندر عزایت رایگان بگریسته
برنتابد دل در اندوه توان فرسای تاج
تا بگویم اینچنین یا آن چنان بگریسته
از «کویر» داغدار اندوه هجران باز پرس
کاوست عمری بر گذشت کاروان بگریسته

ای زمین افسرده از مرگت، زمان بگریسته
وی مکان غمگین ز داغت، آسمان بگریسته
بعد تو ای شهریار ذوق و ای تاج هنر
افسر دارا غمین، تاج کیان بگریسته
باربد را ساز غم بشکسته اندر بارگاه
خسرو اندر ماتمت برسر زنان بگریسته
شد «ادیب» اندر فراق یار دیرین داغدار
در عزای تو «سیاوش» و «بنان» بگریسته
بین کسایی را که نای آتشین از غم فسرد
وز بن دندان و مغز استخوان بگریسته
تا «همایون» را فلک افکند در سوز و گداز
شور و شهناز و عراق و اصفهان بگریسته
نغمه و طرز و نشیب و داد و بیداد و حصار
مویه و بسته‌نگار و جاودان بگریسته
ماوراءالنهر و ساقی‌نامه و بادی یتیم
نه که زابل غم زده، بل سیستان بگریسته
راست خواهی دلکش و عشاق و ماهور و حجاز
از نفیر مرگ تو جامه‌دران بگریسته
شعر سعدی بی نوای تاج از رونق فتاد
در خزان این گلستان بوستان بگریسته